نظارگیان اولی الابصار متجلی گردانید. اکنون بتوفیق ایزدی و عنایت خداوندی رساله ازالة الخطر عن مسائل الاباحة
والحظر را که مشتمل بر مضامین متنوعه بود بر پنج مقالات توزیع کرده برای تصحیح بمقام منظر فیض اثر جناب مستطاب
کاشف دقائق علوم نقلیه واقف حقائق فنون عقلیه محیط درر غرر روایات ملتزم جواهر زواهر درایات مولانا
ومقتدانا الحاج المفسر المحدث المفتی ابو البرکات رکن الدین محمد المشتهر بجناب مولوی تراب علی صاحب لازال مدرار
فیضه ثجاجا و بحار کرمه مواجا در گذرانیدند. چون هر یک مقاله مشتمل بر افادت احکام جداگانه بود لهذا در طبع
هم جدا جدا نمود پس نخستین مقاله اولی که بر بیان حلت و حرمت تاڑی و تاڑی و افیون و بنگ و حقه و تنباکو اشتمال دارد بزیور
طبع آراسته بچشم مشتاقان جلوه داده شد امید از بزرگان که چون بمطالعه اش حظ وافی بردارند این خاکسار
را بدعای بهبودی دنیا و آخرت یاد آرند اللّٰهم وفقنا لما تحب و ترضی واجعل آخرتنا خیرا من الاولی

تشویق شائقان با دانش و فرهنگ فهرست مقاله اولی متضمن مسائل کراهت تحریمی حقه و حرمت تاڑی و جوز و افیون و چرس و بنگ

مسئلهٔ ثانیه در جواز گرفتن سود بحیلهٔ مرقوم معهود بجواب برد و دیدن حیلهٔ عید
صدیه با یراد حجج سدیده اصابت تحریر رشید المتکلمین از دستخط مولانا حضرت شاه
عبد العزیز خاتمة المفسرین تحسین تحقیق جناب مولوی رشید الدین خان صحیح الجواب مولانا
شاه رفیع الدین اسکنهم الله بحبوحة الجنان سؤال از حرمت و حلت افیون و جمله سمیات
جواب خوردن سمیات و مسکرات و مفترات و مخدرات مثل سائر محرمات بید آسا ز جواب گیان
بسبب تساهل و تغافل مسئله حرمت خوردن افیون و غیره هیچ و مثال آن کاینه ناآگاهان
دور از علم و فرهنگ تحریر عدیم النظیر حضرت شاه عبد العزیز در حرمت افیون و تنباکو
تصریح حرمت حقه بران ختم کتاب تحریر مولانا ابو البرکات مد ظله با کمال آب و تاب

سؤال

در معمورات کرناتک و بنگاله وغیرها خمیر نانها بتار جیلی مسکر که متعارف ست بسازند آن نان حلال
ست یا حرام نجس جواب بفتوای بعضی علمای چنانکه نجس ست کما لقول محمد رح که کثیر و قلیل هر مسکر حرام ست و علیه الفتوی
و هم نجس بمذهب حنفی و درین جواب نظر ست زیرا که فتوی مذکور در مسکر خالص ست نه در نان که علت
فتوی دران منتفی ست و درین نان از اسباب فتوی بتخفیف اسقاط حرمت و نجاست
و رخصت چهار سبب بلکه شش و بیرکانی ست موجود اند و مسلم اند نزد امام محمد رح پس باید که فتوی
بر حل نان باشد **اول** سبب تعارف ست موافق بقول شیخین رح **دوم** تغیر ست بالکلیه چنانکه
روغن نجس را صابون کنند پاک میشود بقول محمد رح و به یفتی **سوم** استهلاک شدن نارجیلی
ست چنانکه طیب مستهلکه در طعام حرام نیست بر محرم **چهارم** در بازار وغیره عموم بلوی ست
چنانکه رماد عذره و روث طاهر ست تا نجس نشوند نانها در غالب امصار اگرچه در اینها شرم و کمی
هم بسیار ست و زوال سکر و صورت نارجیلی آب و نمک سبب پنجم میتواند شد چنانچه نان را در خمر ترکنند
بعده در سرکه اندازند حلال میشود و اصلاح نان تا آن ششم تواند بود چنانچه قصبات برای تقوم
قصبهای باشد نهادن لب بر ضباب لا باس به ست و مثل چو برای بان الخ ازین دو جواب
کدام صحیح ست بینوا توجروا **جواب** اول صحیح ست چرا که در صحیح بخاری مذکورست از امیر المومنین عمر رض

اِنَّهٗ خَطَبَ عَلٰی مِنْبَرِ رَسُوْلِ اللّٰہِ صَلَّی اللّٰہُ عَلَیْہِ وَسَلَّمَ فَقَالَ اَلَا اِنَّ الْخَمْرَ حُرِّمَتْ

بتحقیق خطبه خواند عمر بر منبر پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم پس گفت آگاه باشید که بتحقیق شراب حرام کرده شد

وَهِيَ مِنْ خَمْسَةٍ مِنَ الْعِنَبِ وَالتَّمْرِ وَالْعَسَلِ وَالْحِنْطَةِ وَالشَّعِيْرِ وَالْخَمْرُ مَا خَامَرَ الْعَقْلَ

وآن از پنج چیز ست از انگور و خرما و شهد و گندم و جو و خمر چیزیست که بپوشد عقل را

واین خطبه در محضر صحابه کبار مثل امیر المؤمنین علی وابن عباس وابن مسعود وامثال ایشان رضی الله عنهم بود واین خطبه ناطق ست باینکه خمر که محرم گشته در قرآن مجید مراد از ان ما خامر العقل ست واوّلا ذکر اشیای خمسه فرمود زیراکه دران زمان در عرب خمر از اشیای خمسه میگرفتند وبعد ذکر اشیای خمسه حقیقة عامه ذکر فرمود که الخمر ما خامر العقل واین حد جامع ست مر جمیع اشربه مسکره را پس همه اشربه مسکره خمر اند ونیز مؤید این ست حدیث کل مسکر خمر رواه مسلم واین معنی خمر ست خواه لفظ خمر دران حقیقة لغویه باشد یا منقول شرعی که فخر الاسلام آنرا مجاز نام می نهد لانست بیان معنی مراد از آیه کریمه وروایت کرده است بخاری از ابن عمر که نازل شد تحریم خمر وبدرستیکه در مدینه بود درین روز ها پنج اشربه ونبود دران اشربه شراب عنب واین نص ست بر آنکه در آیه تحریم خمر مراد از خمر عام ست بهر اشربه مسکره اگرچه ما عنب نباشد واطلاق خمر برین معنی در شرع وارد ست خواه در لغت موضوع باشد برای آن یا نه پس از بیان شارع معنی مراد از آیه تحریم جمیع اشربه مسکره وبودن آنها خمر قطعی گردید چنانچه در اصول فقه مذکور ست که معنی مبیّن به بیان شارع قطعی میگردد وچون تناول خمر مر جمیع اشربه مسکره را مقطوع بود علمای کرام ومشائخ عظام حکم کردند که تخصیص خمر بما عنب خطا ست ومجتهد خطا نیز میکند وفتوی داده اند بر قول امام محمد رح چنانچه در کتب معتبره مذکور ست مثل نهایه شرح هدایه وزیلعی شرح کنز وعینی شرح کنز وفتاوی عالمگیری ودر المختار وبزازیه ودر ملتقی وشرح وهبانیه فتوی بر قول امام محمد رح در باب مسکرات نقل کرده وذکر آن همه طولی دارد

مگر عبارت عینی که مشتمل بر حدیث شریف ست تبرکا ذکر مینمایم

قَالَ مُحَمَّدٌ رح وَالثَّلٰثَةُ كُلُّ مَا اَسْكَرَ كَثِيْرُهٗ فَقَلِيْلُهٗ حَرَامٌ مِنْ اَيِّ نَوْعٍ

گفت امام محمد رح وثلثه شراب هرانچه مست آرد بیشتر آن پس اندکی وی حرام ست از هر قسم

كَانَ لِقَوْلِهٖ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كُلُّ مُسْكِرٍ خَمْرٌ وَكُلُّ مُسْكِرٍ حَرَامٌ رَوَاهُ

که باشد برای قول آن حضرت صلی الله علیه وسلم هر مسکر شراب ست و هر مسکر حرام ست روایت کرد

مُسْلِمٌ وَعَنِ ابْنِ عُمَرَ رض اَنَّهُ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ مَا اَسْكَرَ كَثِيْرُهٗ

مسلم و از عبدالله بن عمر رضی الله عنهما روایت که بتحقیق آن حضرت صلی الله علیه وسلم فرمود آنچه سکر آرد بسیار او

فَقَلِيْلُهٗ حَرَامٌ رَوَاهُ اَحْمَدُ وَابْنُ مَاجَةَ وَالدَّارَقُطْنِيُّ وَصَحَّحَهٗ وَالْفَتْوٰى

پس اندکی وی حرام ست روایت کرد این را امام احمد و ابن ماجه و دار قطنی و صحیح گردان را و فتوی

عَلٰى قَوْلِ مُحَمَّدٍ رح شارح وهبانیه درین باب روایت شیخین هم نقل کرده منظوم ساخته شعر

وَفِيْ عَصْرِنَا فَاخْتِيْرَ حَدٌّ وَاَوْقَعُوْا ۞ طَلَاقًا لِمَنْ مِنْ مُسْكِرِ الْحَبِّ يَسْكَرُ

و در زمانه ما پس اختیار کرده شده حد و واقع کردند طلاق را برای کسی که از مسکر دانه مست می شود

وَعَنْ كُلِّهِمْ يُرْوٰى وَاَفْتٰى مُحَمَّدٌ ۞ بِتَحْرِيْمِ مَا قَدْ قَلَّ وَهُوَ الْمُحَرَّرُ

و از همه آنها روایت کرده شده و فتوی داد محمد تحریم آنچه که بتحقیق اندک باشد و حال آنکه او سنجیده شده

و در فتاوی قاضی خان گفته قَالَ مُحَمَّدٌ رح كُلُّ مَا يَحْرُمُ شُرْبُهٗ اِذَا

در کتاب الاشربه گفت امام محمد رح هر آنچه که حرام باشد نوشیدن او چون

اَصَابَ الثَّوْبَ اَكْثَرُ مِنْ قَدْرِ الدِّرْهَمِ يَمْنَعُ جَوَازَ الصَّلٰوةِ

برسد جامه را بیشتر از مقدار یک درهم منع میکند جواز نماز را

و در فتاوی عالمگیری نیز همچنین گفته و در در مختار از ملتقی نیز نجاست آن نقل کرده و در شرح مواهب الرحمان
بعد آنکه این فتوی بر قول محمد نقل کرده دلائل امام محمد بتفصیل بیان نمود و در دلیل حرمت مثلث میگوید

لِاَنَّ الْمُثَلَّثَ بَعْدَ مَا اشْتَدَّ صَارَ خَمْرًا اِلَّا اَنَّ الْخَمْرَ اِنَّمَا سُمِّيَ بِهٰذَا

زیرا که بتحقیق شراب مثلث بعد سخت شدن میگردد شراب خمر زیرا که بتحقیق خمر جز این نیست که نامیده شد باین

الْاِسْمِ لِكَوْنِهٖ نِيًّا اَلَا تَرٰى اَنَّ الْعَصِيْرَ الْحُلْوَ لَا يُسَمّٰى خَمْرًا وَاِنَّمَا

نام برای بودن او خام آیا نمی بینی که شیره انگور شیرین نامیده نمی شود خمر و جز این نیست که

سُمِّيَتْ خَمْرًا لِمَعْنَى مُخَامَرَتِهَا الْعَقْلَ وَذٰلِكَ مَوْجُودٌ فِي سَائِرِ

نامیده شد خمر بجهت معنی مستور کردن او عقل را و آن موجود ست در همه

الْأَشْرِبَةِ الْمُسْكِرَةِ وَقَدْ سَمَّاهُ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

شرابهای مست کننده و بتحقیق نامید آنرا رسول خدا صلے الله علیه وسلم

خَمْرًا وَلَوْ سَمَّاهُ أَحَدٌ مِنْ أَهْلِ اللُّغَةِ لَكَانَ يُسْتَدَلُّ بِقَوْلِهِ عَلَى إِثْبَاتِ

خمر و اگر می نامید آنرا کسی از اهل لغت هرآینه می بود که دلیل گرفته می شد بقولش بر ثابت کردن او

هٰذَا الْاِسْمِ فَإِذَا سَمَّاهُ صَاحِبُ الشَّرْعِ وَهُوَ أَفْصَحُ الْعَرَبِ كَانَ أَوْلٰى

این نام را پس چون نامید او را صاحب شرع وحال آنکه او فصیح تر عرب ست باشد این تسمیه اولی

پس ازین نقول معتبره معلوم شد که نزد امام محمد رح نارجیل وبینه ببی وتاری همه خمر اند حقیقة ونجس غلیظ مثل بول وفتوی بر قول محمد ست ودر کتب اصول فقه مذکور ست که چون تحریم مضاف شود سوی اعیان مثل حرمة الخمر دلالت میکند بر خروج محل از صلوح فعل پس خمر خارج شد از صلوح استعمال وشرب آن پس نجس گردید وهمچنین جمیع اشربه مسکره وآنچه از شیخین می آید عدم تحریم قلیل از اشربه مقطوع الخطاست وذکر آن مثل ذکر جواز صلوة بخواندن ترجمه قرآن در صلوة وخود ناقلین در کتب اصول میفرمایند که مقطوع الخطاست وصحیح گشته رجوع ازان اما بنا بر روایتی که شارح وهبانیه نقل نموده نزد شیخین نیز حرام ست قلیل وکثیر آن ونجس غلیظ ست چراکه فتوی محققین در اشربه محرمه بر روایت نجس غلیظ ست چنانچه در بحر الرائق وفتاوی عالمگیری نقل نموده وفرق نیست درمیان خمر واشربه محرمه در نجاست همه مثل بول نجس وغلیظ اند وفتوی برین روایت ست در بحر الرائق گفته

وَيَنْبَغِي تَرْجِيحُ التَّغْلِيظِ لِلْأَصْلِ الْمُتَقَدِّمِ كَمَا لَا يَخْفٰى فَلَا فَرْقَ بَيْنَ الْخَمْرِ وَ

وسزاوار ست ترجیح تغلیظ بنا بر اصلے که مقدم شد چنانکه پوشیده نیست ونیست فرقی میان شراب و

غَيْرِهَا وآنچه متوهم توهم میکند که حرمت این اشربه ظنی ست پس نجاست غلیظه نباشد توهم فاسد ست چنانچه بیان کرده شد که حرمت اشربه مسکره قطعی ست و اگر کسی گوید چون حرمت اشربه قطعی ست پس اجتهاد را دران مساغ نباشد ومنکر آن آثم گردد گوییم قطعی بدو وجه ست یکی آنکه قطعیت آن ضروری

باشد و دوم آنکه قطعیت آن نظری باشد در قسم ثانی قطعیت قبل از تأمل شبهه دارد است انکار آن باجتهاد موجب اثم نیست در وجه اول

قطعی محل اجتهاد نیست و انکار آن موجب اثم ست و بودن همه اشربهٔ خمر و تحریم قطعی ست بر وجه دوم که بعد

ملاحظهٔ دلائل قطع پیدا میشود و علم بودن خلاف آن خطاست بیقین پیدا میشود و بطریق تنزل

كَوْنُ الْحُرْمَةِ فِيْهِ لَيْسَتْ قَطْعِيَّةً لَا يُوْجِبُ التَّخْفِيْفَ لِاَنَّ دَلِيْلَ التَّغْلِيْظِ

بودن حرمت دران نیست یقینے موجب نمی شود تخفیف را چرا که بتحقیق دلیل تغلیظ .

لَا يُشْتَرَطُ اَنْ يَكُوْنَ قَطْعِيًّا وَاَمَّا قَوْلُ صَاحِبِ الْهِدَايَةِ بَعْدَ ذِكْرِ النَّجَاسَاتِ الْغَلِيْظَةِ لِاَنَّهَا

شرط کرده نشده اینکه باشد یقینے . بعد ذکر کردن نجاستهای غلیظه چه اکه

تُثْبَتُ بِدَلِيْلٍ مَقْطُوْعٍ بِهٖ فَقَالَ فِيْ فَتْحِ الْقَدِيْرِ مَعْنَاهُ مَقْطُوْعٌ بِوُجُوْبِ الْعَمَلِ بِهٖ

بتحقیق نجاستها ثابت می شوند بدلیل که یقین کرده شود بوی پس گفت در فتح القدیر معنیش اینکه قطع کرده شده است بوجوب عمل بوے

فَالْعَمَلُ بِالظَّنِّيِّ وَاجِبٌ قَطْعًا فِي الْفُرُوْعِ وَاِنْ كَانَ نَفْسُ وُجُوْبِ مُقْتَضَاهُ ظَنِّيًّا

پس عمل بدلیل ظنی واجب ست یقینا در فروع اگر چه نفس وجوب مقتضای وی ظنی ست

پس معلوم شد که در عمل فرق نیست در ظنی و قطعی پس چنانچه اجتناب از قطعیات لازم ست از ظنیات نیز

و در باب خمر روایات مصرحه در کتب معتبره آمده اند که اگر در خمیر افتد خوردن آن نان حرام ست پس ازین

روایات حکم نان جیلی و غیره از اشربهٔ محرمه نیز معلوم شد و فقها که ترک نموده اند دیگر اشربه را برای آنکه

احتیاج نیست که همه را اساوی الحکم شمار نمایند بیان یکی کافی ست نه برای آنکه فرق ست در میان آنها در فتاوی

قاضی خان گفته بِخِلَافِ الدَّقِيْقِ اِذَا عُجِنَ بِخَمْرٍ وَخُبِزَ فَاِنَّهٗ يَكُوْنُ نَجِسًا وَلَا

بخلاف آرد وقتیکه خمیر کرده شود بشراب و نان پخته شود پس بتحقیق آن نان می باشد پلید و

يَطْهُرُ لِاَنَّ مَا فِي الْعَجِيْنِ مِنْ اَجْزَاءِ الْخَمْرِ لَمْ يَصِرْ خَلًّا بِالتَّخْمِيْرِ فَلَا يَطْهُرُ

پاک نمی شود چه بتحقیق آنچه در خمیر ست از اجزاے شراب نگردیده سرکه بسبب خمیر پس پاک نمی شود

و در فتاوی عالمگیری گفته اِذَا عُجِنَ الدَّقِيْقُ بِالْخَمْرِ لَا يُؤْكَلُ در محیط برهانی گفته

چون خمیر کرده شود آرد بشراب خورده نشود

الدَّقیقُ اِذَا اَصَابَهٗ خَمْرٌ لَمْ یُوْکَلْ وَلَیْسَ لِهٰذَا حِیْلَةٌ

آرد وقتیکه برسد او را شراب خورده نشود و نیست برای این حیله یعنی هیچ حیله خورده نشود چه او نجس ست

پس بعد آمدن روایات مصرحه از علمای اعلام هیچ شک و شبهه باقی نماند و قیاسات فاسده و شبهات

کاسده نمودن جائز نیست و جواب ثانی مردود و باطل ست بدلائلها چراکه چون نارجیلی حقیقة خمر گردید هیچ

اشکال باقی نماند اما بطریق تبرع و تنزل آنرا بتفصیل باطل میکند دلیل اول تعارف را گفته و حال آنست

که در کتب اصول الفقه مذکور ست که تعارف و تعامل را اعتبار نیست مگر در تعامل صدر اول تا قرن

ثالث و بعد قرن ثالث فسق شیوع یافته پس تعامل این زمان چگونه حجت باشد و تعارف صرف موجب

حلت حرام نمی گردد مگر آنکه ترک آن حرج نزد علمای صدر اول متحقق شود والا بسیار حرام درین زمانه فاسده

شیوع یافته و متعارف گشته همه حلال شوند و لیس فلیس و آنکه قیاس بر صابون نموده اند باطل ست

چراکه در صابون انقلاب واقع شده و انقلاب موجب طهارت ست نزد محققین چنانچه در بحر الرائق آنرا

از مطهرات شمرده و گفته اَلسَّابِعُ اِنْقِلَابُ الْعَیْنِ فَاِنْ کَانَ فِی الْخَمْرِ فَلَا خِلَافَ فِی

هفتم تبدیل شدن ذات ست پس اگر باشد انقلاب در شراب پس نیست اختلاف در

الطَّهَارَةِ وَاِنْ کَانَ فِیْ غَیْرِهٖ کَالْمَیْتَةِ فِی الْمَلَّاحَةِ فَیَصِیْرُ مِلْحًا یُوْکَلُ

طهارت و اگر باشد انقلاب در غیر خمر مانند مردار در کان نمک پس گردد نمک خورده شود

الخ و نیز ظاهر ست که آرد از پختن منقلب بماهیت دیگر نمیشود و هیچ عاقل آنرا پسند نخواهد کرد و اگر اینچنین تغیر موجب طهارت گردد پس هر نجسی

را که بآتش گرم کنند طاهر شود مثلا اگر کسی قدری بول در آرد انداز دونان پزد هر گز کسی خوردن حلال نخواهد کرد پس نارجیلی چه خصوصیت

دارد که به پختن طاهر شود اگر به پختن طهارت حاصل می شد پس چرا این قدر روایا کثیره در باب حرمت نان معجون بخمر نمی آمدند و علما بحلت و طهارت آن

حکم میفرمودند و فرق در میان خمر و غیره باطل ست بما سبق و دلیل آنکه در صابون که مقیس علیه ست تفصیل نموده اند بهر نجسی که در روغن صابون

نجس شود و صابون طاهر خواهد شد و قیاس البلیس نجس بر طاهر باشتباه و هو لا یجوز و آنکه قیاس بر رماد و دود و عذره نموده بر رماد و دود و عذره انقلاب

که موجب طهارت ست موجود ست و در ما نحن فیه انقلاب نیست و زوال سکر و سورت نارجیلی به نمک و آب که موجب

حلت گردانیده باطل ست چراکه اگر اینچنین می بود علما بحرمت نانی که از خمر خمیر کرده باشند حکم نمیفرمودند

که دران هم آب و نمک می اندازند و نارجیلی خصوصیتی ندارد باین حکم و آنکه برین مدعا شاهد از نانی آورده

که آن را در خمیر تر کرده باشند و در سرکه اندازند حلال میشود مغلطه ایست چراکه فرق است در میان آنکه
آن نان را که خمیر کشیده از نارجیلی تر کرده در سرکه اندازند زیرا که در صورت اول چون نارجیلی در آن مستهلک گردیده
و آن در آن نجس ساخته و نجاست آن مستقر گشته پس طهارت آن ممکن نیست چنانکه بالا از محیط ذکر کرده شد که گفته [illegible]
حیله کرده تا منقلب شود و باید که دیگر اجزای آن را بشویند خاک سازند آنوقت طاهر خواهد شد و در صورت ثانی از اجزای خمر مستهلک
شده پس هرگاه که در سرکه انداختند سرکه آن اجزا را منقلب بخود ساخت که سرکه را اینچنین خاصیت است
و آن نان طاهر گردید پس غلطی این قیاس ظاهر شد و در نصاب الاحتساب بسیار مبنی اند بر همین فرق چنانکه در محیط گفته

خُبْزٌ او رَغِيفًا مِنَ الخَمِيرِ المَعْجُونِ بِالخَمْرِ وَقَعَ فِي دَنِّ خَلٍّ وَذَهَبَ فِيهِ

اگر چنین که گرده نان از خمیر که آمیزش کرده شده است بشراب بیفتد در خم سرکه و برود در آن

حَتّٰى لَا يُرٰى فَلَا بَأْسَ بِأَكْلِ الخَلِّ وَأَمَّا الرَّغِيفُ نَفْسُهُ فَلَا يُؤْكَلُ

تا آنکه دیده نشود آن رغیف پس باکی نیست بخوردن سرکه و اما گرده نان خودش پس خورده نشود

و نیز گفته لَوْ وَقَعَ رَغِيفٌ طَاهِرٌ فِي خَمْرٍ ثُمَّ وَقَعَ فِي خَلٍّ طَهُرَ الخَلُّ

و اگر بیفتد گرده نان پاک در شراب باز بیفتد در سرکه پاک کند آن را سرکه

ببین که در هر دو مسئله فرق نموده است پس معلوم شد که این نان که در آن نارجیلی می اندازند بهیچ حیله پاک
نمیشود و خوردن آن حلال نباشد معهذا فرق است در میان سرکه و نمک پس نمک را بر سرکه قیاس کردن
درست نباشد چراکه سرکه را بسبب حدت تاثیری است که فی الفور خمر را سرکه میسازد و در نمک اینچنین نیست
بلکه آن را مدتی باید و بعد مدت هم اگر بیقین بپیوندد که سرکه گشته است آنوقت حکم بطهارت خواهند کرد و الا نجس
محض است در بحر الرائق گفته وَلَوْ أَصَابَ ثَوْبَهُ خَمْرٌ فَأَلْقَى عَلَيْهِ المِلْحَ وَمَضٰى

و اگر برسد جامهٔ او را شراب پس انداخته شود برو نمک و بگذرد

عَلَيْهِ مِنَ المُدَّةِ مِقْدَارُ مَا يَتَخَلَّلُ فِيهَا لَمْ يُحْكَمْ بِطَهَارَتِهِ حَتّٰى يَغْسِلَهُ

بر آن از زمانه آن قدر که تخلیل شود خمر در آن مدت حکم کرده نشود بطهارت جامه تا آنکه بشوید آن را

پس در نان که بیقین نجس شده باین احتمال چگونه حکم کرده شود بعلت آن إِنَّ اليَقِينَ لَا يَزُولُ
بِالشَّكِّ بلکه در اینجا آن احتمال و شک هم موجود نیست چراکه در اصل خمیر نمک نمی اندازند که مانع

خمیر ست مگر در وقت مخلوط نمودن آن بآرد دیگر می اندازند پس بعد مستقر شدن نجاست در خمیر
نمک آنرا چگونه طاهر خواهد ساخت و نیز اگر خمیرش شود نان قابل پختن نمی ماند چه جائیکه بمرتبه سرکه برسد
چنانکه از ماهران این کار دریافت شده فلیس لحِلِّه سبیلٌ و اما قیاس آن بر ضباب قصعه و نوره
(پس نیست برای حلال بودنش راهی)
قیاس ماکول بر مستعمل و قیاس طاهر بر نجس ست وهما باطلانِ نفس بدلائل واضحه نظهور پیوست که تاری ملیه
(و این هر دو باطل اند)
و سیندهی تاری همه حرام اند و نجس مثل بول و یک قطره آن هم روا نیست و اگر بر پارچه افتد و از درهم
زائد باشد نماز بآن روا نیست و اگر یک قطره آن در چاه افتد همه آب نجس گردد همه آب را کشیده
باید انداخت و اگر در خمیر نان افتد آن نان حرام و نجس گردد بهیچ حیله خوردن آن روا نیست هر
مسلم را باید که ازان حرام اجتناب ورزد و از شک انداختن بعض شک اندازندگان از جائز بودن والا جزای
آن در آخرت خواهد دید وَسَیَعْلَمُ الَّذِیْنَ ظَلَمُوْا اَیَّ مُنْقَلَبٍ یَّنْقَلِبُوْنَ
(و زود است که بدانند ستمگران بکدام مکان باز خواهند گشت)

تمام شد کتبه علی احمد عفا الله عنه و دستخط مولانا ملک العلماء هُوَ اللّٰهُ یُفْتِیْکُمْ آنچه درین قرطاس مرقوم ست
(… خداست که فتوی میدهد بشما را … درگذر و خدا ازو … نوشته آنرا)
صحیح ست و خلاف آن باطل باتفاق اقوال حنفیه که مفتی بها اند و به اتفاق ائمه باقیه و اتفاق اهل حدیث
والله اعلم کتبه عبد العلی محمد غفر الله له مهر و دستخط مولوی محمد قاسم مستعدخان قاضی القضاة الاَجْوِبَةُ
الْمَسْطُوْرَةُ صَحِیْحَةٌ دستخط مولوی عبد الرب آنچه که درین قرطاس مسطور ست هر مسلمان را بران عمل باید فتوی
(جوابهای نوشته شده صحیح اند)
حنفیه و غیر ایشان بر آن ست والله اعلم دستخط مولوی علاء الدین هرچه درین قرطاس مذکور ست صحیح
ست و خلاف آن باطل والله اعلم دستخط مولوی عبد الواحد صحیح ست هرچه درین قرطاس مرقوم ست
و خلاف آن باطل ست دستخط مولوی قدرت علی الجواب المذکور صحیح دستخط مولوی محمد فاضل آنچه اجوبه مسطور ست
صحیح ست و فتوی بر همین ست باید که جمیع مسلمانان بران عمل لازم و واجب دانند دستخط مفتی محمد امیر الله
الْاَجْوِبَةُ الْمَسْطُوْرَةُ صَحِیْحَةٌ لَا یَاْتِیْهَا الْبَاطِلُ دستخط مولوی محمد صادق
(جوابهای نوشته شده صحیح اند نمی آید آنها را باطل)
الْاَجْوِبَةُ الْمَذْکُوْرَةُ صَحِیْحَةٌ دستخط مولوی حافظ محمد علی حسین آنچه درین قرطاس مسطور ست
(جوابهای ذکر کرده شده)
صحیح ست مهر و دستخط مولوی محمد علی صحیحٌ مَا کُتِبَ فِیْ هٰذَا الْقِرْطَاسِ صَحِیْحٌ لَا شُبْهَةَ فِیْهِ
(آنچه نوشته شده درین قرطاس صحیح ست شبهه نیست دران)

مہر و دستخط مولوی سید غلام احمد نصیرآبادی مدرس بندہ محمد نور الجَوَابُ المَرْقُوْمُ

حَقٌّ لَارَيْبَ فِيْهِ مہر و دستخط مولوی محمد کبیر خان قاضی محمد نور

مَا ذُكِرَ فِي المَسْطُوْرَةِ صَحِيْحٌ مہر و دستخط محمد ابوبکر فخر الدین علیخان شافعی قاضی چیناپٹن

وَكُلُّ المَسَائِلِ مِنْ هٰذِهِ المَسَائِلِ المَكْتُوْبَةِ الحَنَفِيَّةِ الَّتِي تَدُلُّ عَلٰى حُرْمَةِ

و ہر مسئلہ ہا ازیں مسائل نوشتہ شدہ حنفیہ کہ دلالت میکنند بر حرمت

الخَمْرِ وَالنَّبِيْذِ وَغَيْرِهِمَا مِنْ اَنْوَاعِ الاَشْرِبَةِ المُسْكِرَةِ وَنَجَاسَاتِهَا وَالمَائِعَاتِ

شراب و نبیذ وسوای این ہر دو از اقسام شرابہای مسکرہ و بر نجاست آنہا و بر نجاست اشیای

المَخْلُوْطَةِ بِهَا كَثِيْرَةً كَانَتْ اَوْ قَلِيْلَةً صَحِيْحَةٌ وَمُتَّفَقٌ عَلَيْهَا فِي

کہ ممزوج ست بآن اگر بیشتر باشند یا اندک صحیح اند و اتفاق کردہ شدہ ست برآنہا در

مَذْهَبِ اِمَامِنَا مُحَمَّدِ بْنِ اِدْرِيْسَ الشَّافِعِيِّ رض وَلَاشَكَّ فِيْهَا كَمَا

مذہب امام ما محمد بن ادریس شافعی رضی اللہ عنہ و نیست شک در آنہا چنانکہ

فِي المِنْهَاجِ لِلْاِمَامِ النَّوَوِيِّ وَغَيْرِهِ مِنَ الكُتُبِ المُتَدَاوِلَةِ فِي مَذْهَبِ

در منہاج تصنیف امام نووی وسوای منہاج از کتابہای مشہورہ در مذہب امام شافعی

و علمای چیناپٹن وغیرہم كُلُّهُمْ عَامِلُوْنَ بِهٰذِهِ المَسَائِلِ وَاللّٰهُ اَعْلَمُ

ہمہ اینہا عمل کنندہ اند باین مسائل و خدا دانا ترست و

الخَمْرُ وَالنَّبِيْذُ وَغَيْرُهُ اِذَا تَخَلَّلَتْ بِنَفْسِهَا مِنْ غَيْرِ طَرْحِ شَيْءٍ فِيْهَا

شراب و نبیذ وسوای آن چون سرکہ شود بذات خود بدون انداختن چیزے در آن

كَالبَصَلِ وَالمِلْحِ وَغَيْرِهِ تَطْهُرُ خَلًّا وَاِلَّا فَهِيَ نَجِسٌ وَيَحْرُمُ اَكْلُ

مانند پیاز و نمک و غیر آن پاک می شود در حالیکہ سرکہ اند والا پس آنہا ناپاک اند و حرام می شود خوردن

الخُبْزِ الَّذِي عُجِنَ مِنْ اَنْوَاعِ النَّبِيْذِ المُسْكِرَةِ مہر و دستخط قاضی

نانی کہ خمیر کردہ شدہ از اقسام نبیذ مسکرہ

فخر الدین احمد شافعی وَحُرْمَةُ الْخَمْرِ وَغَيْرِهَا وَنَجَاسَتُهَا عَلٰى مَذْهَبِنَا وَ
وحرمت شراب و سوای آن و نجاست شراب بر مذہب ما و

مَذْهَبِ الْحَنَفِيَّةِ مِنْ هٰذِهِ الْمَسَائِلِ الْمَكْتُوبَةِ صَحِيحَةٌ وَمُتَّفَقَةٌ
مذہب علمای حنفیہ ازین مسائل نوشته شده صحیح ست و متفق ست

دستخط مولوی محمد جعفر شافعی وَحُرْمَةُ الْخَمْرِ وَغَيْرِهَا وَنَجَاسَتُهَا مِنَ الْمُسْكِرَاتِ كَمَا فِي هٰذِهٖ
وحرمت شراب و غیر آن نجاست آن از مسکرات چنانکه درین

الْمَسَائِلِ الْمَكْتُوبَةِ صَحِيحَةٌ فِي مَذْهَبِ إِمَامِنَا الشَّافِعِيِّ رح دستخط
مسائل مکتوبه ست صحیح ست در مذہب امام ما شافعی رح

مولوی فقیر محمد شافعی وَحُرْمَةُ الْخَمْرِ وَغَيْرِهَا مِنَ الْمُسْكِرَاتِ وَنَجَاسَتُهَا عَلٰى
وحرمت شراب و غیر آن از مسکرات و نجاست آنها بر

مَذْهَبِ إِمَامِنَا الشَّافِعِيِّ رح كَمَا فِي هٰذِهِ الْمَسَائِلِ الْمَرْقُومَةِ صَحِيحَةٌ
مذہب امام ما شافعی رح چنانکه درین مسائل مرقومه ست صحیح ست

تمام شد شرح دستخط علما

تقریر مولوی رشید الدین خان مرحوم در حرمت نان پاو

نزد بندہ مسکین محمد رشید الدین ہم حرمت نان پاو بوجوہ عدیدہ مرجح ست بعضی از ان درینجا ذکر کردہ میشود
اول آنکه اشربهٔ مسکره سوای خمر ملحق اند بآن در حرمت قلیل و کثیر آن مثل خمر مطابق روایات مفتی بها از کتب
معتبرهٔ حنفیه ثابت ست و در کتب فقهیهٔ ایشان تصریح ست که اگر خمر در آرد افتد بهیچ حیله خوردن آن جائز نمیشود و در
خزانة الروایات میگوید فِي مَجْمُوعَةِ الرِّوَايَاتِ عَنِ الْمُنْتَقٰى اَلدَّقِيقُ إِذَا أَصَابَهُ
در مجموعة الروایات از منتقی نقل ست آرد و قتیکه برسد او را

خمرٌ لم يبق كل بحالٍ وليس لها حيلةٌ انتهى ۔ هرگاه اشربه مسکره دیگر

شراب خورده شود آن همه و در هیچ حالت و نیست برای آن حیله

در حکم خمر شد پس هرگاه انان همه چیزی از دو آرد و اند خوردن آن هم به هیچ حیله جائز نباشد و روایات متعدد

دال بر الحاق مسکرات دیگر بخمر باعتبار حرمت قلیل و کثیر آن اگرچه در جواب استفتا کلام منقول ست از قوم

لیکن احقر العباد هم درین مقام ذکر روایتی میکند و آن این ست که در شرح مواهب الرحمن که از کتب معتبره

فقه حنفی ست میگوید وَاَلْحَقَهَا مُحَمَّدٌ كُلَّهَا بِالْخَمْرِ فِي الْمَشْهُورِ عَنْهُ كَالشَّافِعِيِّ

و لاحق کرد اشربه را امام محمد همه آنها را بشراب در روایت مشهور از امام محمد مانند امام شافعی

وَمَالِكٍ وَبِهٖ يُفْتٰى كَمَا فِي صَحِيحِ مُسْلِمٍ مِنْ قَوْلِهٖ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

و امام مالک و به همین فتوی داده می شود چنانکه در صحیح مسلم ست از قول آن حضرت صلی الله علیه وسلم

كُلُّ مُسْكِرٍ خَمْرٌ وَكُلُّ مُسْكِرٍ حَرَامٌ وَفِي مُسْنَدِ اَحْمَدَ وَصَحِيحِ ابْنِ

هر مست کننده شراب ست و هر مست کننده حرام ست و در مسند امام احمد و صحیح ابن

حِبَّانَ كُلُّ مُسْكِرٍ خَمْرٌ وَكُلُّ خَمْرٍ حَرَامٌ وَمَا فِي الْكُتُبِ السِّتَّةِ اِلَّا

حبان ست هر مسکر شراب ست و هر شراب حرام ست و آنچه در شش کتاب ست سوای

الْبُخَارِيِّ مِنْ قَوْلِهٖ الْخَمْرُ مِنْ هَاتَيْنِ الشَّجَرَتَيْنِ النَّخْلَةِ وَالْعِنَبَةِ

بخاری از قول آن حضرت شراب از این دو درخت ست خرما و انگور

وَفِي لَفْظِ مُسْلِمٍ الْكَرْمَةِ وَالنَّخْلَةِ وَفِيهِ عَنْ جَابِرٍ اَنَّ رَجُلًا

و در لفظ صحیح مسلم ست انگور و خرما و در صحیح مسلم روایت ست از جابر که تحقیق مردی

قَدِمَ مِنَ الْيَمَنِ فَسَاَلَ النَّبِيَّ عَنْ شَرَابٍ يَشْرَبُونَهٗ بِاَرْضِهِمْ

آمد از یمن پس پرسید پیغمبر را صلی الله علیه وسلم از شرابی که می نوشیدند اهل یمن آنرا در زمین خود

مِنَ الذُّرَةِ يُقَالُ لَهُ الْمِزْرُ فَقَالَ النَّبِيُّ اَوَ مُسْكِرٌ هُوَ قَالَ نَعَمْ

می سازند از ذره گفته می شود مر آن شراب را مزر پس فرمود پیغمبر صلی الله علیه وسلم آیا مسکر ست آن گفت آن مرد آری

قَالَ كُلُّ مُسْكِرٍ حَرَامٌ إِنَّ عَلَى اللهِ عَهْدًا لِمَنْ يَشْرَبُ الْمُسْكِرَ أَنْ

فرمود آن حضرت هر مسکر حرام ست بتحقیق بر خدا عهد ست مر کسے راکه بنوشد مسکر را آنکه

يَسْقِيَهُ مِنْ طِينَةِ الْخَبَالِ وَفِي صَحِيحَيْنِ عَنْ عَائِشَةَ رض قَالَتْ سُئِلَ

بنوشاند آنرا از طینت خبال ودر صحیح بخاری وصحیح مسلم ست از عائشه رضی الله عنها گفت عائشه پرسیده شد

رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَنِ الْبِتْعِ وَهُوَ نَبِيذُ الْعَسَلِ فَقَالَ

پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم از بتع وآن نبیذ شهد ست پس فرمود آن حضرت

كُلُّ شَرَابٍ أَسْكَرَ فَهُوَ حَرَامٌ وَفِي سُنَنِ أَبِي دَاوُدَ وَابْنِ مَاجَةَ

هر شرابے که مست گرداند پس آن حرام ست و در سنن ابی داود و ابن ماجه

وَالتِّرْمِذِيِّ عَنِ النُّعْمَانِ بْنِ بَشِيرٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللهِ ﷺ إِنَّ مِنَ

و ترمذے ست از نعمان بن بشیر که گفت فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم البته از

الْحِنْطَةِ خَمْرًا وَمِنَ الشَّعِيرِ خَمْرًا وَمِنَ الزَّبِيبِ خَمْرًا وَمِنَ الْعَسَلِ

گندم شراب ست و از جو شراب ست و از انگور خشک شراب ست و از شهد

خَمْرًا وَفِي سُنَنِ النَّسَائِيِّ وَابْنِ مَاجَةَ مِنْ حَدِيثِ عَمْرِو بْنِ

شراب ست و در سنن نسائے و ابن ماجه ست از حدیث عمرو بن

شُعَيْبٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ مَا أَسْكَرَ كَثِيرُهُ

شعیب از پدرش از جدوی که بتحقیق پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود چیزیکه مست می گرداند بسیارے

فَقَلِيلُهُ حَرَامٌ وَهٰكَذَا رَوَاهُ الدَّارَقُطْنِيُّ عَنْ عَلِيٍّ رض مَرْفُوعًا

پس اندک وی نیز حرام ست ف همچنان روایت کردآن را دار قطنی از علی رضی الله عنه مرفوعا

وَعَنْ عَائِشَةَ رض أَنَّهَا سَمِعَتِ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ كُلُّ مَا أَسْكَرَ مِنْهُ

واز عائشه رضی الله عنها روایت ست که بتحقیق عائشه شنید پیغمبر را که می فرمود هر انچه که مست می گرداند از وی

الْفَرَقُ فَمِلْءُ الْكَفِّ مِنْهُ حَرَامٌ وَفِي لَفْظِ التِّرْمِذِيِّ فَالْحَسْوَةُ مِنْهُ

فرق پس پری کف دست از وے حرام ست و در لفظ ترمذے ست پس یک جرعه

مِنْہُ حَرَامٌ فَوَضَحَ اَنَّ الْکَثِیْرَ مِنْ ھٰذِہِ الْاَشْرِبَۃِ مُسَاوٍ لِّلْکَثِیْرِ مِنَ الْخَمْرِ

ازان حرام ہست پس ظاہر شد کہ تحقیق بیشتر ازین شرابہا برابر اند برای کثیر از شراب

فِیْ حُکْمِ الْحُرْمَۃِ وَوُجُوْبِ الْحَدِّ فَکَذٰلِکَ الْقَلِیْلُ وَبِھٰذَا تَبَیَّنَ اَنَّ

در حکم حرمت و وجوب، حد پس ہمچنان، قلیل و بہمین ظاہر شد کہ تحقیق

الْقَلِیْلَ فِی الْحُرْمَۃِ کَالْکَثِیْرِ لِاَنَّ شُرْبَ الْقَلِیْلِ مِنْہُ لَوْ کَانَ مُبَاحًا

اندک در حرمت مانند بیشتر ست چہ تحقیق نوشیدن اندک ازان اگر می بود مباح

لَمَا وَجَبَ الْحَدُّ وَاِنْ سَکِرَ مِنْہُ لِاَنَّ السُّکْرَ اِنَّمَا حَصَلَ بِشُرْبِ الْحَلَالِ

ہر آئنہ واجب نمی شد حد اگر چہ مست شود ازان چراکہ تحقیق سکر جز این نیست کہ حاصل شد بنوشیدن حلال

جَمِیْعًا وَاعْتِبَارُ جَانِبِ الْحَلَالِ یَمْنَعُ وُجُوْبَ الْحَدِّ عَلَیْہِ فَاِذَا اجْتَمَعَ

ہمہ و اعتبار کردن بجانب حلال منع می کند وجوب حد را پس چون جمع شود

الْمُوْجِبُ لِلْحَدِّ وَالْمُسْقِطُ لَہٗ تَرَجَّحَ الْمُسْقِطُ عَلَی الْمُوْجِبِ تَمَّ

موجب برای حد و ساقط کنندہ برای حد غالب شود مسقط بر موجب تمام شد

مَعَ اخْتِصَارٍ دوم آنکہ اشربہ مسکرہ غیر خمر نجس اند بنجاست خفیفہ یا غلیظہ نزد حنفیہ بر

اختصار

اخْتِلَافٍ عِنْدَھُمْ چنانکہ در خزانۃ الروایات مسطور است فِی الْفَتَاوٰی الْعِمَادِیَّۃِ عن

اختلافی کہ نزد ایشان ست درفتاوی عمادیہ نقل ست از

کَشْفِ الْبَزْدَوِیِّ نَجَاسَۃُ الْخَمْرِ غَلِیْظَۃٌ وَنَجَاسَۃُ سَائِرِ الْاَشْرِبَۃِ

کشف بزدوی نجاست شراب غلیظ ست و نجاست باقی اشربہ

خَفِیْفَۃٌ وَیُکَفَّرُ مُسْتَحِلُّ الْخَمْرِ دُوْنَ سَائِرِ الْاَشْرِبَۃِ وَفِی الْھِدَایَۃِ

خفیف ست وکافر میشود حلال دانندہ خمر نہ باقی اشربہ و در ہدایہ است

وَنَجَاسَتُھَا خَفِیْفَۃٌ فِیْ رِوَایَۃٍ وَغَلِیْظَۃٌ فِیْ رِوَایَۃٍ اُخْرٰی وَ

ونجاست اشربہ خفیف ست در یک روایت و غلیظ ست در روایت دیگر و

نجاسة الخمر غليظة رواية واحدة انتهى وشيخ عبد الحق

نجاست شراب غلیظ ست بروایت واحد یعنی دران اختلاف نیست

در ترجمه مشکوة میفرماید ونجاست ماسوای خمر از مسکرات خفیفه ست در روایتی وغلیظه ست در روایتی
دیگر انتهی وهرگاه خمیر نان باوار مسکر میشود و آن علی اختلاف الروایات یا نجس ست به نجاست خفیفه
یا غلیظه پس خوردن آن حلال نباشد سوم آنکه هرگاه طعام شرب نجاست رقیقه کند یعنی نجاست بجرم آن
در آید باز طهارت آن علی اقوی الروایات ممکن نیست و در صورت عدم طهارتش خوردن آن روا نباشد در خزانة الروایات میگوید

في العناية لو صبّت الخمر في قدر فيه لحم وماء فان لم يغل اللحم

در عنایه ست اگر انداخته شود شراب در دیگی که دران گوشت ست وآب پس اگر جوش داده نشود گوشت

مع الخمر يطهر اللحم بالغسل ثلثا فان اغلي بالخمر لم يطهر انتهى

باشراب پاک شود گوشت بشستن سه بار پس اگر جوش داده شود گوشت با شراب پاک نشود گوشت

وبسبب طبخ نان تمام رطوبت خمر سوخته نمیشود ولهذا وزن نان از وزن اصل آردی که از ان نان
پخته باشند زیاده تر میشود و چون رطوبت ساریه نجسه در نان باقی باشد خوردن آن روا نبود وروایات
داله برین مطلب دیگر هم هست بنا بر اختصار برهمین قدر اکتفا رفت والله اعلم

تقریر میرزا رضی الدین علی جرجانی در اثبات اسکار تاری

میگوید اضعف العباد میرزا رضی الدین علی جرجانی عفی عنه هرگاه که بعضی احباب جواب این استفتا را دیده
اسکار تاری را انکار می نمودند لهذا برای تنبیه ناواقفان به تحریر این ادله پرداخته مخفی مباد که حرمت تاری
بنا بر آنکه از ادله شرعیه فقهیه ثابت ست همچنان ثابت ست مسکر بودنش از کتب اطبا شیخ داؤد ضریر انطاکی
در تذکره خویش میفرماید ولها افعال اشد من الخمر وهي خير منها
یعنی آنکه می برآید از درخت نارجیل برای آن افعال بسیار اند شدید از شراب بلکه تاری درهمه فعل بهتر
ست از خمر وصاحب مخزن الحکمت فرموده نارجیل عربی نارگیل وجوز هندی فارسی وناریل هندی ست

تقریر میرزا رضی الدین علی جرجانی در اثبات اسکار تاری

سفرش و اکبوبره خوانند طبعش گرم ست در اول درجه دوم و تر ست در اول دجه غذا بسیار دهد و منی
افزاید و باه انگیزاند و تسخین گرده کرداند و تقطیر بول را نفع دهد و روغن بواسیر را مفید بود مضرت بعضی
مصلحش عسل ست و از درخت او آبی که جاری میشود شیرین و لذیذ باشد چون در اول طلوع آفتاب
ثمر و شاخ او را بریده کوزه براو نصب کنند آب دران ظرف جمع میشود او را سیندهی نامند و ملائ
او تیک روز باقیست و در اسکار و تقویت باه و تفریح بهتر از خمر هست و بعد از یک روز ترشی پیدا میکند
و آبی که بر شاخ نارجیل بی بار که از قسم صحرائی ست بانطور گرفته میشود تاری نامند انتهی صاحب بان قاطع
میفرماید تاری بوزن جاری آبی باشد که از درخت تاڑ حاصل میشود مانند شراب نشاء میدهد انتهی تحصل
را باید کرد درین عبارتهای حکما غور کنند که اسکار تاری بدون مکث یکروز یا یک پهر نزد ایشان ثابت ست
یا نه اگر اسکارش مقید ست مطلب شان حاصل و الا پس قطره تاری هرگاه که از درخت میچکد همان وقت
صفت حرمت بسبب سکر دارد و از ینجا باطل گشت زعم آنکسان که میگفتند کوزه تاری را که از درخت فرود
می آیند اگر همون وقت کسی بنوشد حلال ست که سکر ندارد چراکه فی الفور از درخت برآمده ست بدو وجه **اول**
آنکه سکریت آن ثابت ست بدون قید خواه از درخت فی الفور جدا شده باشد خواه بعد یک پهر یا یک روز
دوم آنکه بتقدیر تسلیم میگویم که اجتماع آب تاری در ظرف در عرصه یک گهری ممکن نیست زیرا که بالتقاطر خرج
میکند پس بالضرور در عرصه دو روز بنهایت قلیل کم ... آب مذکور جمع خواهد شد و درین عرصه سکر پیدا
خواهد کرد در تابش آفتاب چراکه دفعة اخراج اینقدر آب از درخت نارجیل بامی که ناریل میگویند و از درخت
نارجیل صحرائی که تاڑ میگویند و از درخت خرما که در حدیث مسلم بلفظ النخل وارد ست محال ست چنانکه بالا گذشت فقط

سوال از حلت و حرمت حقه

بر تقدیر ثبوت حدیث معروف كُلُّ دُخَانٍ حَرَامٌ بر حلت و حرمت حقه چه حکم ست این
حدیث مَنْ أَكَلَ مِنَ الْبَنْجِ لُقْمَةً فَكَأَنَّمَا زَنَى بِأُمِّهِ سَبْعِينَ مَرَّةً
هر که خورد از بنگ یک لقمه پس گویا که زنا کرد با مادر خود هفتاد بار

سوال از حلت و حرمت حقه

زَنَى بِأُمِّهِ مَرَّةً وَاحِدَةً فَكَأَنَّمَا هَدَمَ الْكَعْبَةَ

زنا کرد بمادر خود یک بار پس گویا که ویران کرد کعبه را

سَبْعِينَ مَرَّةً وَأَيْضًا مَنْ أَكَلَ الْبَنْجَ وَمَاتَ عَلَى هٰذَا يُحْشَرُهُ

هفتاد بار و نیز هر که خورد بنگ را و مرد برهمین حشر خواهد کرد او را

اللّٰهُ فِي الْقِيَامَةِ مَكْتُوبًا بَيْنَ عَيْنَيْهِ هٰذَا آيِسٌ مِنْ رَحْمَةِ اللّٰهِ

خدا در قیامت حال آنکه نوشته باشد میان هر دو چشم او این ناامید شد از رحمت خدا

صحیح ست یا نه چنانچه علاؤ الدین محمد بن ابراهیم تبریزی از اهل امامیه در تنبیه الغافلین تحقیق این نموده و گفته که این قول

رسول الله صلی الله علیه وسلم ست

جواب از حضرت مولانا خاتم المحدثین شاه عبد العزیز قدس سره العزیز مشتمل بر اثبات کراهت تحریمی حقه

آنکه كُلُّ دُخَانٍ حَرَامٌ حدیث نیست و در حلت و حرمت حقه اختلاف ست صحیح آن ست که مکروه تحریمی ست از جهت

بوی بد که در دهان حقه کش می ماند مثل پیاز خام و سیر خام و هم از جهت تشبیه با اهل نار که دود از درون ایشان خواهد برآمد

وَمَنْ أَكَلَ مِنَ الْبَنْجِ لُقْمَةً فَكَأَنَّمَا زَنَى بِأُمِّهِ الخ و همچنین مَنْ أَكَلَ الْبَنْجَ وَمَاتَ عَلَى هٰذَا

ترجمه این بالا گذشت بر صدر ترجمه این مذکور شد

اینها اصلا در کتب حدیث نیست بلکه از الفاظ رکیک این دو کلام صریح معلوم میشود که مجهول و موضوع ست و نوشتن علاؤ الدین محمد

تبریزی در رسائل اعتبار ندارد که در مسائل اعتبار بر قول محدثین معتبر ست که چه در رسائل باشد بیان باید کرد و وعاظ احادیث غیر معتبره

را برای تخویف و ترهیب ذکر میکنند و از حال آن احادیث مطلع نمی باشند و تفصیل مسئله حقه اینست که در حشیشه تنباکو اصلا وجه

حرمت نیست زیرا که علت حرمت در نباتات منحصر در دو چیز ست سمیت و سکر و این حشیشه خالی ازین دو چیز ست پس مباح

باشد لیکن در استعمال آن باین کیفیت که دخان او را در دهان بکشند سه وجه از کراهت بهم میرسد یکی آنکه بوی بد که در دهان حقه کش میماند

دوم تشبیه با اهل نار و اینهم علت کراهت ست چنانچه تخصر یعنی دست بر تهیگاه نهاده ایستادن در

نماز بجهت تشبیه بدوزخ وارد شده سوم استعمال این وضع مشابه لباس نار میکرد و اینهم ملابست بآثار مکروه ست لا تَرْجِعَنَّ

بنابر آنکه اثر
صُورَةُ عَذَابِ اللّٰهِ و لهذا از کی یعنی داغ نهادن نهی کراهت آمده و هر چند هر یک ازین وجوه
صورت عذاب عذاب است

جواب حضرت شاه عبد العزیز قدس سره العزیز مشتمل بر اثبات کراهت تحریمی حقه

نزد مسلم نہی تنزیہی ست اما بسبب اجماع منجر بکراہت تحریمی شدہ و بعضی از اہل معقول گفتہ اند
کہ لفظ کل دخان حرام ہر چند حدیث نباشد اما کلام درست ست زیرا کہ دخان نزد اہل عقل مرکب از دو
چیز ست ارضیت و ناریت و ہر دو حرام اند فالمرکب منہما یکون حراما و جواب این سخن آنکہ حرمت ارضیت
پس مرکب دادہ شدہ از ان ہر دو باشد حرام
و ناریت بعلت سمیت ست و چون علت مرتفع شود حلال گردد مثل استعمال نورہ و برگ پان و طین
ارمنی و مختوم مراد و پس اگر استعمال این دخان بطریق اصلاح بدن باشد مثل تحلیل ریاح و رفع قبض حرمت نخواہد
و بعضی از کتب بر حرمت آن از آیت یَوْمَ تَاْتِی السَّمَآءُ بِدُخَانٍ مُّبِیْنٍ یَغْشَی النَّاسَ هٰذَا
روزیکہ بیارد آسمان دودے ظاہر بپوشد مردمان را این
عذاب ہست دردناک
عَذَابٌ اَلِیْمٌ استدلال کردہ اند ازین آیت معلوم شد کہ دخان آلہ عذاب ست آلہ عذاب را استعمال کردن درست
نیست و جواب ازین شبہہ آنکہ صغری و کبری ہر دو ممنوع اند زیرا کہ دخان چنانچہ آلہ عذاب ست آلہ تنعیم
ہم ثابت و در استعمال نمودن رود در حدیث صحیح وارد ست کہ مَجَامِرُهُمُ الْاَلُوَّةُ یعنی بخور در طب را برای
بہشتیان در بہشت در مجامر خواہند آورد و نیز استعمال آلہ عذاب مطلقا ممنوع نیست زیرا کہ آلہ عذاب قوم نوح آب طوفان بود

تمام شد تقریر حضرت مولانا شاہ عبد العزیز قدس سرہ العزیز

رسالہ عربی در اثبات اباحت حقہ

بسم اللہ الرحمن الرحیم

اَلْحَمْدُ لِلّٰہِ عَلٰی مَا اَوْلَانَا مِنَ النِّعَمِ وَفَتَحَ عَلَیْنَا مِنْ اَبْوَابِ الْحِکَمِ
ستایش مر خدا راست بر آنچہ بخشید مارا از نعمتہا و کشود برما از درہای حکمتہا و

كَشَفَ عَنَّا حِجَابَ الظُّلَمِ اَحْمَدُهُ حَمْدًا كَثِيرًا الَّذِي فَضَّلَنَا عَلٰى سَائِرِ

دور کرد از ما پردهٔ تاریکی ہا ستایش می کنم او را ستودن کثیر آنکه بزرگے داد ما را بر ہمه

الْاُمَمِ وَاَشْهَدُ اَنْ لَّا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهٗ لَا شَرِيْكَ لَهٗ وَاَشْهَدُ

امتہا و گواہے میدہم که نیست معبود بحق مگر خدائے یگانه نیست شریک مر او را و گواہی میدہم

اَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهٗ وَرَسُوْلُهٗ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَالصَّلٰوةُ عَلٰى

که بتحقیق محمد بندهٔ اوست و رسول اوست صلی الله علیه وسلم و رحمت کامله نازل باد بر

سَيِّدِنَا مُحَمَّدِ الَّذِي لَوْلَاهُ مَا خَلَقَ اللّٰهُ اللَّوْحَ وَالْقَلَمَ اَمَّا بَعْدُ اعْلَمْ

سردار ما محمد آنکه اگر نبودے او پیدا نمے کرد خدا لوح و قلم را اما بعد بدان که

اَنَّهٗ تَقَرَّرَ فِي الشَّرِيْعَةِ الْمُحَمَّدِيَّةِ اَنَّ الْاَصْلَ فِي الْاَشْجَارِ الْاِبَاحَةُ اِلَّا مَا عُلِمَ

بتحقیق ثابت شده در شریعت محمدیه که بتحقیق اصل در درختہا اباحت ست مگر آنچه دانسته شود

مِنْهُ الْاِضْرَارُ بِالْبَدَنِ اَوِ الْعُقُوْلِ فَاِنَّهٗ يَحْرُمُ لِوُجُوْبِ حِفْظِ الْعَقْلِ وَ

ازان زیان کردن به بدن یا عقلہا پس البته حرام می شود برای وجوب نگاہداشتن عقل و

الْبَدَنِ وَهٰذَا الدُّخَانُ الْمُسْتَعْمَلُ مِنْ هٰذِهِ الشَّجَرَةِ مَا عَلِمْنَا فِيْهِ اِضْرَارًا

بدن و این دود که مستعمل ست ازین درخت نه دانستیم درین ضرری را

بِالْعُقُوْلِ وَالْاَبْدَانِ مَعَ مُرُوْرِ الْاَعْصَارِ وَكَثْرَةِ مُسْتَعْمِلِيْهَا مِنَ

بعقلہا و بدنہا با وجود گذشتن زمانہا و کثرت استعمال کنندگان آن از

الْعَوَامِّ وَذَوِي الْخِطَابِ مِنْ عُلَمَاءِ الْحَرَمَيْنِ وَبَغْدَادَ وَمِصْرَ وَغَالِبِ

عوام و صاحبان خطاب از علماے مکه و مدینه و بغداد و مصر و اکثر

الْاَقْطَارِ مَعَ اَنَّ عُقُوْلَهُمْ زَاكِيَةٌ وَاٰثَارَهُمْ بِكَمَالِ عُقُوْلِهِمْ قَاضِيَةٌ وَ

جوانب زمین با وجود آنکه بتحقیق عقلہای اوشان پاک اند و اثرہای اوشان بکمال عقلہای آنان حاکم اند و

اَبْدَانَهُمُ السَّلِيْمَةَ لَا تَعُوْدُ بِشُرْبِ الدُّخَانِ سَقِيْمَةً فَاِنْ قُلْتَ قَدْ سَمِ

بدنہاے تندرست اوشان نمی گردند بیمار بنوشیدن دود پس اگر گوے که بتحقیق بیمار

مَنْ حَرَّمَ الدُّخَانَ أُمُورًا يَتَعَلَّقُ بِهَا فِي تَحْرِيمِهِ وَزَعَمَ أَنَّهَا دَالَّةٌ

کسی که حرام گردانیده دست دو را چند امور که سند می گیرد بآنها بحرمت دخان و گمان کرد که تحقیق آن امور دلالت کننده

عَلَى الْمَنْعِ مِنْهُ بِالتَّحْرِيمِ كَمَا ذَكَرَ الشَّيْخُ مُحَمَّدُ حَيَاةَ السِّنْدِيُّ أَنَّ فِيهِ

بر منع از آن بحرمت، چنانکه ذکر کرد شیخ محمد حیات سندی که بتحقیق در آن اتلاف

إِضَاعَةَ مَالٍ مِنْ غَيْرِ فَائِدَةٍ دِينِيَّةٍ وَلَا دُنْيَوِيَّةٍ قُلْتُ لَا يَخْفَى ضُعْفُ

تباه کردن مال است بدون فائده دینی و نه دنیوی گویم پوشیده نیست سستی

هٰذَا الْكَلَامِ لِأَنَّهُ إِنْ أُرِيدَ أَنْ لَا فَائِدَةَ فِيهِ عِنْدَ شَارِبِهِ فَهٰذَا غَيْرُ

این کلام حسب اگر تحقیق اگر اراده کرده شده که البته نیست فائده در آن دخان نزد نوشنده او پس این مسلم

مُسَلَّمٍ بَلْ شَارِبُهُ يَقِلُّ بَلْغَمُهُ وَيَلْتَذُّ بِرَوَائِحِهِ بِشُرْبِهِ وَيَحْصُلُ

نیست بلکه نوشنده او قلیل می شود بلغم او و لذت می یابد ببوی خوش می شود بنوشیدن دخان و حاصل می شود

لَهُ النَّشْوَةُ بِاسْتِعْمَالِهِ كَمَا تَحْصُلُ لِشَارِبِ الْقَهْوَةِ وَلِشَارِبِ الْحَلَاوَةِ

مر او را بوی خوش باستعمال کردن دخان چنانکه حاصل می شود مر نوشنده قهوه را و برای نوشنده شربت

مِنَ السُّكَّرِ وَنَحْوِهِ وَهٰذِهِ فَائِدَةٌ دُنْيَوِيَّةٌ صَارَتْ عِنْدَهُ مِنَ الْمُسْتَلَذَّاتِ

از شکر و مانند آن و این فائده دنیوی است که گردیده است نزد وی از لذتها

بِحَيْثُ لَوْ فَاتَهُ ذٰلِكَ أَدْرَكَهُ سَآمَةٌ وَقَدْ تَشَاءَمَ فِي أَفْعَالِهِ وَأَقْوَالِهِ كَمَا

بطوریکه اگر فوت شود او را آن نوشیدن دریابد اندوه را و گم کند خوشی خود را در افعال خود و اقوال خود چنانکه

لَوْ تَرَكَ الْغِذَاءَ مَثَلًا وَإِنْ أُرِيدَ أَنَّهُ لَا فَائِدَةَ فِيهِ لِكُلِّ أَحَدٍ فَلَا يَخْفَى بُطْلَانُهُ

بگذارد غذا را مثلا و اگر اراده کرده شده که تحقیق نیست فائده در دخان برای هر کسی پس پوشیده نیست بطلان او

لِأَنَّهُ لَا يُعْتَبَرُ فَائِدَةُ كُلِّ أَحَدٍ فِيمَا يَفْعَلُهُ الْإِنْسَانُ ضَرُورَةً عَقْلِيَّةً وَعُرْفِيَّةً

چرا که معتبر نمی شود فائده هر کس در آنچه میکند آنرا انسان بجهت ضرورت عقلی و عرفی

وَاتِّفَاقِيَّةً بَلِ الْعِبْرَةُ فِي مُسْتَعْمِلِهِ فَإِنَّهُ لَا يُقَالُ فِي حَقِّ إِنْفَاقِ الدَّرَاهِمِ فِي

و اتفاقی بلکه اعتبار فائده در استعمال کننده او است پس تحقیق گفته نمی شود در حق خرج کردن درمی دراهم را در

لذّته اضاعة مال فان قلت ان هذا انفاق المال وهو اسراف قلت

لذت دخان که ضائع کردن مال است پس اگر بگوئی که بتحقیق این خرج کردن مال ست و او اسراف ست گویم

نعم استدل من حرّمه بان ذلك اسراف ولكنه ليس باسراف لان

آری دلیل گرفته است هر که حرام گردانیده است دخان را باینکه آن اسراف ست لیکن او اسراف نیست چه تحقیق

حقيقة الاسراف اضاعة المال الكثير في غرض خسيس وقيل انه الانفاق

حقیقت اسراف ضائع کردن مال کثیر ست در مطلب خسیس و بعضی گفته اند که اسراف خرج کردن مال

في مجاوزة الحد كذا قاله المناوي في كتاب التعريفات ولا يدخل

در تجاوز کردن حد همچنان گفته ست او را مناوی در کتاب خود که نام وی تعریفات ست و داخل نمی شود

شرب الدخان في هذا الرسم بحال وذلك لانه ينفق يسيرا من ماله

نوشیدن دود حقه درین تعریف بهیچ حالت و آن برای اینکه البته او خرج می کند اندکی را از مال خود

لنفع يعود اليه في بدنه من دفع البلغم والرياحات اللذة يريدها

برای نفع که باز می گردد بسوی او در بدنش از دور کردن بلغم و بادها و برای لذتی که اراده میکند آنرا

فهو كما ينفق ماله في سكر يشرب منه شرابا يلتذ به ويدفع عنه الابخرة

پس آن خرج کردن مانند خرج کردن مال او ست در شکر که می نوشد از ان شربت را که لذت می یابد بوی و دفع میکند از ان بخارها

الحادة والظما ونحو ذلك فكيف يليق لناظر ان يقول انه داخل تحت

گرم را و تشنگی را و مانند آن پس چگونه سزاوار ست برای بیننده که بگوید اینکه البته او مندرج ست زیر

قوله تعالى ان الله لا يحب المسرفين وتحت قوله تعالى ان المبذرين

قول او تعالی بتحقیق خدا دوست نمیدارد اسراف کنندگان را و زیر قول او تعالی بتحقیق اسراف کنندگان

كانوا اخوان الشياطين على انه غرض غير خسيس عند شاربه فهو غير

هستند برادران شیطانان علاوه آنکه البته آن خرج کردن غرضیست غیر خسیس نزد نوشنده او پس آن

داخل في الحد فان قلت فيه تضييع الاوقات والاسراف فيه بهذا الاعتبار

داخل نیست در حد اسراف پس اگر بگوئی که در ان رایگان کردن اوقات ست و اسراف در ان باین اعتبار ست

لِاَنَّ شَارِبَهٗ يُضَيِّعُ يَوْمَهٗ وَلَيْلَهٗ بِقَبْضِهٖ فِيْ فِيْهِ وَيَمْتَصُّ دُخَانَهٗ قُلْتُ الْمُبَاحَاتُ

بر البته نوشنده حقه را ایشان می کند روز خود را و شب خود را به گرفتن حقه در دهن خود و می کشند دود او را گویم چیزهای مباح

لَا يُعْرَفُ الْاِسْرَافُ فِيْهَا اِلَّا بِاِخْبَارِ مُسْتَعْمِلِهَا اَوْ بِقَرَائِنَ تَظْهَرُ عَلَيْهِ قَالَ الشَّيْخُ

شناخته نمی شود اسراف در آن چیزها مگر بخبر دادن استعمال کننده آنها یا بقرینه هائی که ظاهر شوند بر اسراف گفته شیخ

مُحَمَّدٌ عَابِدٌ الْمَكِّيُّ وَقَدِ اطَّلَعْتُ عَلٰى رِسَالَةٍ اَلَّفَهَا بَعْضُ الْعُلَمَاءِ الصَّنْعَانِيِّ اَعْنِيْ

محمد عابد مکی و بتحقیق خبردار شدم بر رساله که تالیف کرد آنرا بعضی علمای صنعان یعنی

السَّيِّدُ مُحَمَّدُ الْاَمِيْرُ بْنُ اِسْمٰعِيْلَ الصَّنْعَانِيُّ اَلنَّاسُ فِي الْمُبَاحَاتِ مُخْتَلِفُ الْاَحْوَالِ

سید محمد امیر بن اسمعیل صنعانی مردمان در مباح ها مختلف حالها اند

مِنْهُمْ مَنْ يَكْتَفِيْ بِاَكْلِ اللَّحْمِ الْقَلِيْلِ وَمِنْهُمْ مَنْ لَا يَكْفِيْهِ اِلَّا الْكَثِيْرُ وَكَذَا الْجِمَاعُ وَ

بعضے از انها شخصی ست که اکتفا می کند بخوردن گوشت اندک و بعضے از انها کسی ست که کفایت نمی کند او را مگر گوشت بسیار همچنان جماع

غَيْرُهٗ مِنْ صُحْبَةِ النِّسَاءِ وَمُعَاشَرَتِهِنَّ وَشَارِبُ هٰذَا الدُّخَانِ كَمُسْتَعْمِلِ سَائِرِ

غیر آن از صحبت زنان و معاشرت آنها و نوشنده این دود مانند استعمال کننده همه

الْمُبَاحَاتِ مِنْهُمْ مَنْ يَكْفِيْهِ الْقَلِيْلُ وَمِنْهُمْ مَنْ لَا يَكْفِيْهِ الْقَلِيْلُ كَشَارِبِ الْقَهْوَةِ

مباحات ست بعضے از انها کسی ست که کفایت می کند او را اندک و بعضی از انها کسی ست که کفایت نمی کند آنرا اندک مانند نوشنده قهوه

نُقِلَ عَنْ رَجُلٍ مِنْ اَهْلِ الْعِرَاقِ اِسْمُهُ الشَّيْخُ مَحْمُوْدٌ وَيُكَنّٰى بِشَيْخِ اَحْمَدَ بْنِ

نقل کرده شده است از مردی از اهل عراق که نامش شیخ محمود است و کنیت کرده میشود بشیخ احمد

الْعِرَاقِ وَكَانَ مِنْ شُيُوْخِ بَادِيَةِ الْعِرَاقِ وَكَانَ يَشْرَبُ قَهْوَةَ الْبُنِّ كُلَّ وَقْتٍ

عراق و بود از پیران بیابان عراق و بود که می نوشید قهوه بن را هر وقت

ثَلٰثَةَ اَوْقَاتِ الْيَوْمِ بِقَدْرِ خَمْسَةٍ وَّعِشْرِيْنَ فِنْجَانًا اَوْ اَزْيَدَ مِنْ ذٰلِكَ وَكَانَ

سه وقت در یک روز باندازه بیست و پنج پیاله یا بیشتر از آن و بود

الْقَهْوَةَ الْقِشْرِيَّةَ وَلَا يَنَالُهَا لِاَنَّ مَسَافَتَهَا كَانَتْ بَعِيْدَةً عَنْ وَطَنِهٖ قَوْلُهٗ لَوْ كَانَتْ

قهوه قشریه را و نمی یافت آنرا چرا که تحقیق مسافت آن قهوه بود دور از وطنش قول او اگر

أَشْرَبُ الْقِشْرِيَّةَ فَلَا أَشْرَبُ الْمَاءَ وَذَكَرَ الْفَقِيرُ عَنْ رَجُلٍ أَيْضًا قَالَ إِنِّي دَخَلْتُ

می نوشیدم قہوۂ قشریہ را پس نمی نوشیدم آب را و ذکر کرد یک فقیر از مردے نیز گفت کہ بتحقیق داخل شدم

الْيَمَنَ وَصَاحَبْتُ رَجُلًا مِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مَدِينَةِ الرَّسُولِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ

در یمن و مصاحب شدم مردی را از اہل مدینہ مدینۂ پیغمبر صلی اللہ علیہ

وَسَلَّمَ سَاكِنَ الْيَمَنِ وَاسْمُهُ السَّيِّدُ مُصْطَفَى الْمَدَنِيُّ وَكَانَ يَشْرَبُ

وسلم باشندۂ یمن و نامش سید مصطفیٰ ست باشندۂ مدینہ و بود کہ می نوشید

الْقَهْوَةَ الْقِشْرِيَّةَ كُلَّ يَوْمٍ بِقَدْرِ رِطْلٍ وَنِصْفٍ بِالْبَغْدَادِ وَقَوْلُهُ مَا شَرِبْتُ

قہوۂ پوست بن ہر روز باندازۂ یک و نیم رطل بغدادی و قول او نہ نوشیدم

الْمَاءَ مُدَّةَ ثَلٰثِينَ سَنَةً وَكَانَ عُمْرُهُ يَبْلُغُ مِنَ السِّنِينَ خَمْسَةً وَثَمَانِينَ

آب را از مدت سی سال و بود عمرش کہ رسیدہ بود از سالہا ہشتاد و پنج سال

يَكْتَفِي بِالْقَهْوَةِ الْقِشْرِيَّةِ كُلَّمَا عَطِشَ يَشْرَبُ الْقَهْوَةَ الْقِشْرِيَّةَ وَكَذَا

اکتفا می کرد بقہوۂ قشرے ہر گاہ تشنہ می شد می نوشید قہوۂ پوست بن را و ہمچنان

سَائِرَ الْحَلَاوَاتِ فَإِنْ قُلْتَ إِنَّ شُرْبَهُ عَبَثٌ وَالْعَبَثُ حَرَامٌ قُلْتُ قَالَ

ہمہ شیرینیہا پس اگر بگوئی کہ بتحقیق نوشیدن وی عبث ست و عبث حرام ست گویم گفت

الْمُنَاوِيُّ وَالْعَبَثُ ارْتِكَابُ أَمْرٍ غَيْرِ مَعْلُومِ الْفَائِدَةِ وَقِيلَ هُوَ الِاشْتِغَالُ

مناوی و عبث اختیار کردن چیزے ست کہ فائدۂ او معلوم نباشد و گفتہ شدہ کہ آن باز ماندن ست

عَمَّا بِهِ النَّفْعُ بِمَا لَا يَنْفَعُ وَقِيلَ أَنْ يَخْتَلِطَ بِعَمَلِهِ لَعِبٌ وَقَالُوا لِمَا لَيْسَ فِيهِ

از آنچہ کہ بوی نفع ست بآنچہ نفع نمی کند و گفتہ شدہ اینکہ بیامیزد بعمل او بازیے و گفتہ اند برای آنچہ کہ نیست در آن

غَرَضٌ صَحِيحٌ انْتَهٰى وَلَا يَخْفٰى أَنَّ شَارِبَ هٰذَا الدُّخَانِ لَهُ غَرَضٌ صَحِيحٌ

غرض صحیح آخر شد و پوشیدہ نیست کہ نوشندۂ این دخان مر او را غرضی ست صحیح

كَمَا قَرَّرْنَاهُ سَابِقًا نَعَمْ مَنْ لَا يَعْرِفُهُ وَلَا لَهُ غَرَضٌ فِي اسْتِعْمَالِهِ يَكُونُ

چنانکہ تقریر کردیم او را سابق آری کسے کہ نمی شناسد آنرا و نیست مر او را غرض در استعمالش نمی باشد

عبثاً في حقه لكنه لا يحرم في حق غيره وهو نظير صاحب المرة الصفراوية

عبث در حق وی لیکن حرام نمیشود در حق غیراو و آن مانند صاحب تلخهٔ صفراوی شاکه

تتنفر طبعه عن العسل ولا يمكنه أن يساعده طبعه على استعماله ولا

نفرت می کند طبیعت وی از شهد و ممکن نمی شود او را اینکه موافقت کند او را طبیعت وی باستعمال شهد و

يحرم بذلك في حق غيره ولا يعد الغير عابثاً باستعماله فإن قلت إنه

حرام نمی شود بدان سبب در حق غیراو و شمار کرده نمی شود غیراو عبث کننده باستعمال شهد پس اگر گوئی که تحقیق آن

خبيث لأن رائحته تستخبثه الطبائع السليمة وتتنفر منه وقد يحصل

دخان بد بوست پلید می انگارد آنرا طبیعت های سلیمه و نفرت میکنند از ان وگاه حاصل می شود

عن رائحته صداع قلت نعم ولكن ما هو بأخبث لرائحته من الكراث و

از بوی وی درد سر گوئیم آری ولیکن نیست آن دخان بدتر از روی بو از گندنا و

الثوم والبصل والحلتيت وهذه الأشياء مباحة قطعاً ثم إن هذا

سیر و پیاز و انگژد و این چیزها مباح اند یقیناً باز البته این

الاستخباث في حق من لا يستعمله لعدم شربه وعدم المماسة لقربه

پلید شمرده در حق کسی ست که استعمال نمی کند آنرا بجهت نه نوشیدن او و عدم اتصال برای نزدیکی او

وأما شاربه فيراه من الطيبات كما أن البقال الذي يباشر الكراث

و اما نوشنده آن دخان پس می بیند آن دخان را از پاکیزها چنانکه البته بقال آنکه مباشر می شود گندنا را

زرعاً وبيعاً وشراء لا يعدها من الخبائث ولا يتنفر طبعه منها فإن قلت

از روی کشت و فروختن و خریدن نمی انگارد آنرا از پلیدها و نفرت نمی کند طبیعت او از ان پس اگر گوئی که

قد قال الله تعالى ويحرم عليهم الخبائث فهذا من الخبائث قلت بهذه

بتحقیق فرمود خدای تعالی و حرام می کند بر ایشان پلیدها و این دخان از پلیدها است گوئیم باین

الآية استدل من حرم الدخان كابن حجر والقاضي حسين ولا يزال

آیت دلیل می گیرد کسی که حرام کرده است دخان را مانند ابن حجر و قاضی حسین و همیشه اند

الناظرون يستدلون بها في امثال هذه المحلات وهو وهم يتابعه

بینندگان که دلیل می آرند بآن آیت در مانندهای این مقامات و آن وهم است که پیروی می کنند آنرا

الناظرون قصروا عن تحقيق معنى الاية وتحقيقه انه تعالى لم يفصل

بینندگان و قاصر شدند از تحقیق معنی آیت و تحقیقش آنکه البته خدای تعالی بیان نکرد

في الاية الخبائث والطيبات ولم يحرمها بهذه الاية بل حكم تعالى

در آیت پلیدها و پاکیزه ها را و حرام نکرد خبائث را باین آیت بلکه حکم کرد خدای تعالی

بانه يجد اهل التورية والانجيل محمدا صلى الله عليه وسلم مكتوبا

باینکه البته می یابند صاحبان توریت و انجیل محمد را صلی الله علیه وسلم نوشته شده

عندهم في الكتابين موصوفا بصفة انه يحل لهم الطيبات ويحرم

نزد اهل کتاب در هر دو کتاب موصوف باین صفت که بتحقیق او حلال می کند برای ایشان طیبات را و حرام میکند

الخبائث فاذا كل ما احله صلى الله عليه وسلم فهو من الطيبات وما

خبائث را پس این وقت همه آنچه حلال کرد آنرا حضرت صلی الله علیه وسلم پس آن از طیبات است و آنچه

حرمه فهو من الخبائث فالمراد ان الطيب والخبيث شرعيان فالخمر

حرام کرد آنرا پس آن از خبائث است پس مقصود آنست که طیب و خبیث شرعی اند پس شراب

من الخبائث مع ان العرب كانوا يطيبونها وهم اهل الطبائع السليمة

از جملهٔ خبائث است باوجود آنکه البته عرب بودند که پاکیزه می دانستند شراب را و حال آنکه ایشان صاحبان طبیعت های سلیم اند

بل كانوا يسمونها طابة والزنا والخمر طيبين وهما شرعا من الخبائث

بلکه بودند که می نامیدند شراب را پاکیزه و زنا و شراب را پاکیزه و هر دو از روی شرع از خبائث اند

والكراث من الخبائث عند الطبائع مع ان النبي صلى الله عليه واله

و گندنا از خبائث است نزد طبیعت ها باوجودی که بتحقیق پیغمبر صلی الله علیه و آله

وسلم جعلها من الطيبات والمسك والعنبر من الطيبات والمغصوبان

وسلم گردانید آنرا از طیبات و مشک و عنبر از طیبات اند و هر دو غصب کرده شده

مِنَ الْخَبَائِثِ فَلَا يَعْرِفُ الْخَبِيثَ وَالطَّيِّبَ إِلَّا الشَّارِعُ لَا الْعُقُولُ السَّلِيمَةُ

از خبیثها اند پس نمی شناسد خبیث و طیب را مگر شارع نه عقلهای سلیم

وَالطَّبَائِعُ الزَّكِيَّةُ وَبِالْجُمْلَةِ الطَّيِّبَاتُ مَا أَحَلَّهُ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

وطبیعتهای پاک و حاصل سخن آنکه طیبات چیزیست که حلال کرد آنرا پیغمبر صلی الله علیه وسلم

فَإِنْ عَدَّهُ النُّفُوسُ طَيِّبًا يُسَمَّى طَيِّبًا عُرْفًا وَقَدْ فَسَّرَ السَّلَفُ الطَّيِّبَ بِالْحَلَالِ

پس اگر شمار کرد آنرا نفسها طیب نامیده شود طیب در عرف و بتحقیق تفسیر کردند قدما طیب را به حلال

وَالْخَبِيثَ بِالْحَرَامِ كَمَا سَرَدَهَا أَئِمَّةُ التَّفْسِيرِ فِي الْآيَةِ الشَّرِيفَةِ وَأَخْرَجَ ابْنُ

و خبیث را به حرام چنانکه بیان کردند آنرا علمای تفسیر در آیت شریف و روایت کرد ابن

الْمُنْذِرِ عَنِ ابْنِ جُرَيْجٍ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ أَيِ الْحَلَالَ

منذر از ابن جریج در تفسیر قول او تعالی و حلال می کند برای اوشان طیبات را یعنی حلال

وَأَخْرَجَ ابْنُ جَرِيرٍ وَابْنُ حَاتِمٍ وَالْبَيْهَقِيُّ فِي سُنَنِهِ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ

و روایت کرد ابن جریر و ابن حاتم و بیهقی در سنن خود از عبدالله بن عباس رضی

اللهُ عَنْهُمَا فِي قَوْلِهِ تَعَالَى وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ قَالَ كَلَحْمِ الْخِنْزِيرِ وَ

الله عنهما در قول او تعالی و حرام میکند بر اوشان خبائث را گفت مانند گوشت خوک و

الزِّنَا انْتَهَى وَإِذَا عَرَفْتَ ذٰلِكَ فَاعْلَمْ أَنَّ هٰذِهِ الشَّجَرَةَ لَمْ يُعْلَمْ أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى

زنا آخر شد و چون شناختی آنرا پس بدانکه تحقیق این درخت دانسته نشد که تحقیق پیغمبر صلی

اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حَرَّمَهَا وَلَا دَلَّ عَلَى تَحْرِيمِهَا دَلِيلٌ قَطْعِيٌّ وَلَا ظَنِّيٌّ وَلَا

الله علیه وسلم حرام کرد آن درخت را و دلالت نکرد بر حرمت آن دلیل یقینی و نه دلیل ظنی و نه

قِيَاسُ الْمُجْتَهِدِينَ فَلَا تَدْخُلُ فِي مُسَمَّى الْخَبَائِثِ فَيَبْقَى لَهَا اسْمُ الطَّيِّبَاتِ

قیاس مجتهدین پس داخل نمی شود آن درخت در مسمی خبائث پس باقی می ماند بآن درخت نام طیبات

بِالْأَصْلِ وَالْعَجَبُ كُلُّهُ مِمَّنْ يُقَرِّرُ الْاِسْتِدْلَالَ بِالْآيَةِ وَيَقُولُ الْقُرْآنُ نَزَلَ

باعتبار اصل و تمام تعجب ست همه آن تعجب از کسے که تقریر می کند استدلال را بآیت و می گوید که قرآن نازل شده

بِلُغَةِ العَرَبِ فَمَا اسْتَخْبَثُوهُ فَهُوَ الخَبِيثُ وَمَا لَمْ يَسْتَخْبِثُوهُ فَهُوَ الطَّيِّبُ

بلغت عرب پس آنچه خبیث دانند آنرا پس آن خبیث است وانچه خبیث ندانند آنرا پس آن طیب ست

وَلَا يَعْلَمُ اَنَّ العَرَبَ اسْتَطَابَتِ المُحَرَّمَاتِ مِنَ المَيْتَةِ وَالدَّمِ فَاَنَا اَتَعَجَّبُ

ونمے داند مستدل که بتحقیق عرب طیب دانسته اند محرمات را از مردار وخون پس من تعجب میکنم

مِمَّنْ يَتَعَاطَى الاِسْتِدْلَالَ بِالاٰيَاتِ دُوْنَ مَعْرِفَةِ مَعَانِيْهَا وَلِمَا وَرَدَ

از کسے که بدست می آرد استدلال را بآیات بدون شناختن وی برای معانی آیات و برای آنچه وارد شده

فِيْهِ وَلَا اَظُنُّ هٰذَا يَحِلُّ لِعَالِمٍ يَتَعَاطَى بِهِ فَاِنْ قُلْتَ قَالَ المُحَرِّمُ اَعْنِى الشَّيْخَ مُحَمَّدَ

دران چیز وگمان نمی کنم که این جائز باشد برای عالم که بدست آرد بآن استدلال پس اگر بگوی که گفت محرم یعنی شیخ محمد

حَيَوةَ السِّنْدِيَّ اَنَّ الدُّخَانَ مُتَوَلِّدٌ مِنَ النَّارِ وَقَدْ قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ

سندے که بتحقیق دخان پیدا شده ست از آتش وحال آنکه بتحقیق فرمود پیغمبر صلی الله

عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ اِنَّ اللّٰهَ لَمْ يُطْعِمْنَا نَارًا وَالنَّارُ طَعَامُ الكُفَّارِ فِي جَهَنَّمَ

علیه و آله وسلم بتحقیق خدا طعام نه گردانید برای ما آتش را وآتش طعام کافران ست در دوزخ

بِئْسَ القَرَارُ فَهُوَ حَرَامٌ قُلْتُ هٰذَا الكَلَامُ يَمُجُّهُ الاِسْتِمَاعُ وَيَسْتَحْيِيْ يَرْقُمُهُ

که بد قرار ست پس آن حرام ست گوییم این کلام دفع می کند آنرا شنیدن و شرم می کند نوشتن آن

اليَرَاعُ وَيَحْرُمُ عَلَيْكَ بِهٰذَا الاِسْتِدْلَالِ الاِسْتِنْشَاقُ بِالعُوْدِ وَالمِسْكِ

قلم و حرام می شود بر تو باین استدلال بوئے گرفتن به عود و مشک

وَالعَنْبَرِ وَالتَّبَخُّرُ بِهِمَا وَقَدْ ثَبَتَ اَنَّ الطِّيْبَ مِمَّا حُبِّبَ اِلَى المُخْتَارِ وَ

و عنبر و بخور گرفتن بآن هر دو و بتحقیق ثابت شده که البته طیب از چیزی ست که دوست داشته شده است برای

هٰذِهِ الاَشْيَاءُ طَيَّبَهَا النَّاسُ بِهَا الدُّخَانُ وَهُوَ غَيْرُ مُحَرَّمٍ بِسَبَبِ اَنَّهُ

و این اشیا پاکیزه کردند آنها را مردمان از جملهٔ آنها ست دخان و او نیست حرام کرده شده بسبب اینکه بتحقیق او

جُزْءُ النَّارِ وَحَدِيْثُ لَمْ يُطْعِمْنَا نَارًا قَالَ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مُسْتَكْرِهًا

جزء آتش ست وحدیث لم یطعمنا نارا فرمود صلی الله علیه وسلم آنرا در حالیکه مکروه دانسته اند

أَكْلُ الطَّعَامِ الْحَارِّ مَعَ أَنَّهُ لَمْ يُحَرِّمْ مِثْلَ ذٰلِكَ فَإِنْ قُلْتَ قَالَ الْحُرْمَةُ

خوردن طعام گرم را با وجودی که بتحقیق آن حضرت حرام نکردند آن خوردن را ...

فِيهِ إِضْرَارٌ بِالْعَقْلِ وَتَقْبِيحٌ لِصُورَةِ شَارِبِهِ وَفِي الْحَدِيثِ إِنَّ اللّٰهَ خَلَقَ

که در دخان ضرر است بعقل و زشت کردن است مر صورت نوشنده دخان را و در حدیث است که بتحقیق خدا پیدا کرد

آدَمَ عَلَى صُورَتِهِ أَيْ صُورَةِ آدَمَ وَلَا يَجُوزُ عَوْدُ الضَّمِيرِ إِلَيْهِ تَعَالَى لِأَنَّهُ

آدم را بر صورت آن یعنی بر صورت آدم و جائز نیست گردیدن ضمیر بسوی خدای تعالی چرا که

لَا يُطْلَقُ عَلَيْهِ الصُّورَةُ لِأَنَّ أَسْمَاءَهُ تَوْقِيفِيَّةٌ وَلَا يُقَالُ قَدْ أَطْلَقَهَا

اطلاق کرده نمی شود بر خدای تعالی لفظ صورت چه بتحقیق نامهای خدا توقیفی اند و گفته نشود که بتحقیق اطلاق کرده است

اللّٰهُ تَعَالَى عَلَى نَفْسِهِ لِأَنَّهُ اسْتِدْلَالٌ بِمَحَلِّ النِّزَاعِ كَمَا لَا يَخْفَى وَقَدْ وَرَدَ فِي

خدای تعالی صورت را بر ذات خود چرا که این استدلال است بمقام نزاع چنانکه پوشیده نیست و بتحقیق وارد شده

الْحَدِيثِ دَفْعُ السُّعَالِ احْتِرَازًا مِنْ قُبْحِ الصُّورَةِ قُلْتُ الْإِضْرَارُ بِالْعَقْلِ

حدیث دور کردن سرفه برای احتراز کردن از زشتی صورت گویم ضرر کردن بعقل

لَمْ يَقُلْ أَحَدٌ مِنَ الْأَطِبَّاءِ وَلَا مِنْ أَهْلِ التَّجَارِبِ وَالتَّجْرِبَةُ أَحَدُ مَوَادِّ الْبُرْهَانِ

نگفت آن را کسی از طبیبان و نه از صاحبان تجربه و تجربه یکی از مادهای دلیل است

كَمَا عُلِمَ فِي عِلْمِ الْمِيزَانِ وَقَدْ تَقَدَّمَ تَقْرِيرُ ذٰلِكَ وَإِنَّمَا تَقْبِيحُ الصُّورَةِ فِيهِ

چنانکه دانسته شده در علم منطق و بتحقیق مقدم شد تقریر آن و جز این نیست که زشت کردن صورت در دخان

بِاعْتِبَارِ أَنَّ الشَّارِبَ يَفْتَحُ فَاهُ وَيُخْرِجُ الدُّخَانَ مِنْ أَنْفِهِ وَلَا يَخْفَى أَنَّ هٰذَا

باعتبار آنست که بتحقیق نوشنده می کشاید دهن خود را و بیرون می آرد دود را از بینی خود و پوشیده نیست که بتحقیق این

لَيْسَ تَقْبِيحًا وَلَا يُوجِبُ تَحْرِيمًا وَمِثْلُ ذٰلِكَ يَقَعُ عِنْدَ أَكْلِ الطَّعَامِ وَغَيْرِهِ

نیست زشت کردن صورت و موجب نمی شود حرمت را و مانند آن واقع می شود نزد خوردن طعام و جز آن

عِنْدَ الِاسْتِصْعَادِ وَإِنَّمَا نَهَى الرَّسُولُ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَنِ الْوَشْمِ

رو بالا رفتن | وجز این نیست که منع فرمود پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم از نگار کردن بدن

اي العصير — خوردن — اصلی اوضاعی — ارسال تقول — ذات او — پیدا — اطلاق — صورت — خدای تعالی — دود — دفع — سرفه — اطبا — تجربه — ای ساز — حق الحدیث — کردنی — البیر — غیرہ

قَالَ فِي الوَاشِمَاتِ المُغَيِّرَاتِ وَقَدْ كَتَبَ أَهْلُ السَّلَفِ مِثْلُ ابْنِ حَجَرٍ وَ

فرمود در حق زنان نیلگون کنندگان که تغییر دهنده اند و بتحقیق نوشتند علمای سلف مانند ابن حجر و

غَيْرِهِ مِنَ الْأَئِمَّةِ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمْ وَأَمَّا هٰذَا أَيِ الدُّخَانُ فَلَا تَغْيِيرَ فِيهِ

سوای آن از امامان رضی الله عنهم و اما این یعنی دخان پس نیست تغییر دران

لِخَلْقِ اللهِ تَعَالَى وَقَالَ المُحَرِّمُونَ قَدْ وَرَدَ فِي الْحَدِيثِ النَّهْيُ عَنِ السُّعَالِ

برای پیدایش خدای تعالی و گفتند حرام کنندگان دخان بتحقیق وارد شده در حدیث منع از سرفه

احْتِرَازًا مِنْ قُبْحِ الصُّورَةِ قُلْنَا المَعْرُوفُ فِي الْحَدِيثِ الْأَمْرُ بِكَظْمِ الْفَمِ عِنْدَ

برای احتراز کردن از زشتی صورت گوئیم مشهور در حدیث حکم ست به بند کردن دهن نزد

التَّثَاؤُبِ وَالْجُشَاءِ وَالْعُطَاسِ وَدَفْعِهِ مَا اسْتَطَاعَ لِأَنَّ خِلَافَهُ يُحِبُّهُ

خمیازه و آروغ و عطسه و دفع کردن آن هر قدر که طاقت داشته باشد چه خلاف او دوست می دارد آنرا

الشَّيْطَانُ وَيَضْحَكُ كَمَا فِي كُتُبِ الْحَدِيثِ وَلَمْ أَجِدْ فِي النَّتْنِ أَيِ التِّنْبَاكُو

شیطان و می خندد آنرا چنانکه در کتابهای حدیث ست و نه یافتم در نتن ای تنباکو

حَدِيثًا فَإِنْ قُلْتَ قَدْ قَالَ المُحَرِّمُونَ فِيهِ رَائِحَةٌ كَرِيهَةٌ وَقَدْ قَالَ النَّبِيُّ

حدیثی را پس اگر بگوئی بتحقیق گفتند محرمون دران دخان بوی بد ست و بتحقیق فرمود پیغمبر

صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِنَّ اللهَ طَيِّبٌ لَا يَقْبَلُ إِلَّا طَيِّبًا قُلْتُ مُسَلَّمٌ قُبْحُ

صلی الله علیه و سلم بتحقیق خدا پاکیزه است قبول نمی کند مگر پاکیزه را گوئیم مسلم است زشتی

رَائِحَتِهِ عِنْدَ غَيْرِ شَارِبِهِ أَوْ عِنْدَكُمْ إِلَّا أَنَّهُ لَيْسَ بِأَقْبَحَ رَائِحَةً مِنَ الْكُرَّاثِ

بوی او نزد سوای نوشنده دخان یا نزد شما مگر اینکه البته او نیست زشت تر از روی بوی از گندنا

وَقَدْ سَلَفَ أَنَّهُ لَا يَقْتَضِي قُبْحُ الرَّائِحَةِ تَحْرِيمَهَا وَإِنَّمَا نَهَى النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ

و بتحقیق گذشت که البته او تقاضا نمی کند زشتی بوی حرمت را و جز این نیست که منع فرمود پیغمبر صلی الله

عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَنْ أَكْلِ الْكُرَّاثِ عِنْدَ غِشْيَانِ الْمَسَاجِدِ لِئَلَّا يُؤْذِيَ

علیه و سلم از خوردن گندنا نزدیک آمدن مسجدها تا ایذا ندهد

بِرَائِحَتِهَا الْمَلٰئِكَةَ وَالْمُؤْمِنِيْنَ وَهٰكَذَا نَقُوْلُ لَا يَقْرَبَنَّ شَارِبُ التُّتْنِ

به بوی خود فرشته‌ها را و مسلمانان را و همچنان می‌گوئیم که نزدیک نشود نوشندهٔ تنباکو

الَّذِيْ لَهٗ رَائِحَةٌ خَبِيْثَةٌ فِي الْمَسَاجِدِ وَالتُّنْبَاكُ فِيْهِ اَنْوَاعٌ نَوْعٌ لَا رَائِحَةَ

مر او را بوی پلید است در مسجدها و تنباکو در آن چند اقسام اند قسمی ست که بوی

فِيْهِ لَا يَحْرُمُ عَلَيْهِ دُخُوْلُ بَيْتِ اللّٰهِ وَلَا يَحْرُمُ عَلَيْهِ الْجَمَاعَاتُ وَمِنْهُ

در آن حرام نمی‌شود بر وی داخل شدن در خانهٔ خدا و حرام نمی‌شود بر وی جماعتها و بعضی از آن زشت

الرَّائِحَةِ مُمْتَنِعٌ مُسْتَعْمِلُهٗ عَنْهَا وَاَمَّا قَوْلُهٗ اِنَّ اللّٰهَ طَيِّبٌ لَا يَقْبَلُ اِلَّا الطَّيِّبَ

بوست که باز داشته می‌شود استعمال کننده وی از جماعتها و اما قولش که بتحقیق خدا پاکیزه است قبول نمی‌کند مگر پاکیزه را

فَذٰلِكَ فِيْمَا يُتَقَرَّبُ بِهٖ اِلَيْهِ وَشُرْبُ هٰذَا الدُّخَانِ لَيْسَ بِقُرْبَةٍ اِنَّمَا هُوَ

پس آن در چیزی ست که نزدیکی حاصل کرده می‌شود بوی سوی خدا و نوشیدن این دود نیست نزدیکی بخدا جز این نیست که او

مُبَاحٌ اسْتِعْمَالُهٗ لِنَفْسِهٖ طَلَبًا لِرَاحَتِهَا وَاَمَّا ذِكْرُ حَدِيْثِ اِنَّ اللّٰهَ طَيِّبٌ

مباح است استعمال او برای ذات او بجهت طلب کردن خوشی نفس را و اما ذکر کردن حدیث که البته خدا پاکیزه است

لَا يَقْبَلُ اِلَّا طَيِّبًا فَهُوَ وَضْعٌ لِلْحَدِيْثِ فِيْ غَيْرِ مَحَلِّهٖ اَمَّا اَوَّلًا فَلِمَا عَرَفْتَ

قبول نمی‌کند مگر پاکیزه را پس آن نهادن است مر حدیث را در غیر مقام او اما اولا پس برای آنچه شناختی که

اَنَّ هٰذَا التُّنْبَاكَ لَا يُسَمّٰى خَبِيْثًا شَرْعًا فَاِنَّهٗ اسْمٌ لِلْحَرَامِ وَلَا لُغَةً وَمَا هُوَ

بتحقیق این تنباکو نامیده نمی‌شود خبیث از روی شرع چه البته خبیث نام است مر محرم را و نه از روی لغت و نیست آن

اِلَّا مِثْلُ مَا لَهٗ السَّبْخَةُ الَّتِيْ تَعَافُهَا الْمُتْرَفُوْنَ وَمَنْ لَمْ يَكُنْ يَعْتَادُهَا

مگر مانند چیزی که مر او راست بلغمی که مکروه می‌دانند آن را توانگران و کسی که نیست عادت می‌کند آن را

وَقَدْ اَكَلَ سَيِّدُ الطَّيِّبِيْنَ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَقَدْ عَافَ اَكْلَ الضَّبِّ

و بتحقیق خورد سردار پاکیزگان صلی الله علیه و سلم و بتحقیق مکروه بد داشت خوردن گو

وَاَكَلَ بِحَضْرَتِهٖ مَنْ لَا يَعَافُهٗ وَاَمَّا ثَانِيًا فَاِنَّ قَوْلَهٗ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

و خورد روبروی آن حضرت کسی که مکروه نه پنداشت آن را و اما دوم پس البته قول آن حضرت صلی الله علیه و سلم که

لا يقبل الا طيبا وردفي سياق ما يتقرب به وشارب التتن لا يعده

قبول نمی کند مگر پاکیزه را وارد شده در سیاق چیزی که نزدیکی حاصل کرده شود بوی و نوشنده تنباکو نمی انگارد آنرا

قربة كما عرفت واما ثالثا فالمراد من الطيب في الحديث هو الحلال فانه

عبادت چنانکه شناختی واما وجه سوم پس مقصود از طیب در حدیث آن حلال ست پس تحقیق

اخرجه احمد ومسلم والترمذي وابن المنذر وابن حاتم من حديث

روایت کرد امام احمد و مسلم و ترمذی و ابن منذر و ابن حاتم از حدیث

ابي هريرة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يا ايها

ابی هریره رضی الله عنه گفت فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ای

الناس ان الله طيب لا يقبل الا طيبا وامر المؤمنين بما امر به المرسلين

مردمان بتحقیق خدا پاکیزه است قبول نمی کند مگر پاکیزه را و حکم کرد مسلمانان را بآنچه حکم کرد بوی پیغمبران را

فقال يا ايها الذين امنوا كلوا من الطيبات واعملوا صالحا ثم ذكر

پس فرمود اے آنانکه ایمان آوردند بخورید از پاکیزها و عمل کنید شایسته باز ذکر فرمود

الرجل يطيل سفره اشعث اغبر ومطعمه ومشربه حرام وملبسه

مردی را که دراز کرد سفر خود را در حالے که ژولیده موی ست غبار آلوده و طعام و شراب او حرام ست و پوشاک او

حرام وغذي بالحرام يمد يده الى السماء يقول يا رب يا رب فانى

حرام ست و خورش کرده شد به حرام دراز می کند دست خود را بسوے آسمان میگوید ای پروردگار من ای پروردگار من پس کجا

يستجاب له لذلك فالحديث اخبار بان الطيب هو الحلال واذا

قبول کرده شود مراورا بااین سبب پس حدیث اخبار ست باینکه البته طیب آن حلال ست و چون

عرفت هذا الذي تتبعناه وان ادلة المحرمين غير ناهضة على مدعاهم

شناختی این را که استقرا کردیم آنرا و تحقیق دلائل محرمین نیست قائم شونده بر مقصود ایشان

تبين لك ان هذا الدخان المذكور في صدر السؤال من المباحات

ظاهر شد مرترا که تحقیق این دخان مذکور در آغاز سوال از مباحها ست .

الحلال وعرفت انه لا يليق بالعالم التقي الاستدلال بآية او حديث

حلال است وشناختی که تحقیق سزاوار نیست بعالم پرهیزگار دلیل گرفتن بآیت یا حدیث

الا بعد تحقيق معناه وان ما يقام تحريمه لشيء او تحليله لما احل

مگر بعد ثابت کردن معنی او وتحقیق دلیلی که ثابت کرده می شود تحریم او برای چیزی یا حلال کردن آنچه حلال کرده

الله مقام صعب خطر ان الله تعالى يقول ولا تقولوا لما تصف

خدا مقامی است دشوار خوفناک چه خدای تعالی می فرماید ومگوئید مر آنچه را که بیان می کنند

السنتكم الكذب هذا حلال وهذا حرام لتفتروا على الله الكذب

زبانهای شما دروغ را این حلال است واین حرام تا افترا کنید بر خدا دروغ را

الآية ولا تقل لي فانك الآن ساع في تحليل هذه الشجرة فاني اقول

تا آخر آیت ومگو مرا پس تو اکنون کوشش کننده هستی در حلال گردانیدن این درخت پس تحقیق من میگویم

لست ساعيا في تحليل محرم بل ابقيت ما ابقاه الله حلالا بالاصالة

نیستم سعی کننده در حلال کردن حرام کرده شده بلکه باقی داشتم آنرا که باقی داشته است آنرا خدا حلال بالاصالة

واثبت انه لم يقم المحرم على تحريمه برهانا يخرج به عن ذلك الاصل

وثابت کردم که تحقیق قائم نکرد محرم بر تحریمش دلیلی را که بیرون آید بسبب آن دلیل آن از اصل

نعم بعد ما تقرر ان الدخان من المباحات ومن قسم الحلال البين

آری بعد آنچه که ثابت شده که تحقیق دخان از چیزهای مباح است واز قسم حلال ظاهر است

فلا ينبغي للعاقل ان يستغرق اوقاته في استعماله ويذهب نفيس عمره

پس سزاوار نیست مر عاقل را اینکه مستغرق کند اوقات خود را در استعمال آن دخان وببرد نفیس عمر خود را

في امتصاص دخانه ويحول بينه وبين ذكر المولى بلسانه ويجعله

در مکیدن دخانش ومانع شود میان او ومیان ذکر خدا بزبان او وبگرداند آنرا

من مهمات شانه كما هو دأب مستعمليه والعاكفين عليه والباذلين

از مطالب حال خود چنانکه او عادت استعمال کنندگان اوست وملازمت کنندگان بر او وخرج کنندگان

امو الهم فيه فان ذلك ليس داب السائرين الى الله بل المؤمن

مالهای خود را دران بتحقیق آن نیست طریقهٔ سیر کنندگان بسوی خدا بلکه مومن

التقي يحرص على انفاق اوقاته واموالهم فيما يقربه الى مولاه ويزيده

پرهیزگار رغبت می کند بر خرج کردن اوقات خود و مالهای خود در انچه نزدیک کند او را بسوی مالک او و زیاده کند

من تقواه ويتخذ من المباحات قدر ما يعينه على الطاعات فالافراط

از پرهیزگاری او و بگیرد از چیزهای مباح باندازه که مدد کند او را بر عبادتها پس زیادتی کردن

في الاشتغال بها فاعله مذموم كما ان المفرط في ترك ما حرم الله

در اشتغال با نها فاعلش مذمت کرده شده است چنانکه بتحقیق تفریط کننده در ترک انچه حرام کرده است خدا

ملوم وخير الامور السابقات الى الهدى وشر الامور المذمومات

ملامت کرده شده است و بهترین چیزها سبقت کننده اند بسوی هدایت و بدترین امور مذمت کرده شده اند

المحدثات البدائع وقد كان من لنا ابتداء نبينا خير البشر صلى الله

پیدا کرده شده نوها و بتحقیق هست کسی که مر او راست اقتدای پیغمبر ما بهترین آدمیان صلی الله

عليه وسلم ينام ويقوم ويفطر ويصوم وينكح النساء كما قال ذلك

علیه وسلم می خوابد و قیام می کند و افطار می کند و روزه می دارد و نکاح می کند زنان را چنانکه فرمود آنرا

حين بلغنا ان جماعة من اصحابه ارادوا ترك المنام وبعضهم ارادوا

وقتیکه رسید آن حضرت را که گروهی از اصحاب او اراده کردند ترک خواب را و بعضی از اصحاب اراده کردند

مداومة الصيام واخر ارادوا الانقطاع عن النكاح والتبتل و

همیشگی روزه را و دیگران اراده کردند انقطاع را از نکاح و بریدگی را از خلق و

لنقتصر على هذا المقدار من المقال في جواب السؤال بالله نسأله

باید که اقتصار کنیم بر همین قدر از سخن در جواب سوال و خدا را سوال می کنیم او را

الثبات على ما يرتضيه من الاقوال والافعال والحمد لله رب العالمين

ثابت ماندن بر انچه پسند کند خدا او را از قولها و فعلها و ستایش مر خدا راست پروردگار جهان

وَصَلَّى اللهُ عَلَى سَيِّدِنَا وَمَوْلٰنَا مُحَمَّدٍ وَّاٰلِهٖ وَاَصْحَابِهٖ اَجْمَعِيْنَ

و درود فرستد خدا بر سردار ما و مولای ما محمد و بر اولاد او و یاران او همه ها

قَدْ تَمَّتْ هٰذِهِ الرِّسَالَةُ

بتحقیق تمام شد این رساله

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ * اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي الشَّرِيْعَةُ هِدَايَتُهٗ وَالْبِدْعَةُ

ستایش مر خدا راست آنکه شریعت راه نمودن اوست و بدعت

ضَلَالَتُهٗ وَالصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ عَلٰى مَنْ اَظْهَرَ اَحْسَنَ الطَّرِيْقِ وَعَلٰى

گمراه کردن اوست و رحمت کامله و سلام نازل باد بر کسیکه ظاهر نمود نیکوترین راه ها و بر

اٰلِهٖ وَاَصْحَابِهِ الَّذِيْنَ هُمْ مَصَابِيْحُ الظُّلْمَةِ اَمَّا بَعْدُ فَقَدْ نَقَلْتُ هٰذِهِ

اولاد او و یاران او آنانکه اوشان چراغهای تاریکی اند اما بعد پس بتحقیق نقل کردم این

الرِّسَالَةَ مِنَ الْكُتُبِ الْمُعْتَبَرَةِ وَسَمَّيْتُهَا رَدُّ الْمُلْحِدِيْنَ بَابٌ فِيْ شُرْبِ

رساله را از کتابهای معتبر و نامیدم آن رساله را رد الملحدین این باب ثابت است در نوشیدن

الدُّخَانِ اِعْلَمُوْا اَنَّ شُرْبَ الدُّخَانِ اِسْرَافٌ وَّتَبْذِيْرٌ وَّعَبَثٌ وَّيُسَمّٰى

دود یعنی حقه بدانید که بتحقیق نوشیدن دود اسراف ست و تبذیر و بازی ست و نامیده می شود

فَاعِلُهٗ مُسْرِفًا وَّمُبَذِّرًا وَّعَابِثًا فَقَالَ اللهُ تَعَالٰى اِنَّ الْمُسْرِفِيْنَ هُمْ اَصْحَابُ

فاعلش اسراف کننده و تبذیر کننده و بازی کننده پس فرمود خدای تعالی بتحقیق اسراف کنندگان اوشان یاران

النَّارِ وَاِنَّ الْمُبَذِّرِيْنَ كَانُوْا اِخْوَانَ الشَّيٰطِيْنِ اَفَحَسِبْتُمْ اَنَّمَا خَلَقْنٰكُمْ

دوزخ اند و بتحقیق تبذیر کنندگان هستند برادران شیطانها آیا پس گمان کردید جز این نیست پیدا کردیم

عَبَثًا وَّاَنَّكُمْ اِلَيْنَا لَا تُرْجَعُوْنَ وَفِيْ تَفْسِيْرِ الْجَلَالَيْنِ التَّبْذِيْرُ الْاِنْفَاقُ

بی فائده و بتحقیق شما بسوی ما رجوع کرده نخواهید شد و در تفسیر جلالین ست تبذیر خرج کردن

فِي غَيْرِ طَاعَةِ اللهِ وَمَعْنَى الْإِسْرَافِ وَالتَّبْذِيرِ وَاحِدٌ وَفِي الْمَعْدَنِ شَرْحِ

در غیر طاعت خدا و معنی اسراف و تبذیر یکیست و در معدن شرح

كَنْزِ الدَّقَائِقِ قَالَ الْإِمَامُ بَدْرُ الدِّينِ الْكُرْدَرِيُّ الْعَبَثُ لِفِعْلِ الَّذِي

کنز الدقائق ست گفت امام بدر الدین کردرئ عبث فعلی ست که

فِيهِ غَرَضٌ وَلَكِنْ لَيْسَ بِشَرْعِيٍّ قَالَ الْبَغَوِيُّ تَحْتَ قَوْلِهِ تَعَالَى إِنَّ الَّذِينَ

در ان غرض ست ولیکن شرعی نیست وگفت بغوی زیر قول او تعالی بتحقیق آنانکه

كَفَرُوا سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ بُيِّنَ الْكُفْرُ عَلَى أَرْبَعَةٍ الْبِدْعَةُ الْمَذْمُومَةُ وَهَوَى النَّفْسِ

کافر شدند برابر است براوشان بیان کرده شده است بر چهار قسم بدعت قبیحه و نیز خواهش نفس

وَاتِّبَاعُ الظُّلْمَةِ وَالْاكْتِفَاءُ بِالْجَهْلِ انْتَهَى وَتِلْكَ أَرْبَعَةٌ كَامِلَةٌ تُوجَدُ

و پیروی کردن ظلمت و اکتفا کردن بجهالت آخر شد و آن چهار کامل یافته میشوند

فِيهِ وَقَدْ كَتَبَ الْمَالِكِيَّةُ فِي الدَّارِ الْحِجَازِيَّةِ جَوَابًا عَمَّا يَتَعَلَّقُ بِالدُّخَانِ

در دخان و بتحقیق نوشتند علمای مالکیه در ملک عرب جوابی را از آنچه متعلق ست به دخان

وَهُوَ اسْتِعْمَالُ الدُّخَانِ حَرَامٌ كَأَصْلِهِ لِأَنَّ أَصْلَهُ الْخَشَبَةُ وَالنَّارُ

و او این ست که استعمال دخان حرام ست مانند اصلش چه بتحقیق اصل او چوب ست و آتش

لِكَوْنِهِ جُزْءًا مِنَ الْخَشَبَةِ مَمْزُوجَةً بِأَجْزَاءٍ مِنَ النَّارِ الَّتِي يَحْرُمُ اسْتِعْمَالُهَا

برای بودن دخان جزاز چوب درحالیکه آمیزش کرده شده است از آتشی که حرام کرده شده استعمال او

بِالنَّصِّ إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَى ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ

بآیت بتحقیق آنانکه میخورند مالهای یتیمان از روی ستم جزین نیست که میخورند در شکمهای خود

نَارًا وَقَالَ اللهُ تَعَالَى فَارْتَقِبْ يَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ بِدُخَانٍ مُبِينٍ يَغْشَى النَّاسَ

آتش را و فرمود خدای بزرگ پس منتظر باش روزی که بیارد آسمان دودی ظاهر بپوشد مردمان را

هٰذَا عَذَابٌ أَلِيمٌ فَمَا بِهِ التَّعْذِيبُ يَحْرُمُ اسْتِعْمَالُهُ فَإِنَّ الْفُقَهَاءَ قَالُوا

این عذاب ست دردناک پس آنچه سبب تعذیب ست حرام میشود استعمال او پس بتحقیق فقها گفتند

ما وجدت هذه الاقسام الاربعة في تفسير معالم التنزيل للبغوي [illegible] ان الكفر على اربعة كفر انكار وكفر جحود وكفر نفاق [illegible] كفر ابليس [illegible] وكفر النفاق [illegible] سواء في ان من لقي الله تعالى بواحد منها [illegible] المولانا الحاج المولوي تراب علي مدظله

اتفقوا على وجوب الفرار من محل العذاب كبطن محسر اسم

اتفاق کردند بر واجب شدن فرار از جای عذاب مانند بطن محسر که نام

وادٍ اهلك الله فيه اصحاب الفيل فاذا وجب الفرار من محل

میدانیست که هلاک کرد خداوند در میدان صاحبان فیل را پس چون واجب شد گریختن از جای

العذاب فوجوب الفرار من ما به العذاب اولى قال في مختصر

عذاب پس واجب شدن فرار از آنچه که بسبب او عذاب ست بهترست گفت در مختصر

الاحياء انه عليه السلام كان يكره الطعام السخين ويقول الله

احیاء العلوم که بتحقیق آن حضرت علیه السلام بود که مکروه می داشت طعام گرم را و می فرمود که خدای

تعالى لم يطعمنا نارا فهذا الدخان اولى بالترك فان قيل شرب الدخان

تعالی طعمه نکرد برای ما آتش را پس این دخان اولی ست به ترک پس اگر گفته شود نوشیدن او

للتداوي جائز قلنا لا يجوز لقول ابن مسعود رضي الله عنه ما جعل

برای دوا جائز ست گوئیم جائز نمی شود بجهت قول ابن مسعود رضی الله عنه نه گردانیده شده

شفاءكم فيما حرم عليكم قال ابن سينا لولا الدخان

صحت شما در آنچه حرام کرده شد بر شما گفت بو علی ابن سینا اگر نمی بود دود

والقتام لعاش ابن آدم الف عام قال جالينوس اجتنبوا ثلثة وعليكم

و غبار هر آینه زندگی می کرد آدمی هزار سال گفت جالینوس پرهیز کنید از سه چیز و لازم گیرید مر خود را

باربعة ولا حاجة لكم الى الطبيب اجتنبوا الدخان والغبار والنتن

چهار چیز و نیست حاجت مر شما را بسوی طبیب پرهیز کنید دود را و گرد را و بدبو را

وعليكم بالدسم والحلو والطيب والحمام وذكر في القانون ان جميع

و لازم گیرید بر خود چربی را و شیرین را و خوشبوئی را و حمام را و ذکر کرد شیخ در قانون که تحقیق همه

اصناف الدخان مجفف بجوهر الارض وفيه نارية يسيرة قال بعض

اقسام دود خشک کننده ست بسبب ذات زمین و در او آتشی ست اندک گفتند بعضی

الفضلاءِ فاذا كان جميعُ اصنافِ الدخانِ مُجفِّفاً يكونُ هذا الدخانُ

فاضلان پس وقتيكه شد همه اقسام دود خشك كننده باشد اين دود

مُجفِّفاً للرطوباتِ البدنيةِ فيؤدّي الى حصولِ الامراضِ الكثيرةِ فلا

تجفيف كننده مر رطوبتهاي بدن را پس ميرساند بسوي پيدا شدن بيماريهاي بسيار پس

يجوزُ استعمالُه وذُكر في نصابِ الاحتسابِ انّ استعمالَ المضرِّ حرامٌ

جائز نمي باشد استعمال دخان وذكر كرده شده در نصاب الاحتساب كه البته استعمال كردن چيزي مضر حرام است

وحرمةُ شربِ الدخانِ قد ثبتت عن كثيرٍ من اكابرِ العصرِ المعتمدين في

وحرمت نوشيدن دخان بتحقيق ثابت شده از بيشتر از بزرگان زمانه كه معتمداند در

الحجازِ واليمنِ ومصرَ والرومِ وقد الّفوا في ذلك رسائلَ انتهى من

حجاز ويمن ومصر وروم وبتحقيق تصنيف كردند دران رسالها را آخر شد از

تصنيفِ المخدومِ عبدِ الواحدِ **تمت**

تصنيف مخدوم عبد الواحد

بسمِ اللهِ الرحمنِ الرحيمِ * الحمدُ للهِ الذي انزلَ الشرائعَ والاحكامَ و

ستايش مر خدا راست كه نازل كرد شريعتها را وحكمها را و

الصلوةُ على النبيِّ الاميِّ الذي فصلَ بينَ الحلالِ والحرامِ وعلى آ

رحمت كامله نازل باد بر پيغمبر امي آنكه جدا كرد ميان حلال و حرام و بر

لِه الذين امرَ ان يتمسّكَ بهم الانامُ واصحابِه الذين اوجبَ اقتداءَهم

اولاد وي آنانكه حكم كرد خدا ازانكه حجت گيرد بآنها خلق و بر ياران وي آنانكه واجب كرد خدا پيروي آنها

على الخواصِّ والعوامِّ وبعدُ فقد وصلتِ الرقيمةُ الكريمةُ الرفيعةُ

بر خواص و عوام وبعد حمد ونعت پس بتحقيق رسيد رقيمه بزرگ

الشانِ في حضرةِ الاستاذِ منتصفَ شهرِ رمضانَ مشعرةً

مرتبه در حضرت استاد در نصف ماه رمضان خبر دهنده

عَلىٰ سَلَامَتِكُمْ وَمُسْتَفْسِرَةٌ عَنْ مَسْئَلَتَيْنِ فَصَادَفَتِ الْاَحِبَّاءَ

بر سلامتی شما و پرسنده شد از دو مسئله پس گردیدند دوستان

بِرُؤْيَتِهَا مَسْرُوْرَةَ الْبَالِ قَرِيْرَةَ الْعَيْنَيْنِ وَلَمَّا كَانَ جَنَابُ الْاُسْتَاذِ

بدیدنش خوش دل خنک هر دو چشم و هرگاه بود جناب استاد

الْاِمَامِ الْاَلْمَعِيِّ فِدَاهُ فُؤَادِيْ وَنَفْسِيْ وَرُوْحِيْ مَشْغُوْلًا فِيْ آنَاءِ اللَّيْلِ

امام تیز ذہن فدا باد او را دل من و جان من و قول من مشغول در اطراف شب

وَاَطْرَافِ النَّهَارِ بِالصِّيَامِ وَالْقِيَامِ وَتِلَاوَةِ الْقُرْآنِ وَالْاَذْكَارِ وَمَا

و اطراف روز به روزه و نماز و خواندن قرآن و ذکر و

كَانَتِ الْمَسْئَلَتَانِ مِنْ عَوِيْصَاتِ الْمَسَائِلِ الَّتِيْ تَكِلُّ فِيْ حَلِّهَا اَنَامِلُ

بودند همین دو مسئله از مسئله های مشکله آنکه مانده شود در حل آنها سر انگشتان

اَفْكَارِ الْاَفَاضِلِ لِيَتَوَجَّهَ اِلَيْهَا بِذِهْنِهِ الثَّاقِبِ وَفِكْرِهِ الصَّائِبِ

فکرهای فاضلان تا توجه کند استاد بسوی هر دو مسئله بذہن خود که روشن است و فکر خود که بصواب رسنده

فَاَشَارَ اِلَيَّ اَنْ اَكْتُبَ الْجَوَابَ بِحَيْثُ يُمَيِّزُ الْخَطَاءَ عَنِ الصَّوَابِ

پس اشاره کرد استاد بسوی من اینکه بنویسم جواب را بطوری که متمیز و جدا کند خطا را از صواب

فَامْتَثَلْتُ مَا قَالَ وَشَرَعْتُ كِتَابَةَ الْجَوَابِ خَالِيَةً عَنِ الْاِطَالَةِ

پس بجا آوردم آنچه فرمود و شروع کردم نوشتن جواب در حالی که خالی است از دراز کردن

وَالْاِمْلَالِ وَلَوْ لَمْ تَكُنْ اَيَّامُ الصِّيَامِ وَخَوْفُ نَقْلِكُمْ مِنْ مَقَامٍ اِلىٰ مَقَامٍ وَتَشَتُّتُ

و ملول آوردن و اگر نمی بود ایام روزه و ترس نقل شما از جائی بسوی جائی و پریشانی

الْبَالِ بِسَبَبِ بَعْضِ السَّوَانِحِ الْوَارِدَةِ كَمَا هِيَ مَذْكُوْرَةٌ فِيْ رُقْعَةٍ عَلىٰ

دل بسبب بعضی سوانح وارده چنانکه آنجا مذکور اند در رقعه

حِدَةٍ وَاقْتِرَاحُكُمْ بِاَنْ لَا يَكُوْنَ فِي الْجَوَابِ اَثَرٌ مِنَ الْاِسْتِدْلَالِ بِالْآيَةِ

جدا و سوال شما بانکه نباشد در جواب اثری از دلیل گرفتن بآیت

والاثر لاشبعت الكلام في نقل الروايات غاية الاشباع واكتفيت

وحدیث هر آیه سیر کردم کلام را در نقل کردن روایتها نهایت سیر کردن و مزین می کردم کلام

بالادلة الواجبة التسليم والاتباع لكن هذا القدر يكفي لافهام

بدلیلهاے که تسلیم و پیروے آنها ضرورست لیکن این قدر کفایت می کند برای فهمانیدن

الذكي المنصف ولا يقصده العاقل افحام الغبي المتعسف فالان

زیرکے منصف و قصد نے کند دانا خاموش کردن غبی کج رو پس اکنون

اشرع في المقصود متوكلا على ملهم الخير والجود المسئلة

شروع می کنم در مقصود در حالی که توکل کننده ام بر الهام کننده خیر و سخاوت مسئله

الاولى قد شاع وذاع في هذه البلدان حرمة استعمال

نخستین بتحقیق مشهور شده و شهرت یافته درین شهرها حرام بودن استعمال

التنباك اكلا وسعوطا وجذبا للدخان واهلها يجرون حد شرب

تنباکو از روی خوردن و در بینی بخشن و کشیدن مر دخان را یعنی حقه و ساکنان این شهرها جاری می کنند حد نوشیدن

الخمر على جاذبي دخانه ويحكمون بالكفر على من قال بالاباحة

شراب بر کشندگان دود تنباکو و حکم می کنند به کفر بر کسے که گفت با باحت

في شانه الجواب الحكم بحرمة اكل التنباك تحكم صريح اذ لا

در شان دخان جواب حکم بحرمت خوردن تنباکو تحکمی ست صریح چه ظاهر

يظهر له بعد التامل وجه صحيح فان قيل انه مفتر وهو حرام في

نمی شود مر اورا بعد تامل وجهے درست پس اگر گفته شود البته آن تنباکو مفترست و آن حرام است در

الشريعة الغراء قلنا الحكم بافتاره افتراء بلا امتراء فانه ما راينا

شریعت روشن گوییم حکم به مفتر بودن تنباکو بهتان ست بدون شبهه بتحقیق ما ندیدیم

على اكلته شيئا من آثار الافتار مع المصاحبة بهم على مر الدهور

بر خورندگانش چیزی را از اثرهای افتار با وجود مصاحبت باوشان بر گذشتن زمانها

والأعصار بل غاية ما يعرض لمن يبدء بأكله مرارة طعمه وحدّة

روزها نهارا . بلکه نهایت آنچه عارض می شود مرکسی را که ابتدا کند بخوردن تنباکو تلخی مزه او و تیزی

ريحه وحرافته جرمه بعض الحالات كالتهوّع والغثيان وكذا

بوئے او و شورش جرم او و بعضے حالها . مانند تهوع و غثیان و همچنان

قد يعرض بعضها لمن يداوم إذا أكله على خلو المعدة وهذا اليسير

بتحقیق عارض می شود بعضی حالات مر کسے را که همیشگی می کند آنرا وقتیکه بخورد آنرا بر خالی بودن معده و این نیست

بإفطار كما سيظهر عند بيان حقيقته فانظر فإن قيل ذكر في كتب

افطار چنانکه نزدیک ست ظاهر میشود وقت بیان کردن حقیقت افطار پس اگر گفته شود که ذکر کرده شد در کتبهای

الطب أنه سمّ واستعماله في الشرع محرّم قلنا سمّيته القسم الذي

طب که بتحقیق تنباکو زهرست و استعمال زهر در شریعت حرام ست گوییم زهر بودن قسمی

تعارف في بلادنا أكله غير مسلّم وإن سلّمت فأكل السمّ القليل

مشهور نیست در شهرهای ما خوردنش مسلّم نیست و اگر تسلیم کرده شود پس خوردن زهر اندک

بحيث يخرج لقلته عن المضرّة ويترتب عليه المنافع الكثيرة

بطوری که بیرون رود بسبب قلت خود از مضرت و مترتب شود بر وی منافع بسیار

مثل إصلاح الهواء ودفع الوباء وغيرهما كما ستنقل عن الكتب

مانند اصلاح هوا و دفع وبا و سوای این هردو چنانکه نزدیک ست که نقل کرده شود از کتابهای

الطبية الشهيرة غير حرام كالزعفران فإن الأطباء صرّحوا بأن

طب که مشهور اند نیست حرام مانند زعفران پس بتحقیق اطبا تصریح کرده اند بآنکه

قدر ثلثة دراهم منه قاتل بالتفريح المفرط وجواز أكل السمّ

مقدار سه درهم از زعفران کشنده است بسبب فرحش کردن زیاده و جواز خوردن زهر

القليل مصرّح في كتب الفقه قال في مطالب المؤمنين في فصل

اندک تصریح کرده شده است در کتابهای فقه گفته در مطالب المؤمنین در فصل

مالا یوکل من غیر الحیوان ناقلا عن الاحیاء واما السم اذا خرج

انچه خورده نمی شود از سوای حیوان در حالی که ناقل ست از احیاء العلوم واما زہر چون بیرون اید

عن کونه مضرا للقلته او تعجینه فلا یحرم واما الحکم بحرمة

از بودنش مضر بسبب قلت او یا خمیر کردن وی پس حرام نمی شود واما حکم به حرمت

سعوطه فلست اظن امکان ان ینهض علیها شبهة سخیفة

ریختن او دربینی پس نیستم که گمان کنم امکان اینکه قائم شود بران حرمت شبهه سست

فضلا عن الحجة قویة کانت او ضعیفة فان سعوطه لیس

زیاده از قائم شدن دلیل قوے باشد یا ضعیف پس تحقیق ریختن او دربینی نیست

بمسکر ولا مفتر ولا مخدر ولا مضر ولیس فی النباتات سوی هذه

مسکر و نه مفتر و نیست مخدر و نه مضر و نیست در گیاه ها جز این

الامور جهة الحرمة کما لا یخفی علی احد من فقهاء هذه الامة

امور سبب حرمت چنانکه پوشیده نیست بر یکی از فقهای این امت

فکیف یکون ممنوعا بل حراما مقطوعا وبالجملة فان کان لهم

پس چگونه مے باشد منع کرده شده بلکه حرام یقینی وحاصل سخن اینکه پس اگر باشد مر اوشان را

علی هذه الدعوی تمسک فعلیهم بالبیان وعلینا تسلیمه

برین دعوے دلیلی پس لازم ست براوشان بیان کردن وبرماست تسلیم کردن

او رده بالبرهان واما الحکم بحرمة جذب دخانه فافصل

یا رد کردنش به دلیل واما حکم بحرمت کشیدن دخانش پس تفصیل میکنم

بعض التفصیل فی بیانه واقول ان اساتذتنا الکرام الذین هم

بعضے تفصیل را در بیان او ومی گویم که تحقیق استادہای ما بزرگ آنانکه اوشان

من المشائخ النقشبندیة العظام یرون جذب دخان التنباک

از مشائخ نقشبندیه بزرگ اند مے دانند کشیدن دخان تنباکو را

ای لا الحرام اکل التنباک ۱۲

في غاية الشناعة ويحكمون على جاذبيه بأشد الفظاعة لكن

در نهایت قباحت و حکم می کنند بر کشنده اش به سخت زشتی لیکن

الكلام ههنا فيما ثبت بالأدلة الشرعية دون ما ظهر بالواردات

کلام اینجا در چیزیست که ثابت شده بدلیل شرعی نه آنچه ظاهر شده بمعاملات

الكشفية والكراهة الطبعية فأقول في هذه المسئلة تشتتت

اہل کشف و بکراهت طبعی پس می گویم درین مسئله مختلف شدند

الأقوال وتكثر القيل والقال فتفرق الناس حزبا حزبا وأخذ كل

قولها و بسیار شد گفتگو پس متفرق شدند مردمان گروه گروه و گرفت هر یک

فرقة مذهبا فقال بعضهم إنه حرام بلا اشتباه ومال بعضهم

فرقه مذهب را پس گفت بعضی ازیشان که تحقیق او حرام ست بلا شبهه و خواهش کردند بعضی

إلى أنه حلال بلا استكراه وحكم بعضهم بأنه مكروه والأظهر

بسوی آنکه تحقیق او حلال ست بدون کراهت و حکم کردند بعضی ازیشان بآنکه تحقیق او مکروه ست و ظاهرتر

ما قالوه فمن قال بحرمته تشبث بالروايات الفقهية كما ينقل

آنچه گفتند آن را پس هر که گفت بحرمت او دلیل گرفت بروایتهای فقهی چنانکه نقل کرده شود

عن التاتارخانية وغيرها الدخان حرام وأقام الأدلة أيضا على حرمته

از تاتارخانیه و غیر آن دخان حرام ست و قائم کرد دلیلها را نیز بر حرمت

منها أنه وإن سلم عدم كونه مسكرا لكن لا شبهة في كونه مفترا

بعضی از آن آنست که تحقیق او اگر تسلیم کرده شود نبودن او مسکر لیکن نیست شبهه در بودن او مفتر

وكل مفتر حرام لما وقع في الدر المختار قال شيخنا النجم والتتن الذي

و هر مفتر حرام ست بنابر آنچه واقع شده در درمختار گفت شیخ ما نجم و تنباکو که

حدث وكان حدوثه بدمشق في سنة خمسة عشر بعد الألف

پیدا شده و بود حدوث او در دمشق در سن یک هزار و پانزده هجری

له أي القول بالكراهة [illegible] النهي [illegible]

يدعي شاربها أنه لا يسكر وإن سلم له فإنه مفتر وهو حرام لحديث

دعوى مى كند نوشنده او كه تحقيق او سكر نمى آرد و اگر تسليم كرده شود مر او را پس البته او مفتر ست و او حرام ست بسبب حديث

أحمد عن أم سلمة رضي الله عنها قالت نهى رسول الله صلى الله

امام احمد از ام سلمه رضى الله عنها گفت منع فرمود پيغمبر خدا صلى الله

عليه وآله وسلم عن كل مسكر ومفتر ومنها أن هذا الفعل ليس

عليه وآله وسلم از هر مست كننده و سست كننده و بعضى از آنها آنست كه تحقيق اين فعل نيست

فيه فائدة لا دنيوية أو دينية وكل فعل هذا شأنه فهو إما عبث

در ان فائده دنيا يا دين و هر فعلى كه بود اين شان اوست پس او يا بيفائده است

أو لعب أو لهو وكلها حرام لأنها لم تذكر في القرآن المعظم إلا

يا بازى كردن ست و همه اينها حرام اند چرا كه تحقيق اينها ذكر نشدند در قرآن بزرگ مگر

على طريق الذم قال الله تعالى أفحسبتم أنما خلقناكم عبثا وقال

بر طور مذمت فرمود خداى تعالى آيا پس گمان كرديد جز اين نيست كه پيدا كرديم شما را بى فائده و فرمود

وإذا ناديتم إلى الصلوة اتخذوها هزوا ولعبا ذلك بأنهم قوم لا

و چون ندا كنيد بسوى نماز تمسخر و بازى گيرند آنرا اين بسبب آنست كه ايشان گروهى اند كه نمى

يعقلون وقال قالوا إن الله حرمهما على الكافرين الذين اتخذوا

فهمند و فرمود گويند كه تحقيق خدا حرام ساخته ست اين هر دو را بر كافران آنانكه گرفتند

دينهم لهوا ولعبا وقال النبي صلى الله عليه وآله وسلم كل لعب ابن

دين خود را بازى و لهو و فرمود پيغمبر صلى الله عليه وآله وسلم هر بازى پسر

آدم باطل إلا ثلثة ملاعبة الرجل مع أهله وتأديبه لفرسه و

آدم باطل ست مگر سه بازى كردن مرد با زوجه خود و ادب دادن مر اسپ خود را

مناضلته بقوسه وأيضا حرمة كل لعب مصرحة في كتب الفقه

تيراندازى كردنش بكمان خود و نيز حرمت هر بازى بيان كرده شده در كتابهاى فقه

كالفتاوى الحمادية ونصاب الاحتساب وغيرهما ومنها ان مطلق

مانند فتاوی حمادیه ونصاب الاحتساب در شوای این هردو وبعضی از ان الد انست که

الدخان مضر بالانسان قال ابن سينا لولا الدخان والقتام لعاش

دخان گزنده است بآدمی گفت ابن سینا اگر نمی بود دخان و غبار هر آینه زندگی کرد

الانسان الف عام واستعمال المضر حرام ومنها ان اصل الدخان

آدمی هزار سال و استعمال کردن مضر حرام است وبعضی از انها اینکه تحقیق اصل دود

الخشبة والنار لكونه اجزاء من الخشبة ممزوجة باجزاء من النار

چوب است و آتش بجهت بودن دخان جزها از چوب آمیزش کرده شده باجزای از آتش

فهو من حيث اجزائه النارية يحرم تناوله لقوله تعالى ان الذين

پس آن دخان بجهت اجزای آتشی حرام میشود استعمال او برای قول الهی بتحقیق آنانکه

يأكلون اموال اليتامى ظلما انما يأكلون في بطونهم نارا فدل

میخورند مالهای یتیمان از روی ستم جز این نیست که می خورند در شکمهای خود آتش را پس دلالت کرد

النص على حرمة النار فيحرم الدخان الحاصل منها ومنها انه تعالى جعله

آیت بر حرمت آتش پس حرام می شود دخان که حاصل است از آتش و بعضی از انها انست که تحقیق او تعالی گردانید

مما يعذب به حيث قال في حق قوم يونس لما آمنوا كشفنا عنهم عذاب

از انچه که عذاب می کنند جائی که فرمود در حق قوم یونس چون ایمان آوردند برداشتیم از ایشان عذاب

الخزي والعذاب المكشوف عنهم كان دخانا وقال في آية اخرى فارتقب

رسوائی او عذاب دور کرده شده از قوم یونس بود دخان و فرمود در آیت دیگر پس منتظر باش

يوم تأتي السماء بدخان مبين فيكون نظم القرآن العظيم صريحا

روز یکه بیارد آسمان دودی ظاهر پس باشد نظم قرآن بزرگ صراحت

في كون الدخان عذابا وما به التعذيب يحرم استعماله ومنها ان

در بودن دخان عذاب وانچه بسبب او تعذیب است حرام می شود استعمال او و بعضی از انها انست

فيه اسراف لمال الذي به قوام الانسان وهو حرام منهي عنه في

دران خرج کردن مالیست که سبب سے قوام آدمی ست و آن اسراف حرام ست منع کرده شده ازان در

القرآن ومن ذهب الى حله فهو ايضا تشبث بالروايات الفقهية

قرآن وکسیکه رفت بسوی حلال بودن دخان پس او نیز دلیل گرفت بروایتهای فقهی

مثل ما قال السيد احمد بن محمد الحنفي الحموي في شرح الاشباه

مانند آنچه گفت سید احمد بن محمد حنفی حموی، در شرح اشباه

والنظائر في شرح القاعدة السادسة من النوع الاول حيث قال

و نظائر در شرح قاعده ششم از نوع نخستین جائی که گفت

المصنف والنبات المجهول سميته يعلم منه حل شرب الدخان انتهى

مصنف وگیاه که معلوم نیست زهر بودنش دانسته می شود ازان حلت نوشیدن دخان آخر شد

وقال هذا الذاهب في جواب روايات حرمة الدخان كما ينقل عن

وگفت این رونده ف در جواب روایتهای حرمت دخان چنانکه نقل کرده شد از

التاتارخانية وغيرها انه ليست فيها رواية عن امامنا ابي حنيفة

تاتارخانیه وسوای آن بتحقیق نیست دران حرمت روایتی از امام ما ابو حنیفه

لتكون حجة علينا معشر الحنفية بل هي من استنباطات المشائخ

تا باشد آن روایت الزام بر ما گروه حنفی بلکه آن حرمت از استخراجات مشائخان ست

ونحن نطالبهم بالدليل المقبول عند العلماء والادلة المقامة

و ما مطالبه می کنیم اوشان را بدلیل مقبول نزد علما و دلائل قائم کرده شده

على حرمته مردودة باسرها وفصل في ردها غاية التفصيل ونحن

بر حرمتش مردود اند همه با و تفصیل کرد در رد کردن آنها نهایت تفصیل و ما

نذكر طرفا ضروريا مخافة التطويل فقال في رد الدليل الاول

ذکر می کنیم پاره کلام ضروری برای ترس درازی کلام پس گفت در رد کردن دلیل اول

له مکان العبارة محکیه ۱۲ له قوله معنونه قال لبعید ۱۲

ف یعنی اختیار کننده حلت شرب دخان ۱۲

إنّ المُفتر هو الذي إذا شرب أحمى الجسد وصار فيه فتورٌ وهو ضعفٌ

اینکه تحقیق مفتر آنست که چون نوشیده شود گرم کند بدن را و گردد در بدن فتور و او سستی است

وانكسارٌ يقال أفتر الرجل فهو مفترٌ إذا ضعفت جفونه وانكسر

وشکستگی گفته می شود سست شد مرد پس او مفتر است وقتیکه ضعیف شود پلکهای او و منکسر شود

طرفه كذا في نهاية ابن الأثير ومجمع البحار وشرح المشكوة لمولانا

طرف او چنان ست در نهایه ابن اثیر و مجمع بحار و شرح مشکوة تصنیف مولانا

علي القاري وبحر الجواهر وغيرها من كتب اللغة وشروح الحديث

علی قاری و بحر الجواهر وجز اینها از کتابهای لغت و شروح حدیث

وحرمة المفتر لكونه مورثا للخدر في الأطراف ومقدمة للسكر و

و حرمت مفتر بجهت بودن او ست پیدا کننده سستی را در اطراف و ابتدا براے مستی و

مزيلا للعقل قال الشيخ جلال الدين السيوطي في مرقاة الصعود

دور کننده عقل را گفت شیخ جلال الدین سیوطی در کتاب مرقاة الصعود

إلى سنن أبي داود في شرح هذا الحديث المفتر هو شراب الفتور

الی سنن ابی داود در شرح این حدیث مفتر آن شرابی ست که باعث سستی

والخدر في الأطراف وهو مقدمة السكر نهى عن شربه لئلا يكون

سستی شود در دستها و پایها و او ابتدای مستی ست منع کرده شد از نوشیدنش تا نباشد

ذريعة إلى السكر ويحكى أن رجلا من العجم قدم القاهرة وطلب

وسیله بسوی سکر و حکایت کرده می شود که تحقیق مردی از عجم آمد در دار السلطنة مصر و طلب کرد

دليلا على تحريم الحشيشة وعقد لذلك مجلسا حضره علماء

دلیلی را بر حرمت بنگ و منعقد کرد برای آن مجلسی حاضر شدند آن مجلس را علما

مصر فاستدل الحافظ زين الدين العراقي بهذا الحديث فأعجب

مصر پس دلیل گرفت حافظ زین الدین عراقی باین حدیث پس خوش معلوم کرد

الحاضرون انتهى وقال مولانا علي القاري في المرقاة شرح المشكوة

مجلس آخر شد وگفت مولانا علی قاری در مرقاة شرح مشکوة

في شرح هذا الحديث ناقلا عن الطيبي انه قال لا يبعد ان يستدل

در شرح این حدیث در حالی که نقل کننده است از طیبی بتحقیق گفت بعید نمی شود دلیل آوردن

به على تحريم البنج والبرشعثا ونحوهما مما يفتر ويزيل العقل لان

حدیث بر حرمت بنگ و معجون برشعثا و مانند آن هر دو دوا از انچه سستی می آرد و دور کند عقل را زیرا که بتحقیق

العلة وهي ازالة العقل مطردة فيها انتهى واذا تقرر هذا فنقول لا

علت حرمت در حالیکه آن دور کردن عقل ست جاری ست در آنها آخر شد وچون مقرر شد این پس می گوئیم

نسلم انه مفتر فان الاطباء الكاملين والمتصدين لتحقيق خواص

تسلیم نداریم اینکه دخان مفتر ست پس اطبای کامل و در پی شونده برای تحقیق خواص

مفردات الادوية ما ذكروا افتاره اصلا وجاذبوه ايضا ما اخبروا

مفردات ادویه ذکر نکردند سستی کردن دخان را هرگز و کشنده های او نیز نه خبر دادند

بهذا ولا يظهر شيء من آثار الافتار مثل زوال العقل وغيره على جاذبيه

باین افتار و ظاهر نمیشود چیزی از نشانهای افتار مانند دور شدن عقل و جز آن بر کشنده های او

قط كما يظهر على شاربي الحشيشة نعم قد يعرض لبعضهم حالة شبيهة

هرگز چنانکه ظاهر می شود بر نوشندگان بنگ آری گاهی عارض میشود مر بعضی ازان را حالتی شبیه

بالغشي بسبب الجذب على خلو المعدة او حدة ضعف التنباك

بغشی بسبب کشیدن بر خالی بودن معده از غذا یا بجهت تیزی قسمی از تنباکو

وجذبه بالشدة والقوة وامتداد النفس زمانا طويلا وتصاعد

وکشیدن او بزور و قوت و کشیده شدن دم زمانه دراز و بلند شدن

الدخان الى الدماغ واخذه بام الدماغ لكن الغشي غير الافتار وان سلمنا

دخان بسوی دماغ و گرفتن دخان اصل دماغ را لیکن غشی سوای افتار ست و اگر تسلیم کنیم که

إنما أفناه قلنا حصوله مشروط بجذبه في زمان مخصوص وهو

تحقیق گفتیم افتادگی حصول آثار مشروط است به کشیدن دخان در زمانه معین و آن

وقت خلو المعدة أو على كيفية مخصوصة وهي القوة والشدة و

وقت خالی بودن معده است یا بر کیفیت خاص و آن قوت است و شدت و

امتداد النفس زمانا طويلا كما هو دأب بعض العوام والسوقية

کشیده شدن دم است زمانه دراز چنانکه او عادت بعضی عوام و بازاریان است

ههنا فيكون حراما في حقهم وأما عامة جاذبيه فلا يجذبونه على

اینجا پس می باشد حرام در حق ایشان واما بیشتر کشندگان او پس نمی کشند آنرا بر

هذه الكيفية فلا تحصل لهم تلك الحالة قط بل لا يوجد فيهم بجذبه

این کیفیت پس حاصل نمی شود مرآنان را آن حالت هرگز بلکه یافته نمی شود در آنان از کشیدن او

تغير ما فلا يحصل الإفتار في حقهم فيصير كشرب المسكر غير الخمر

تغیری پس حاصل نمی شود افتار در حق اوشان پس می باشد مانند نوشیدن مسکر سوای شراب

أقل من حد السكر وهو ليس بحرام كما هو مصرح في عامة كتب الفقه

که اندک است از مرتبه سکر و او نیست حرام چنانکه تصریح کرده شده است در بیشتر کتابهای فقه

فلا يكون جذب دخان التنباك حراما في حق عامة جاذبيه بل في حق

پس نمی باشد کشیدن دود تنباکو حرام در حق بیشتر کشندهای او بلکه در حق

بعضهم بسوء المباشرة بجذبه فإن قيل إن مداومة جذبه مكدر

بعض اوشان بسبب بدی مباشرت به کشیدن او پس اگر گفته شود که تحقیق همیشگی کشیدن دخان تیره کننده است

للحواس فيكون حراما أقول هذا خلاف التجربة والمشاهدة فإنا

مر حواس را پس می باشد حرام گویم این خلاف تجربه و مشاهده است پس تحقیق

لا نشاهد في حواس المداومين بجذبه وغيرهم فرقا ولا في حواسهم

نمی بینیم در حواس همیشگی کنندگان به کشیدن آن و جز آنان فرق و نه در حواس آنان

قبل الاعتياد بجذبه وبعد الاعتياد به تفاوت وان سلم كونه

پیش از عادت گرفتن بکشیدن او و بعد عادت گرفتن بوی فرقی و اگر تسلیم کرده شود بودنش

مكدر الحواس فلا نسلم حرمته لان الاطباء صرحوا بان مداومة

مکدر برای حواس پس تسلیم نداریم حرمت او را چراکه اطبا تصریح کردند باینکه همیشگی

الزعفران ايضا مكدر الحواس كما في تحفة المؤمنين وغيره ولم

استعمال زعفران نیز تیره کننده حواس ست چنانکه در تحفة المؤمنین ست و جز آن و

يصرح احد من العلماء بحرمة اكله اصلا وقال في رد الدليل الثاني

تصریح نکردند یکی از علما بحرمت خوردن زعفران هرگز و گفت در رد کردن دلیل دوم

انا لا نسلم انه ليس في جذبه فائدة دنيوية بل فيه فوائد جمة و

بتحقیق ما تسلیم نمی کنیم اینکه تحقیق نیست در کشیدن او فائده دنیا بلکه دران بسیار فوائد اند و

منافع مهمة منها دافع للوباء ومصلح للهواء ومنق للرطوبات

منافع مقصود اند بعضی از انهاست که دفع کننده است مر وبا را و اصلاح کننده است مر هوا را و پاک کننده است مر رطوبتهای

الدماغية ومانع لوجع الاسنان الرطوبي والربو البلغمي ومجرب

دماغ را و مانع ست مر درد دندان را که بسبب رطوبت باشد و مر ربو بلغمی و مجربست

لتحليل رياح المعدة ودافع لوجعها الريحي الى غير ذلك من المنافع

برای تحلیل کردن ریاح معده و دافع برای درد معده که بسبب ریح باشد جز آن از نفعهای

الكثيرة كما فصلها صاحب تحفة المؤمنين وغيره من الاطباء

کثیر چنانکه تفصیل کرده است آنها را صاحب تحفة المؤمنین و جز او از اطبای

المتقنين فاذا كانت فيه امثال هذه الفوائد فكيف يعد عبثا

کامل پس وقتیکه باشد در دخان مانند های این فوائد پس چگونه شمار کرده شود عبث

او لعبا او لهوا وان سلمنا كونه من الاشياء الثلثة المذكورة فلا

یا بازی یا غفلت و اگر تسلیم کنیم بودنش از اشیای سه گانه مذکور پس

نُسَلِّمُ اَنَّ كُلَّهَا حَرَامٌ عَلَى الْاِطْلَاقِ بَلِ الْحَقُّ فِيْهَا التَّفْصِيْلُ بِاَنَّ

تسلیم نمی کنیم اینکہ تحقیق ہمہ آنہا حرام اند مطلقا بلکہ حق در آنہا تفصیل ست باینکہ تحقیق

بَعْضَ اللَّعِبِ مِمَّا اسْتَحْسَنَهُ الشَّارِعُ فَلَا يَبْعُدُ اَنْ يَكُوْنَ مَنْدُوْبًا

بعضی لعب از چیزیست کہ نیکو شمردہ ست آنرا شارع پس از رشد اینکہ باشد مستحب

مِثْلُ السِّبَاحَةِ فِيْ حَقِّ الرِّجَالِ وَالْمِغْزَلِ فِيْ حَقِّ الْمَرْأَةِ قَالَ النَّبِيُّ

مانند شناوری در حق مردان و چرخہ در حق زن فرمود پیغمبر

صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خَيْرُ لَهْوِ الْمُؤْمِنِ السِّبَاحَةُ وَخَيْرُ لَهْوِ الْمَرْأَةِ الْمِغْزَلُ

صلی اللہ علیہ وسلم بہتر بازی مومن شناوری ست و بہتر بازی زن چرخہ ست

كَذَا فِي الْجَامِعِ الصَّغِيْرِ لِلشَّيْخِ السُّيُوْطِيِّ رَحِمَهُ اللّٰهُ وَبَعْضُهُ مُبَاحٌ

چنانست در جامع صغیر تصنیف شیخ سیوطی رحمہ اللہ و بعضے ازان مباح

مِثْلُ لَعِبِ الشُّبَّانِ بِالْبِطِّيْخِ اَيَّامَ الصَّيْفِ بِاَنْ يَضْرِبَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا

مانند بازی جوانان بخربزہ در روزہای گرما باینطور کہ بزنند بعضے ازانان بعضی را

كَمَا صَرَّحَ بِهِ صَاحِبُ الْحَمَّادِيَّةِ فِيْ كِتَابِ الْاِسْتِحْسَانِ وَمِنْهُ مَا

چنانکہ تصریح کردہ است بوے صاحب فتاوی حمادی در کتاب الاستحسان و ازان

بَعْضُهُ مَكْرُوْهٌ كَاللَّعِبِ بِالشِّطْرَنْجِ مِنْ غَيْرِ قِمَارٍ عِنْدَ الْبَعْضِ وَبَعْضُهُ

بعضی او مکروہ است مانند بازی بشطرنج بیرون از قمار نزدیک بعض و بعضی او

حَرَامٌ كَلَعِبِهِ بِقِمَارٍ قَالَ فِيْ خِزَانَةِ الرِّوَايَاتِ فِيْ بَابِ الْمَسَائِلِ الْمَنْثُوْرَةِ

حرام است مانند بازی شطرنج بقمار گفت در خزانۃ الروایات در باب مسائل منثورہ

نَاقِلًا عَنِ الْكَافِيْ وَيُكْرَهُ اللَّعِبُ بِالشِّطْرَنْجِ وَالنَّرْدِ وَاَرْبَعَةَ عَشَرَ

در حالیکہ نقل کنندہ است از کافی و مکروہ است بازی بشطرنج و نرد و اربعۃ عشر

وَكُلِّ لَهْوٍ وَاِنْ قَامَرَ بِهَا فَهُوَ حَرَامٌ بِالْاِجْمَاعِ لِاَنَّهُ مَيْسِرٌ انْتَهٰى وَقَالَ

و ہر بازی و اگر قمار کند بآنہا پس او حرام ست بالاتفاق چراکہ تحقیق میسر ست آخر شد و گفت

في تكملة مجمع البحار الاصطياد مباح للاكتساب والحاجة و

در تكمله مجمع البحار شكار كردن مباح ست براے حاصل كردن واحتياج و

الانتفاع بالاكل ومكروه للهو وقيل مباح وحرام لغيرها انتهى

نفع گرفتن بخوردن ومكروه است براى بازى وبعضى گويند مباح ست وحرام ست براے غير اينها آخر شد

وما استدل بالآيات على كون العبث واللهو واللعب حراما فغير

وآنچه دليل آورده شد بآيتها بر بودن عبث ولهو ولعب حرام پس نيست

صحيح لان المذكور على سبيل الذم فيها العبث بالنسبة الى

صحيح چه بتحقيق مذكور بر طريق مذمت در آيتها عبث ست بنسبت بسوے

الله تعالى واتخاذ الصلوة والدين لعبا ولهوا ولا يخفى على متبع

خداى تعالى وگرفتن نماز را ودين را بازے وبازى وپوشيده نيست بر پيروان

الشريعة البيضاء بل على احد من العقلاء ان كثيرا من الافعال

شريعت روشن بلكه بر يكے از عاقلان اينكه بيشتر از فعلها ست

المباحة لنا بل الواجبة علينا كالاكل والشرب والنكاح يكون

مباح براى ما بلكه واجب بر ما مانند خوردن ونوشيدن ونكاح مى باشد

بالنسبة الى الله تعالى مذموما ونقصا عظيما وكذا اخذ ما ليس بمحل

بنسبت بسوى خداى تعالى نكوهيده شده ونقصان بزرگ وهمچنان گرفتن انچه نيست جاى

اللهو واللعب كالصلوة والدين لهوا ولعبا مذموم لوضع الشيء

لهو ولعب مانند نماز ودين لهو ولعب نكوهيده شده است جهت نهادن چيزى

في غير موضعه فلا دلالة لها على حرمة نفس العبث واللهو بالنسبة

در غير مقام او پس نيست دلالت مر آيات را بر حرمت ذات عبث ولهو بنسبت

الينا وكذا ما استدل بالحديث لان معنى بطل ذهب ضياعا

بسوى ما وهمچنان انچه دليل آورده شده بحديث چه بتحقيق معنے بطل آنست كه رفت از روى ضائع شدن

كَمَا فِي الْقَامُوسِ فَيَكُونُ الْبَاطِلُ الذَّاهِبُ ضِيَاعًا وَيَكُونُ مَعْنَى
چنانکه در قاموس است پس می باشد باطل رونده از روی ضائع شدن وی باشد معنی
الْحَدِيثِ كُلُّ لَهْوِ ابْنِ آدَمَ ضَائِعٌ وَلَا ثَمْرَةَ لَهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ إِلَّا
حدیث هر بازی ابن آدم ضائع ست نیست ثمر مراورا در دنیا و آخرت مگر
ثَلٰثَةً فَإِنَّ لَهُ ثَمْرَةً فِيهَا وَإِنْ كَانَتْ صُورَتُهَا صُورَةَ اللَّهْوِ فَهُوَ لَا
سه پس تحقیق مراورا ثمرست در آنها اگرچه هست صورت آنها صورت بازی پس آن
يَدُلُّ عَلَى حُرْمَةِ اللَّهْوِ قَطْعًا بَلْ يَحْتَمِلُ أَنْ يَكُونَ مُبَاحًا وَأَنْ يَكُونَ
دلالت نمی کند بر حرام بودن بازی یقینا بلکه احتمال می دارد که باشد مباح و اینکه باشد
مَكْرُوهًا وَأَنْ يَكُونَ حَرَامًا وَلَا اسْتِدْلَالَ مَعَ قِيَامِ الِاحْتِمَالِ وَقَالَ
مکروه و اینکه باشد حرام و نیست دلیل گرفتن با وجود قائم بودن احتمال مخالف و گفت
فِي رَدِّ الدَّلِيلِ الثَّالِثِ سَلَّمْنَا أَنَّ عَامَّةَ الْأَدْخِنَةِ الْحَاصِلَةِ مِنَ الْخَشَبَاتِ
در رد کردن دلیل سوم تسلیم کردیم که تحقیق بیشتر دخانهای که حاصل می شوند از چوبهای
الْمُبْتَذَلَةِ وَالْقَذِرَاتِ وَأَمْثَالِهِمَا مُضِرَّةٌ بِالْإِنْسَانِ لَكِنْ لَا نُسَلِّمُ أَنَّ
خوار و پلیدیها و مانند آن هردو مضرست بمردم لیکن تسلیم نکردیم که تحقیق
دُخَانَ هٰذَا النَّبَاتِ أَيْضًا مَضَرَّتُهُ مَضَرَّةٌ مَحْضَةٌ أَوْ غَالِبَةٌ عَلَى النَّفْعِ
دود این گیاه نیز مضرت او مضرت محض ست یا غالب ست بر نفع
كَيْفَ وَالْأَطِبَّاءُ مُصَرِّحُونَ بِفَوَائِدِهِ الْعَظِيمَةِ وَمَنَافِعِهِ الْعَمِيمَةِ كَمَا مَرَّ
چگونه در حالیکه اطبا تصریح کرده اند بفائده های بزرگ او و نفعهای بسیار او چنانکه گذشت
آنِفًا نُبْذَةٌ مِنْهَا وَإِذَا كَانَتْ مَنْفَعَتُهُ غَالِبَةً عَلَى مَضَرَّتِهِ أَوْ مُسَاوِيَةً لَهَا
اکنون پاره از آنها و چون باشد نفع او غالب بر مضرت وی یا برابر مراورا
فَلَا يَكُونُ حَرَامًا لِأَنَّ عَامَّةَ الْأَدْوِيَةِ هٰكَذَا وَقَالَ فِي رَدِّ الدَّلِيلِ
پس نباشد حرام چراکه تحقیق اکثر ادویه چنان اند و گفت در رد کردن دلیل

الرابع ان سوق الاية لحرمة اكل اموال اليتمى للوعيد على

چهارم اینکه بتحقیق روانگی آیت برای حرمت خوردن اموال یتیمان ست بجهت ترسانیدن بر

اكليها بالنار الموقدة التي تطلع على احشائهم ولا دلالة لها على

خورندگان آنها باتش افروخته شده آنکه غالب شود بر درونهای آنان و نیست دلالت مر آیت را بر

حرمة النار اصلا لا يقال دلالتها عليها لكونها آلة للتعذيب لانا

حرمت آتش هرگز گفته نمیشود که دلالت آیت بر حرمت بجهت بودن آتش ست آلهٔ عذاب کردن چه

نقول فح يرجع هذا الدليل الى الدليل الذي يذكر بعده وستسمع

ما می گوئیم که پس اینوقت رجوع می کند این دلیل بسوی دلیلی که مذکور مے شود بعد آن و نزدیک ست که

رده وان سلمنا حرمة النار فنقول الحرام هي النار المحرقة الباقية

رد آنرا و اگر تسلیم کنیم حرمت آتش را پس می گوئیم که حرام آن آتش ست سوزنده باقی

على صرافتها الحاقا لها بالسم واما النار التي تصغرت اجزاؤها و

بر صرافت حقیقت خود بجهت لاحق کردنش بزهر و اما آتشی که خرد شدند اجزای او و

امتزجت بالاجزاء النباتية وتركبت تركيبا ناقصا واندفعت

آمیزش یافتند باجزای گیاه و مرکب شدند ترکیب ناقص و دفع شد

مضرة الاحراق عنها وحدثت فيها منافع جمة فحرمتها غير مسلمة

مضرت سوزانیدن از ان آتش و پیدا شد دران آتش نفعهای بسیار پس حرمت آن مسلم نیست

وقال في رد الدليل الخامس ان الحكم بحرمة كل ما كان آلة للتعذيب

و گفت در رد کردن دلیل پنجم که بتحقیق حکم بحرمت هر آنچه باشد سبب برای التعذیب

عجيب عند كل اديب فان تسلط الهواء على قوم عاد وارسل

عجیب ست نزد هر دانا پس بتحقیق گماشته شد هوا بر قوم عاد و فرستاده شد

على امة موسى جماعة الجراد وعذب قوم نوح بالماء ولا يتصور

بر امت موسی جماعت ملخ و عذاب کرده شد قوم نوح باب و متصور نمی شود

عن أصلٍ أن يحكم بحرمة هذه الأشياء وقال في ردّ الدليل

از کسے حکم کردن بحرمت این چیزها وگفت در رد کردن دلیل

السادس أنّ صرف المال القليل لجلب المنافع الكثيرة الخطيرة

ششم که تحقیق صرف کردن مال اندک برای کشیدن منافع کثیر بزرگ

التي عمدتها إصلاح فساد الهواء الذي له دخل عظيم في حفظ

آنکه عمدۂ منافع اصلاح فساد ہوا است که مراورا دخلے است عظیم در نگاہداشتن

الصحة التي يعتني بها الشرع والعقل غاية الاعتناء ليس بإسراف

تندرستے که اہتمام می کنند بآن صحت شرع و عقل نہایت اہتمام کردن نیست اسراف

عند العقلاء وبعد ردّ أدلّة الحرمة أقام هذا الذاهب حججاً كثيرة

نزد عاقلان وبعد رد کردن دلیلہای حرمت قائم کرد این رونده حجتہای کثیر

على حلّه منها أنّ الأصل في الأشياء الإباحة عند مشايخنا

بر حلت دخان بعضی از ان حجج آنست که تحقیق اصل در شیہا اباحت است نزد مشائخ ما

الحنفية كما صرّح به أهل الثبت والتحقيق من أصحابنا قال الإمام

حنفیه چنانکه تصریح کردند بوی صاحبان دلیل و تحقیق از یاران ما گفت امام

كمال الدين بن الهمام في الفصل الثاني من الباب الأول من المقالة

کمال الدین بن ہمام در فصل دوم از باب نخستین از مقالہ

الثانية من التحرير والمختار أنّ الأصل الإباحة عند جمهور الحنفية

دوم از تحریر الاصول و مختار آنست که تحقیق اصل اباحت است نزد جمہور حنفیه

والشافعية ولقد استبعد فخر الإسلام قال لا نقول بهذا فإنّ

و شافعیه و البته بعید شمرد فخر الاسلام گفت نمی گوییم باین پس تحقیق

الناس لم يتركوا سدىً في شيء من الزمان وإنّما هذا بناء على زمن

مردمان گذاشته نشدند مہمل در چیزی از زمانه و جز این نیست که این مبنی ست بر زمان

الفترة لاختلاف الشرائع ووقوع التحريفات فلم يبق الاعتماد و

فترت بجهت اختلاف شریعتها و واقع شدن تحریفات پس باقی نماند اعتماد و

الوثوق على شيء من الشرائع فظهرت الاباحة بمعنى عدم العقاب

استواری بر چیزی از شریعتها پس ظاهر شد اباحت بمعنی عقاب نکردن

على الاتيان بما لم يوجد له محرم ولا مبيح وحاصله تقييده ذلك

بر آوردن بآنچه یافته نشد مراو را حرام کننده و نه مباح کننده و حاصلش مقید کردن

بزمان عدم الوثوق انتهى وهكذا نقل السيد احمد بن محمد

بوقت عدم اعتماد آخر شد و همچنان نقل کرد سید احمد بن محمد

الحموي في شرح الاشباه والنظائر في شرح القاعدة الاصل في الاشياء

حموی در شرح اشباه و نظائر در شرح قاعده اصل در اشیا

الاباحة عن بعض تعليقات العلامة قاسم بن قطلوبغا وقال بعد

اباحت ست از بعضی تعلیقات علامه قاسم بن قطلوبغا و گفت حموی بعد

النقل ودليل هذا القول قوله تعالى خلق لكم ما في الارض جميعا

نقل و دلیل این قول قول او تعالی ست پیدا کرد برای شما آنچه در زمین ست همه

اخبرنا بانه خلقه لنا على وجه المنة علينا وابلغ وجوه المنة

خبر داد خدای تعالی ما را بانکه پیدا کرد آنرا برای ما بطریق احسان بر ما و کاملترین وجوه احسان

اطلاق الانتفاع فثبتت الاباحة انتهت عبارة الحموي وفي

مباح کردن نفع ست پس ثابت شد اباحت تمام شد عبارت حموی و در

الاشباه والنظائر نقلا عن الهداية من فصل الحداد ان الاباحة

اشباه و نظائر ست نقل از هدایه از فصل حداد تحقیق اباحت

اصل انتهى وفي فتاوى قاضي خان في اوائل كتاب الاستحسان الاصل

اصل ست تمام شد و در فتاوی قاضی خان ست در ابتدای کتاب الاستحسان اصل

فِي الْأَشْيَاءِ الْإِبَاحَةُ انْتَهَى فَبِنَاءً عَلَى هٰذَا يَحِلُّ جَذْبُ دُخَانِ التَّنْبَاكِ

در اشیا اباحت است آخر شد پس بنا برین حلال میشود کشیدن دخان تنباکو

وَمِنْهَا أَنَّهُ دَوَاءٌ لِأَكْثَرِ الْأَمْرَاضِ اللَّاحِقَةِ لِعَامَّةِ أَهْلِ هٰذِهِ الْبِلَادِ وَلِأَنَّ

وبعضی ازانها اینکه تحقیق دخان دواست برای اکثر بیماریها که لاحق میشوند برای اکثر ساکنان این شهرها و برای

فَسَادَ الْهَوَاءِ دَخْلٌ عَظِيمٌ فِي حِفْظِ صِحَّةِ الْأَجْسَادِ فَيَجُوزُ تَنَاوُلُهُ وَيُبَاحُ

فساد هوارا دخلیست بزرگ در نگاه داشتن صحت بدنها پس جائز است خوردن او و مباح است

اسْتِعْمَالُهُ وَمِنْهَا أَنَّ سَبَبَ الْحُرْمَةِ فِي النَّبَاتَاتِ إِمَّا السَّمِّيَّةُ وَإِمَّا السُّكْرُ

استعمال او وبعضی ازانها اینکه تحقیق سبب حرمت در گیاهها یا زهریست و یا سکر

وَإِمَّا الْإِفْتَارُ وَالْكُلُّ مَفْقُودٌ فِيهِ كَمَا ظَهَرَ مِمَّا مَرَّ فَيَكُونُ مُبَاحًا وَ

و یا سست کردن وهمه اینها گم هستند در دخان چنانکه ظاهر شد ازانچه گذشت پس می باشد مباح و

مِنْهَا أَنَّهُ مِنَ الْقَوَاعِدِ الْمُقَرَّرَةِ الْمَشْهُورَةِ فِي الْفِقْهِ أَنَّ عُمُومَ الْبَلْوَى

بعضی ازانها آنست که از قواعد مقرره مشهوره در فقه است که تحقیق عموم بلوی

مِنْ أَسْبَابِ التَّخْفِيفِ لِمَا قَالَ صَاحِبُ الْأَشْبَاهِ وَالنَّظَائِرِ فِي بَيَانِ

از اسباب تخفیف است برای آنکه گفت صاحب الاشباه و نظائر در بیان

أَسْبَابِ التَّخْفِيفِ السَّادِسُ الْعُسْرُ وَعُمُومُ الْبَلْوَى كَالصَّلٰوةِ مَعَ

اسباب تخفیف ششم دشواریست و عموم بلوی مانند نماز با

النَّجَاسَةِ الْمَعْفُوِّ عَنْهَا كَمَا دُونَ رُبُعِ الثَّوْبِ مِنَ الْمُخَفَّفَةِ وَقَدْرِ

نجاست که عفو کرده شد ازان مانند کمتر از چهارم جامه از نجاست خفیفه و اندازه

الدِّرْهَمِ مِنَ الْمُغَلَّظَةِ وَدَمِ الْبَرَاغِيثِ وَالْبَقِّ فِي الثَّوْبِ وَإِنْ كَثُرَ وَبَوْلٍ

یک درم از نجاست غلیظه وخون برغوثها و پشه در جامه اگرچه بیشتر باشد و بول

تَرَشَّشَ عَلَى الثَّوْبِ قَدْرَ رُؤُوسِ الْإِبَرِ وَطِينِ الشَّوَارِعِ وَبَوْلِ سِنَّوْرٍ

که پاشیده شود بر جامه بقدر سرهای سوزن و گل راه و بول گربه

غير أواني الماء وعليه الفتوى وغبار السرقين وقليل الدخان
سوای ظروف آب و بهمین ست فتوے و غبار سرگین و اندکے دود
النجس انتهى ولما صار في جذب دخان التنباك عموم البلوى
ناپاک تمام شد وهرگاه شد در کشیدن دخان تنباکو عموم بلوے
لزم التخفيف والفتوى على اباحته واما المحققون القائلون
لازم شد تخفیف و فتوی بر اباحت او و اما محققون که قائل اند
بكراهته تنزيها فهم ايضا تشبثوا بالروايات الفقهية مثل
بکراهت تنزیہے دخان پس آنان نیز دلیل گرفتند بروایتہاے فقہی مانند
ما قال صاحب الدر المختار بعد ذكر رواية التحريم المنقولة
انچہ گفت صاحب در مختار بعد ذکر کردن روایت حرمت کہ نقل کردہ شد
سابقا في اثناء الدليل الاول من ادلة المحرمين قد كرهها اي
سابق در اثنای دلیل اول از ادلۂ محرمین تحقیق مکروہ کرد
التتن شيخنا العمادي في هديته الحاقا له بالثوم والبصل
تنباکو را شیخ ما عمادے در کتاب ہدیہ برای لاحق کردن مراورا بسیر و پیاز
بالاولى فتدبر انتهى ويدل مقابلته لرواية التحريم والحاق
بطریق اولی پس تامل کن آخر شد و دلالت می کند مقابلۂ او برای روایت تحریم ولاحق کردن
التتن بالثوم والبصل على ان كراهته تنزيهية كما لا يخفى على
تنباکو بسیر و پیاز بر اینکہ تحقیق کراہت او تنزیہی ست چنانکہ پوشیدہ نیست بر
اولى النهى واقاموا الادلة ايضا على كراهته منها ان نبينا الطاهر
عاقلان و قائم کردند دلائل را نیز بر کراہت او بعضی از انہا آنست کہ پیغمبر ما پاک
المطهر امرنا بتطهير الافواه قال صلى الله عليه وسلم طيبوا
پاک کنندہ حکم کرد ما را بپاک کردن دہنہا فرمود صلی اللہ علیہ وسلم پاکیزہ کنید

ابن مفتی ست برانکہ دود بنجاست نجس ست بلکن معتمد و مختار خلاف او ست کما نص علیہ الحموی فی شرح الاشباہ ۱۲ لاستاذنا العلام المولوی تراب علی مد اللہ ظلہ

أَفْوَاهَكُمْ فَإِنَّ أَفْوَاهَكُمْ طُرُقُ الْقُرْآنِ وَفِي رِوَايَةِ الْبَيْهَقِيِّ

دهنهاے خود را پس تحقیق دهنهای شما راهها قرآن ست و در روایت بیهقی ست

طَيِّبُوا أَفْوَاهَكُمْ بِالسِّوَاكِ فَإِنَّهَا طُرُقُ الْقُرْآنِ كَذَا ذَكَرَهُ الشَّيْخُ

پاکیزه کنید دهنهاے خود را بسواک پس تحقیق دهنها راههای قرآن ست همچنان ذکر کرد آنرا شیخ

السُّيُوطِيُّ فِي الْجَامِعِ الصَّغِيرِ وَنَهَى أَكْلَ الثُّومِ وَالْبَصَلِ النِّيئِ

سیوطی در جامع صغیر و منع فرمود خورنده سیر و پیاز خام را

عَنْ تَقَرُّبِ مَسْجِدِهِ وَحَرَّمَ الْعَسَلَ عَلَى نَفْسِهِ لَمَّا أَخْبَرَتْهُ الْأَزْوَاجُ

از نزدیک شدن مسجد آن حضرت و حرام کرد آن حضرت شهد را بر ذات خود هرگاه که خبر دادند آن حضرت را ازواج

الطَّاهِرَاتُ أَنَّهُ يُوجَدُ مِنْ فِيكَ رِيحُ الْمَغَافِيرِ كَمَا ذَكَرَهُ الْمُفَسِّرُونَ

مطهرات اینکه یافته می شود از دهن شما بوے صمغها چنانکه ذکر کردند آنرا مفسرون

مُفَصَّلًا فِي شَأْنِ نُزُولِ كَرِيمَةِ يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ مَا أَحَلَّ اللّٰهُ

مفصل در شان نزول آیت کریمه ای پیغمبر چرا حرام میکنی آنچه حلال کرده

لَكَ وَعَامَّةُ جَاذِبِيهِ يُوجَدُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ فِي أَكْثَرِ الْأَوْقَاتِ رَائِحَةٌ

مر ترا و اکثر کشنده دخان یافته میشود از دهنهاے اوشان در بیشتر اوقات بوے

كَرِيهَةٌ فَيَكُونُ مَكْرُوهًا وَمِنْهَا أَنَّ الْمُشْتَغِلِينَ بِجَذْبِهِ يَخْرُجُ

بد پس می باشد مکروه و دوم بعضی از آنها اینکه تحقیق شغل کنندگان بکشیدن دخان بیرون می آید

الدُّخَانُ مِنْ أُنُوفِهِمْ وَأَفْوَاهِهِمْ وَفِيهِ تَشْبِيهٌ بِأَهْلِ النَّارِ وَبِالَّذِينَ

دخان از بینی های اوشان و دهنهای اوشان و درین تشبیه است باهل دوزخیان و بکسانی که

يُهْلَكُونَ فِي آخِرِ الزَّمَانِ مِنَ الْأَشْرَارِ لِمَا جَاءَ فِي حَدِيثٍ أَنَّهُ يَكُونُ

هلاک شوند در آخر زمانه از بدها چنانچه آمده است در حدیث که تحقیق باشد

فِي آخِرِ الزَّمَانِ دُخَانٌ يَمْلَأُ الْأَرْضَ يُقِيمُ عَلَى النَّاسِ أَرْبَعِينَ يَوْمًا

در آخر زمانه دود که پرکند زمین را برپا کند بر مردمان چهل روز

أَمَّا الْمُؤْمِنُ فَيُصِيبُهُ كَهَيْئَةِ الزُّكَامِ وَأَمَّا الْكَافِرُ فَيَخْرُجُ مِنْ مَنْخِرَيْهِ وَ

اما مومن پس خواهد رسید او را مانند صورت زکام و اما کافر پس بیرون آید از هر دو سوراخ بینی او

أُذُنَيْهِ وَعَيْنَيْهِ وَالتَّشْبِيهُ بِأَهْلِ النَّارِ وَالْكُفَّارِ مَكْرُوهٌ فِي الْحَمَّادِيَّةِ

و هر دو گوش او و هر دو چشم او و تشبیه بدوزخیان و کفار مکروه است در حمادیه نقل است

مِنَ الصَّيْرَفِيَّةِ ذَكَرَ فِي السِّيَرِ الْكَبِيرِ لَا بَأْسَ لِلرَّجُلِ أَنْ يَحْلِقَ وَسَطَ

از صیرفیه ذکر کرده شد در سیر کبیر باکی نیست برای مرد اینکه تراشد میانه

رَأْسِهِ وَيُرْسِلَ شَعْرَهُ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَفْتِلَهُ فَإِنْ فَتَلَهُ فَهُوَ مَكْرُوهٌ لِأَنَّهُ

سر خود را و فرو هشته کند موی خود را بدون بافتن او پس اگر بافت آنرا پس آن مکروه است چه بتحقیق

يَصِيرُ مُشَبَّهًا بِالْكَفَرَةِ انْتَهَى وَقَدْ كَرِهَ جَمْعٌ مِنَ الْعُلَمَاءِ التَّخَتُّمَ بِالْحَدِيدِ

میگردد مشابه بکفار آخر شد و بتحقیق مکروه داشتند جماعتی از علما ساختن انگشتری باهن

وَالنُّحَاسِ لِمَا ثَبَتَ فِي الْحَدِيثِ أَنَّهُمَا حِلْيَةُ أَهْلِ النَّارِ فَيَكُونُ جَذْبُ

و مس بنابر آنچه ثابت شده در حدیث که بتحقیق آن هر دو زیور دوزخیان است پس باشد کشیدن

دُخَانِ التَّنْبَاكِ مَكْرُوهًا وَمِنْهَا أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَانَ

دود تنباکو مکروه و بعضی از آنها آنست که بتحقیق پیغمبر صلی الله علیه و سلم بود

يَكْرَهُ الطَّعَامَ السَّخِينَ وَيَقُولُ إِنَّ اللهَ تَعَالَى لَمْ يُطْعِمْنَا نَارًا وَلَمَّا كَانَ

که مکروه میداشت طعام گرم را و می فرمود که بتحقیق خدای تعالی طعام نداد ما را از آتش و هرگاه بود که

النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَكْرَهُ الطَّعَامَ السَّخِينَ لِأَثَرِ النَّارِ أَيِ الْحَرَارَةِ

پیغمبر صلی الله علیه و سلم مکروه میداشت طعام گرم را بجهت اثر آتش یعنی گرمی

فَهٰذَا الدُّخَانُ لِاخْتِلَاطِهِ بِالْأَجْزَاءِ النَّارِيَّةِ حَقِيقَةً أَوْلَى بِالْكَرَاهَةِ

پس این دخان بجهت آمیزش او باجزای آتش حقیقةً سزاوار است بکراهت

وَلَمَّا كَانَتْ أَدِلَّةُ الْحُرْمَةِ لَيْسَتْ بِشَيْءٍ وَأَدِلَّةُ الْحِلِّ أَيْضًا لَا يَخْلُو

و هرگاه بود و دلیلهای حرمت نیست بچیزی و دلیلهای حلت نیز خالی نبود

عن شيء وكانت دلة الكراهة واضحة ظاهرة لم يصادمها شيء من

از ملعی بود و دلائل کراهت روشن آشکارا دفع نمی کرد آنها را چیزی از

قواعد الملة الحنيفية الطاهرة مالت مشايخنا اليها والعلم الحقيقي

قاعده های دین حنیفی پاک رغبت کردند مشایخ ما بسوی کراهت و علم حقیقی

عند الله تبارك وتعالى هذا تمام الكلام في جذب دخان التنباك

نزد خدای تبارک و تعالی است این آخر کلام است در کشیدن دخان تنباکو

ذكرناه في غاية الايجاز مع بيان الاختلافات الواقعة فيه من

ذکر کردیم او را در نهایت اختصار با بیان کردن اختلافهائی که واقع اند در ان از

الحرمة والكراهة والجواز واما الحكم بضرب حد شرب الخمر

حرمت و کراهت و اباحت و اما حکم بزدن حد نوشیدن شراب

على جاذبي دخان التنباك فتعد ظاهر لا يصدر الا من السفاك

بر کشندگان دخان تنباکو پس ظلمی ظاهر است صادر نمی شود مگر از خونریز

ومردود بوجهين وجيهين الاول انه ليس في دخانه شائبة من

و مردود است بدو وجه لطیف وجه اول آنکه بتحقیق نیست در دخانش بوئی از

الافتار فضلا عن الاسكار فلم يستحق جاذبه حد الخمر والثاني انه

سست کردن زیاده از مست کردن پس سزاوار نیست کشنده دخان حد شراب را و وجه دوم آنکه

لو فرض كونه مسكرا فليس شرب كل مسكر موجبا للحد قال في خزانة

بتحقیق اگر فرض کرده شود بودن دخان مست کننده پس نیست نوشیدن هر مسکر حد واجب کننده گفت در خزانة

الروايات ناقلا عن السراجية لو سكر من نبيذ العسل ونحو ذلك

الروایات در حالیکه نقل کننده است از فتاوی سراجیه اگر مست شد از نبیذ شهد و مانند آن

او من البنج لم يحد انتهى بل ما يكون بحيث لا يعرف شاربه شيئا

یا از بنگ حد کرده نشود آخر شد بلکه آنچه باشد بر تحقیقیکه نشناسد نوشنده او چیزی را

حتى الأرض من السماء وهذا عند أبي حنيفة رحـ او يهذي وهذا عند

تا آنکه زمین را از آسمان واین نزد ابی حنیفه رحـ ست یا سخن بیهوده گوید واین نزد

صاحبيه كما هو في شرح الوقاية وفي خزانة الروايات نقلا عن

هردو یاران او چنانکه آن در شرح وقایه ست و در خزانة الروایات ست درحالیکه نقل ست از

الغياثية قال أبو حنيفة رحمه الله السكر الذي يوجب الحد

فتاوی غیاثیه گفت ابو حنیفه رحمه الله سکری که موجب می شود حد را

ما لا يعرف الأرض من السماء والفرو من القباء والذكر من الأنثى

آنست که نشناسد نوشنده زمین را از آسمان وپوستین از قبا و نر از ماده

وعن أبي يوسف رحمه الله حده أن لا يستطيع على قرءة قل يا أيها

و از ابو یوسف رحمه الله مروی ست که حد سکر آنست که طاقت ندارد بر خواندن قل یا ایها

الكافرون انتهى وكذا في عامة كتب الفقه وأما الحكم بكفر مستحل

الکافرون آخر شد وچنانست در بیشتر کتابهای فقه واما حکم بکفر حلال دانندهٔ

دخان التنباك ففيه جرءة عظيمة يجب عنها الكف والإمساك لأنه

دود تنباکو پس جرءت ست بزرگ واجب ست از ان باز ایستادن وسکوت کردن چرا که بتحقیق

لا يدل على تحريمه دليل شرعي فلا يكون حراما بل يجوز أن

دلالت نمی کند بر تحریمش دلیل شرعی پس نباشد حرام بلکه جائز ست

يكون مباحا فكيف يسوغ الحكم بكفر مسلم استحله لعدم وجود

بودن وے مباح پس چگونه جائز می باشد حکم بکفر مسلمان که حلال داند آنرا بجهت نبودن

المحرم وإن سلم أنه ليس بمباح فيكون مكروها ومن المعلوم أنه

محرم و اگر تسلیم کرده شود که بتحقیق وی نیست مباح پس می باشد مکروه و معلوم ست اینکه بتحقیق

لا يكفر مستحل المكروه وإن سلم أنه حرام فلا نسلم أنه مما

کافر نمیشود حلال دانندهٔ مکروه و اگر تسلیم کرده شود که البته او حرام ست پس تسلیم نمی کنیم که بتحقیق او از آن ست

يَكْفُرُ مُسْتَحِلُّهُ بِوُجُوهٍ كَثِيرَةٍ نَذْكُرُهَا هٰهُنَا تَبَرُّكًا فَمِنْهَا أَنَّ الْكُفْرَ

کافر شود حلال دانندهٔ او بوجوه کثیره ذکر می کنیم اینجا آنها را برای تبرک از آنها اینکه تحقیق کفر

لَا يَكُونُ إِلَّا بِاسْتِحْلَالِ حَرَامٍ مَقْطُوعٍ بِهِ أَوْ مُجْمَعٍ عَلَيْهِ بَعْدَ أَنْ كَانَ

نمی باشد مگر بحلال دانستن حرام که یقینی باشد حرمت او یا اتفاق باشد بر حرمتش بعد اینکه باشد

حَرَامًا لِعَيْنِهِ لَا يُخْتَلَفُ فِيهِ مِنْهُمْ كَمَا هُوَ مَذْكُورٌ فِي الْكُتُبِ الْفِقْهِيَّةِ

حرام لعینه نه حرامی که اختلاف باشد دران چنانکه او مذکورست در کتابهای فقه

قَالَ فِي خِزَانَةِ الرِّوَايَاتِ فِي بَابِ الْارْتِدَادِ وَكَلِمَاتِ الْكُفْرِ نَاقِلًا عَنِ

گفت در خزانة الروایات در باب ارتداد و کلمات کفر در حالیکه نقل کننده

الْخُلَاصَةِ لَوْ قَالَ لِلْحَرَامِ هٰذَا حَلَالٌ إِنْ قَالَ لِتَرْوِيجِ السِّلْعَةِ أَوْ بِحُكْمِ

خلاصه اگر گفت مر حرام را این حلال ست اگر گفت برای رواج دادن متاع یا بحکم

الْجَهْلِ وَفِي الِاعْتِقَادِ بِخِلَافٍ هٰذَا لَا يَكْفُرُ هٰذَا إِذَا كَانَ حَرَامًا لِعَيْنِهِ

جهالت و مال حکم در اعتقاد خلاف این ست کافر نمی شود این کفر وقتی ست که باشد حرام لعینه

وَهُوَ يَعْتَقِدُهُ حَلَالًا حَتَّى يَكُونَ كُفْرًا أَمَّا إِذَا كَانَ حَرَامًا لِغَيْرِهِ فَلَا وَفِيمَا

و او اعتقاد می کند او را حلال تا اینکه باشد کفر اما وقتیکه باشد حرام لغیره پس نه و در صورتی

إِذَا كَانَ حَرَامًا لِعَيْنِهِ إِنَّمَا يَكْفُرُ إِذَا ثَبَتَ الْحُرْمَةُ بِدَلِيلٍ مَقْطُوعٍ أَمَّا

که باشد حرام لعینه جز این نیست که کافر می شود چون ثابت شود حرمت بدلیل یقینی اما

إِذَا ثَبَتَ بِأَخْبَارِ الْآحَادِ وَمَا كَانَ حَرَامًا لِغَيْرِهِ كَمَالِ الْغَيْرِ فَلَا بِالْإِجْمَاعِ

چون ثابت شود حرمت بخبرهای احاد و آنچه باشد حرام لغیره مانند مال غیر پس کافر نشود بالاتفاق

انْتَهٰى وَقَالَ فِي الْحَمَّادِيَّةِ فِي أَوَاخِرِ كِتَابِ السِّيَرِ مَنِ اعْتَقَدَ قِدَمَ الْعَالَمِ أَوْ

آخر شد و گفت در فتاوی حمادی در آخر کتاب سیر هر که اعتقاد کرد قدم عالم را یا

حُدُوثَ الصَّانِعِ أَوْ نَفْيَ مَا ثَبَتَ لِلْقَدِيمِ بِالْإِجْمَاعِ كَكَوْنِهِ عَالِمًا

حدوث خدا را یا نفی آنچه ثابت شده برای ذات قدیم یعنی خدای تعالی بالاتفاق مانند بودنش عالم

أو قادرًا أو أثبت المنفي عنه بالإجماع كاللون أو أثبت له الاتصال

یا قادر یا ثابت کرد آنچه نفی کرده شده از خدا بالاتفاق مانند رنگ یا ثابت کرد برای خدا اتصال

والانفصال أو جحد جواز بعثة الرسل أو أنكر نبوة نبي أو كذبه

وانفصال را یا انکار کرد جواز نبوت رسولان یا انکار کرد نبوت پیغمبر را یا تکذیب کرد پیغمبر را

أو جحد آية مجمعًا عليها إلى أن قال واستحل محرمًا بالإجماع أو

یا انکار کند آیت که اتفاق شده باشد بران آیت تا آنکه گفت یا حلال داند حرام را بالاجماع یا

حرم حلالًا بالإجماع أو نفى وجوبًا مجمعًا على وجوبه للنص و

حرام گرداند حلال را بالاجماع یا نفی کرد فرض را که اجماع شده است بر وجوب او و آیت

يعرف الخاص والعام كالصلوة والزكوة يكفر انتهى مختصرًا

بعرف خاص و عام مانند نماز و زکوة کافر می شود آخر شد باختصار

وأيضًا فيها منقولًا عن الحاوي سئل عمن يزعم في الحيوان

و نیز در فتاوی حمادی است منقول از حاوی پرسیده شد از کسیکه گمان می کند در حیوان

سوى بني آدم لا حشر له لا يكفر لمكان الاختلاف وإن زعم

جز آدمیان نیست حشر مراورا کافر نمی شود بسبب بودن اختلاف و اگر گمان کرد

ذلك في بني آدم يكفر انتهى ولا يخفى على أحد من العقلاء

آنرا در آدمیان کافر شود آخر شد و پوشیده نمی باشد بر هیچ یکی از دانایان

فضلًا عن الفضلاء أن دخان التنباك ليس حرامًا مقطوعًا

زیاده از فاضلان اینکه بتحقیق دخان تنباکو نیست حرام یقین کرده شده

بحرمته ولا مجمعًا عليها فلا يكون مستحله كافرًا ومنها أن

بحرمتش و نه اتفاق کرده شده بر حرمت او پس نمی باشد حلال داننده او کافر و بعض ازانها اینکه تحقیق

مستحل غير الخمر من الأشربة لا يكفر بالإجماع قال في الحمادية

حلال داننده جز شراب از شرابها کافر نمی شود باتفاق گفت در فتاوی حمادی

له أي انعقد الإجماع على حرمته ١٢

له أي انعقد الإجماع على حلته ١٢

فِي الْكِتَابِ الْمَذْكُورِ نَاقِلًا عَنِ النِّهَايَةِ وَالْأُمَّةُ اَجْمَعَتْ عَلٰى تَحْرِيمِ
در كتاب مذكور درحاليكه نقل ست از نهايه وامت محمدي اتفاق كردند بر حرمت
الْخَمْرِ وَكَفٰى بِاِجْمَاعِ الْاُمَّةِ حُجَّةً وَهٰذِهٖ حُرْمَةٌ قَوِيَّةٌ ثَابِتَةٌ يُكَفَّرُ
شراب وكافي ست اتفاق امت از روى حجت واين حرمت ست قوى ثابت كافر مى شود
مُسْتَحِلُّهَا وَنَفْسُ شَارِبِهَا وَاَجْمَعَتِ الْاُمَّةُ عَلٰى تَكْفِيرِ مُسْتَحِلِّ
حلال داننده او وخود نوشنده او اتفاق كرد امت بر تكفير حلال داننده
الْخَمْرِ وَاَجْمَعُوا عَلٰى اَنَّ مُسْتَحِلَّ غَيْرِ الْخَمْرِ لَا يُكَفَّرُ اِنْتَهٰى وَقَالَ فِي
شراب واتفاق كردند برينكه تحقيق حلال داننده سواى شراب كافر نمى شود آخر شد وگفت در
كِتَابِ الْحُدُودِ مِنْهَا نَاقِلًا عَنْ كَشْفِ الْبَزْدَوِيِّ يُكَفَّرُ مُسْتَحِلُّ
كتاب حدود از فتاوى حماديه درحاليكه نقل ست از كشف بزدوى كافر ميشود حلال داننده
الْخَمْرِ دُوْنَ سَائِرِ الْاَشْرِبَةِ فَاِذَا لَمْ يَكُنْ مُسْتَحِلُّ الْاَشْرِبَةِ الْمُسْكِرَةِ
شراب نه باقى اشربه پس وقتيكه نباشد حلال داننده شرابهاى مست كننده
غَيْرِ الْخَمْرِ كَافِرًا فَمَا ظَنُّكَ بِمُسْتَحِلِّ دُخَانِ التَّنْبَاكِ وَمِنْهَا اَنَّهُمْ يَحْتَاطُوْنَ
سواى شراب كافر پس چيست گمان تو بحلال داننده دخان تنباكو و بعضى از انها آنست كه فقها احتياط ميكنند
فِي تَكْفِيرِ الْمُسْلِمِ غَايَةَ الْاِحْتِيَاطِ وَلِذَا قَالُوْا اِنَّ وَجْهَ التَّكْفِيرِ اِذَا
در تكفير مسلمان نهايت احتياط وبراى همين گفتند كه تحقيق وجه تكفير وقتيكه
كَانَ مُتَعَدِّدًا فِي مَسْئَلَةٍ وَوَجْهُ ضِدِّهٖ وَاحِدًا فَالْمُفْتِي يَمِيلُ اِلٰى
باشد چند دريك مسئله ووجه خلاف كفر يك پس مفتى رغبت كند بسوى
هٰذَا الْوَاحِدِ كَمَا فِي الْحَمَّادِيَّةِ وَالظَّهِيرِيَّةِ وَغَيْرِهِمَا مِنَ الْفَتَاوٰى
اين يك وجه چنانكه در فتاوى حماديه و ظهيريه وغير اين هر دو ست از فتاوى
الْمَشْهُوْرَةِ وَفِي الْحَمَوِيِّ الْمُفْتِي مَأْمُوْرٌ اِلٰى اَنْ يَمِيلَ اِلَى الْقَوْلِ الَّذِي
مشهور و در حموى ست كه مفتى حكم كرده شده ست بسوى آنكه رغبت كند بسوى سخنى كه

لا يوجب التكفير وإذا اختلفوا في كفر من استحل وطي امرأته الحائض

موجب نباشد تكفير را و هرگاه همين اختلاف كردند در كفر كسيكه حلال دانست جماع زن حائض خود

واللواطة بها والصحيح عدمه قال في الخلاصة ناقلا عن كتاب

و لواطت با زن و صحيح عدم كفرست گفت در خلاصه در حاليكه نقل ست از كتاب

الحيض للامام السرخسي رحمه الله لو استحل وطي امرأته الحائض

حيض تصنيف امام سرخسي رحمه الله اگر حلال داند جماع زن حائض خود

يكفر وكذا لو استحل اللواطة من امرأة وفي النوادر عن محمد

كافر مي شود و همچنان اگر حلال داند لواطت را از زن و در كتاب نوادر ست از امام محمد

رحمه الله لا يكفر في المسئلتين وهو الصحيح انتهى وإذا كان

رحمه الله كه كافر نمي شود در هر دو مسئله و آن صحيح ست آخر شد و وقتيكه باشد

الصحيح في استحلال هاتين الشنيعتين المحرمة احدهما بقوله

صحيح در حلال دانستن اين هر دو مسئله قبيح كه حرام كرده شده است يكي ازان هر دو بقول او

تعالى ولا تقربوهن حتى يطهرن وثانيتهما بقوله تعالى فأتوا

تعالى و نزديك مشويد ايشان تا آنكه پاك شوند و دوم آن بقول او تعالى پس بيائيد

حرثكم أنى شئتم الحكم بعدم الكفر فكيف يجترئ العاقل

بكشت زار خويش هر روش كه خواهيد حكم بعدم كفر پس چگونه جرئت كند دانا

المتدين على تكفير مستحل دخان التنباك ومنها أن الجهل

ديندار بر تكفير حلال دانندهٔ دود تنباكو و بعضى ازانها آنست كه تحقيق جهل

عذر في دار الإسلام إذا كانت حجة الحرمة خفية كما صرح

عذرست در دار الاسلام وقتيكه باشد دليل حرمت پوشيده چنانكه تصريح كرده است

به الحموي في شرح الفن الثالث من الأشباه والنظائر في احكام

بوى حموي در شرح فن سوم از اشباه و نظائر در احكام

النَّاسِي وَالْجَاهِلُ الْجَهْلُ عُذْرٌ فِي دَارِ الْإِسْلَامِ إِذَا كَانَ دَلِيلُ
فراموش کننده و جاہل جہل عذر ست در دار الاسلام وقتیکہ باشد دلیل

الْحُرْمَةِ خَفِيًّا فَلْيُحْفَظْ انْتَهَى وَلَوْ سُلِّمَ دَلِيلُ الْحُرْمَةِ فِي دِيَارِ
حرمت پوشیدہ پس باید کہ یاد داشتہ شود آخر شد پس اگر تسلیم کردہ شود دلیل حرمت در دیار

التَّتَارِ فَلَا شُبْهَةَ فِي كَوْنِهِ خَفِيًّا فَيَكُونُ هٰذَا الْجَهْلُ عُذْرًا
تتار پس نیست شبہ در بودن آن دلیل پوشیدہ پس مے باشد این جہالت عذر

لِلْمُسْتَحِلِّ فَلَا يَكُونُ كَافِرًا هٰذَا تَمَامُ الْكَلَامِ فِي جَوَابِ الْمَسْئَلَةِ
مرحلال دانندہ را پس نمی باشد کافر این تمام کلام ست در جواب مسئلہ

الْأُولَى وَالْعِلْمُ الْحَقِيقِيُّ عِنْدَ اللّٰهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى **اَلْمَسْئَلَةُ**
نخستین و علم حقیقی نزد خداست در حالیکہ بابرکت ست و برتر مسئلہ

الثَّانِيَةُ قَدِ اشْتَهَرَ فِي هٰذِهِ الْبِلَادِ حِيلَةٌ لِجَوَازِ أَخْذِ الرِّبٰو
دوم بتحقیق مشہور شدہ درین شہرہا حیلہ برای جواز گرفتن ربوا

وَهِيَ أَنَّهُ يُعْطِي الْقَرْضُ لِلْمُسْتَقْرِضِ فِي أَوَّلِ الْأَمْرِ قَرْضًا حَسَنًا ثُمَّ
و آن حیلہ اینست کہ بتحقیق بدہد قرض دہندہ مر قرض گیرندہ را در اول حال قرض نیک باز

يُعْطِي الْمُسْتَقْرِضُ لِلْمُقْرِضِ شَيْئًا كَالْكِتَابِ وَنَحْوِهِ عَلَى طَرِيقِ الرِّهَانِ
بدہد قرض گیرندہ مر قرض دہندہ را چیزی مانند کتاب و مانند آن بطور گروی

فَيَقُولُ الْمُقْرِضُ لَهُ عَيِّنْ لِي مُشَاهَرَةً عَلَى مُحَافَظَةِ مَالِكَ الْمَرْهُونِ
پس گوید قرض دہندہ مر قرض گیرندہ را مقرر کن برای من درماہہا بر نگاہداشتن مال خود گرو داشتہ شدہ

الْآنَ فَيُعَيِّنُ الْمُسْتَقْرِضُ مُشَاهَرَةً عَلَى الْمُحَافَظَةِ بِقَدْرِ مَا تَعَارَفَ
اکنون پس مقرر کند قرض گیرندہ درماہہ را بر نگاہداشتن باندازہ آنچہ متعارف کردند

أَهْلُ الْبَلَدِ مِنَ الرِّبٰو فِي الْقَرْضِ بِإِزَاءِ كُلِّ مِائَةٍ وَيَزْعُمُونَ أَنَّ مِثْلَ
اہل شہر از ربوا در قرض مقابل ہر صد و گمان می کنند کہ تحقیق مانند

هذا النفع طيّب وحلال ويحكمون بالكفر على من منع وانكر

این نفع پاکیزه است وحلال وحکم می کنند بکفر برکسیکه منع کند وانکار کرد

هذا الاحتيال فقلت لبعضهم ان حيلتكم هذه مثل حيلة اصحاب

این حیله را پس گفتم مر بعضی از اوشان را که بتحقیق حیلهٔ شما این مانند حیلهٔ صاحبان

السبت من اليهود لاصطيادهم في اليوم المعهود فاجاب بانه

شنبه ست از یهود برای شکار کردن ایشان در روز مقرر پس جواب داد بانکه

يحتمل ان يكون منعها مخصوصا بالنسبة الى تلك الفرقة الزائغة

احتمال دارد اینکه باشد منع آن حیله مخصوص به نسبت سوی آن گروه تباه شده

دون بالنسبة الى هذه الامة المرضية **الجواب** هذه

نه به نسبت سوی این امت پسندیده جواب این

الحيلة مردودة بوجوه عديدة وحجج سديدة الاول ان حفظ

حیله مردود ست بوجوه چند وحجتهای مستحکم اول آنکه بتحقیق نگهداشتن

المرهون واجب على المرتهن ومئونة حفظه عليه لا على الراهن

مرهون ضرور ست بر مرتهن وبارهای حفظ مرهون بر مرتهن ست نه بر راهن

اصلا حتى انه لو شرط للمرتهن شيئا على الحفظ لا يصح فالعجب

هرگز تا آنکه بتحقیق اگر شرط نماید راهن مر مرتهن را چیزی بر نگاهداشتن صحیح نمی شود پس تعجب

كل العجب عن العلماء الامجاد انهم كيف افتوا بصحة هذا العقد

همه تعجب ست از علمای بزرگ که بتحقیق اوشان چگونه فتوی دادند بصحت این عقد

البيّن الفساد بل لم يكتفوا عليها وحكموا بكفر من منع هذا

ظاهر الفساد بلکه نه اکتفا کردند بران صحت وحکم کردند بکفر کسیکه منع کرد این

الاحتيال كما هو مصرح في اخر السؤال وكيف لم يدروا انه

حیله را چنانکه او مصرح ست در آخر سوال وچگونه نه دانستند که بتحقیق

عِنْدَ فَسَادِ الْعَقْدِ لَا يَلْتَحِقُ اشْتِرَاطُ الْفَضْلِ إِلَّا بِالْعَرْضِ السَّابِقِ
نزد فاسد شدن عقد لاحق نمی شود شرط زیادتی مگر بعرض سابق

وَيَكُوْنُ وَسِيْلَةً لِجَرِّ الْمَنْفَعَةِ مِنْهُ فِي الزَّمَانِ اللَّاحِقِ فَيَكُوْنُ
و می باشد وسیله برآشیدن نفع از ان رهن در زمانه لاحق پس باشد

رِبوًا ظَاهِرًا وَالْحُكْمُ بِالْإِبَاحَةِ كَمَا تَرَى وَالرِّوَايَاتُ الدَّالَّةُ عَلٰى مَا
ربوا ظاهر و حکم بمباح کردن او چنانکه می بینی و روایتهای دلالت کننده برانچه

ادَّعَيْنَا كَثِيْرَةٌ مَضْبُوْطَةٌ فِي الْكُتُبِ الْمُعْتَبَرَةِ الشَّهِيْرَةِ وَلْنَذْكُرْ
دعوی کردیم بسیار اند ضبط کرده شده در کتابهای معتبر مشهور و باید ذکر کنیم

هٰهُنَا نُبْذًا مِنْهَا فِي الْفَتَاوَى الْعَالَمْكِيْرِيَّةِ فِي أَوَاخِرِ الْبَابِ الرَّابِعِ
اینجا اندکے از ان روایتها در فتاوی عالمگیریه ست در اواخر باب چهارم

مِنْ كِتَابِ الرَّهْنِ نَقْلًا عَنْ شَرْحِ الطَّحَاوِيِّ حِفْظُ الْمَرْهُوْنِ
از کتاب رهن درحالی که نقل ست از شرح طحاوی نگاهداشتن مرهون

عَلَى الْمُرْتَهِنِ حَتّٰى أَنَّ الرَّاهِنَ لَوْ شَرَطَ لِلْمُرْتَهِنِ شَيْئًا عَلَى الْحِفْظِ
بر مرتهن ست تا آنکه بتحقیق گرو دارنده اگر شرط کند برای گروگیرنده چیزیرا بر نگهداشتن

لَا يَصِحُّ وَلَا يَسْتَحِقُّ وَفِي الْقُرْآنِ خَوَانِيَّةٌ نَقْلًا عَنِ السِّرَاجِيَّةِ
صحیح نمی باشد شرط و سزاوار نمی شود مرتهن آنرا و در قرآن خوانی ست درحالی که نقل ست از سراجیه

وَالْخُلَاصَةِ إِذَا اسْتَأْجَرَ الرَّاهِنُ الْمُرْتَهِنَ لِحِفْظِ الرَّهْنِ لَمْ
و خلاصه و قتیکه اجاره گیرد راهن از مرتهن برای حفاظت گرو جایز

يَجُزْ وَفِي مُخْتَصَرِ الْوِقَايَةِ وَعَلَيْهِ مَئُوْنَةُ حِفْظِهِ وَفِي شَرْحِ الْوِقَايَةِ
نباشد و در مختصر وقایه ست و بر مرتهن ست مشقتهای حفظ آن و در شرح وقایه ست

وَلَهٗ حِفْظُهٗ بِنَفْسِهٖ وَعِيَالِهٖ وَعَلَيْهِ مَئُوْنَةُ حِفْظِهٖ وَرَدِّهٖ إِلٰى
و مرتهن راست نگاهداشتن مرهون بذات خود و عیال خود و بر مرتهن ست مشقتهای حفظ مرهون و ی و گردانیدن به

يده او رد جزء منه كاجرة بيت حفظه او حافظه وفي الهداية

دست راهن یا دکردن پارهٔ از ان مرهون مانند مزد خانهٔ حفظ مرهون یا حافظ او و در هدایه ست

واجرة البيت الذي يحفظ فيه الرهن على المرتهن مثل اجرة

و مزد خانه که نگاهداشته می شود دران خانه گرو بر مرتهن ست مانند مزد

الحافظ لان الامساك حق له والحفظ واجب عليه فيكون بدله

نگهبان چه بتحقیق نگهداشتن حق ست مر مرتهن را و حفاظت واجب ست برو پس می باشد عوض حفظ

عليه انتهى مختصرا وفي الكافي وما رجع الى حفظه فهو على المرتهن

هم بر مرتهن آخر شد بالاختصار و در کافی ست وانچه رجوع کند بسوی حفظ مرهون پس آن بر مرتهن ست

وذلك مثل اجر الحافظ لان الحفظ واجب عليه والامساك

و آن مانند مزد نگاهبان چه بتحقیق نگهداشتن واجب ست بر مرتهن و نگهداشتن

حق له فيكون بدله عليه وفي الفتاوى الولوالجية كل ما كان

حق ست مر او را پس می باشد عوض حفظ بر مرتهن و در فتاوی ولوالجی ست هر انچه باشد

لحفظه او لرده الى يد الراهن مؤنة فهي على المرتهن نحو اجرة

برای حفظ مرهون یا برای دکردن آن بسوی دست راهن مشقت پس آن مشقت بر مرتهن ست مانند مزد

الحافظ واجرة المسكن الذي يحفظ الرهن فيه الثاني انه

نگاهبان و مزد خانه که نگاه می دارد گرو دهنده دران خانه دوم آنکه بتحقیق

قال صاحب الاشباه والنظائر في اوائل النوع الاول القاعدة

گفت صاحب اشباه و نظائر در ابتدای نوع اول قاعده

الثانية الامور بمقاصدها اي نياتها كما يدل عليه التفريعات

دوم عملها متعلق اند بمقصد ها یعنی نیتها چنانکه دلالت میکند بران تفریعهای

التي فرعها على هذه القاعدة منها ما ذكرنا نقلا عن فتاوى

که تفریع کرده ست برین قاعده بعضی ازان تفریعات انچه ذکر کرده ایم حالیکه ناقل ست از فتاوی

قاضي خان ان بيع العصير ممن يتخذه خمرا ان قصد به التجارة

قاضی خان تحقیق فروختن شیرهٔ انگور از کسیکه می گیرد آنرا شراب اگر اراده کرد بوی سوداگری را

فلا يحرم وان قصد به التخمير حرم انتهى فبناء على هذه القاعدة

پس حرام نمی شود و اگر اراده کرد شراب ساختن را حرام شود آخر شد پس بنا برین قاعده

نقول تعيين المشاهرة بعد القرض بقدر ما تعارف اهل البلد

می گوئیم که مقرر کردن درماهه بعد قرض باندازهٔ آنچه شناخته اند آنرا اهل شهر

من الربوا في القرض بازاء كل مائة وكون المرهون مما ليس في

از ربوا در قرض مقابل هر صد و بودن گرو از آنچه نیست در

حفظه مؤنة اصلا مثل الكتاب كما وقع في السؤال او كانت له

نگاهداشتن وی بار هرگز مانند کتاب چنانکه واقع شده در سوال یا باشد برای او

مؤنة فتعيينها لا بمقدار مؤنة الحفظ بل بقدر ما تعارف اهل

بار و پس تعیین کردن آن نه موافق بار حفظ بلکه بقدر آنچه شناخته اند آنرا اهل

البلد في ربوا القرض برهان باهر عند كل ماهر على ان المقصود هنا

شهر در ربوا قرض دلیلی ست روشن نزد هر دانا اینکه تحقیق مقصود اینجا

تعيين المنفعة على القرض وان ذكر في الظاهر بلفظ اخذ الاجرة على

مقرر کردن نفع ست بر قرض اگرچه ذکر کرده شده است در ظاهر بلفظ گرفتن مزد بر

حفظ المرهون فيكون ربوا محضا ويكون اخذه للمرتهن حراما

نگهداشتن گرو پس می باشد ربوا صرف و می باشد گرفتنش برای مرتهن حرام

وسحتا الثالث انا وان سلمنا ليس ههنا حقيقة الربوا لكن لا

و حرام سوم آنکه تحقیق ما اگرچه تسلیم کردیم که نیست اینجا حقیقت ربوا لیکن نیست

شبهة في شبهته وهي ايضا حرام منهي عنها كاصل الربوا

شبهه در شبهه ربوا و آن شبهه نیز حرام است منع کرده شده است از آن مانند اصل ربوا

كَمَا هُوَ مُصَرَّحٌ فِي جَمِيعِ كُتُبِ الْفِقْهِ الرَّابِعُ أَنَّ الْاِحْتِيَالَ لِجَرِّ النَّفْعِ

چنانکه او تصریح کرده شده ہست در ہمہ کتب فقہ چہارم آنکہ بتحقیق حیلہ گرفتن برای کشیدن نفع

بِالْقَرْضِ وَاقْتِطَاعِ مَالِ مُسْلِمٍ بِحَيْثُ لَا يُشْتَرَطُ الْفَضْلُ فِي الظَّاهِرِ عَلَى

بقرض و قطع کردن مال مسلمان بطوری کہ شرط کرده نشود زیادتے در ظاہر بر

الْقَرْضِ لٰكِنْ يُجْعَلُ الْعَقْدُ بِأَنْ يَضْطَرَّ الْمُسْتَقْرِضُ فِي إِعْطَاءِ الْفَضْلِ

قرض لیکن گردانیده شود عقد باینکہ بیقرار شود قرض گیرنده در دادن زیادتی

لِلْمُقْرِضِ وَيَكُونُ لَازِمًا عَلَيْهِ أَيْضًا مَنْهِيٌّ عَنْهُ وَلِذَا مَنَعُوا بَيْعَ

مر قرض دہنده او باشد زیادتی لازم بر مستقرض نیز منع کرده شده ہست ازان و برای ہمان منع کردند بیع

الْعِينَةِ الَّذِي هُوَ حِيلَةٌ قَوِيَّةٌ لِجَلْبِ الْمَنْفَعَةِ بِالْقَرْضِ وَلَا

عینہ را آنکہ او حیلہ ایست قوی برای کشیدن نفع بسبب قرض و رد

يَرُدُّهُ ظَوَاهِرُ الْقَوَاعِدِ الْفِقْهِيَّةِ بِخِلَافِ الْحِيلَةِ الَّتِي اخْتَرَعُوهَا

نمی کند آنرا ظواہر قاعدہاے فقہ بخلاف حیلہ کہ ایجاد کردند آنرا

فَإِنَّهَا مَرْدُودَةٌ بِالرِّوَايَاتِ الظَّاهِرَةِ وَالْقَوَاعِدِ الْمُتَعَارَفَةِ فَهُمْ

پس البتہ آن حیلہ مردودست بروایتهای ظاہر و قواعد مشہور پس اوشان

إِذَا مَنَعُوا بَيْعَ الْعِينَةِ فَهُمْ لِهٰذِهِ الْحِيلَةِ السَّخِيفَةِ أَمْنَعُ وَالرِّوَايَاتُ

وقتیکہ منع کردند بیع عینہ را پس اوشان برای این حیلہ سست مانع تراند و روایتهای

الدَّالَّةُ عَلَى كَوْنِ بَيْعِ الْعِينَةِ مَنْهِيًّا عَنْهُ كَثِيرَةٌ مِنْهَا مَا ذُكِرَ فِي

دلالت کننده بر بودن بیع عینہ منع کرده شده ازان بسیار اند بعضی ازانها آنچہ ذکر کرده شده در

الْكَافِي فِي بَابِ الْكَفَالَةِ وَتَفْسِيرُ الْمَسْئَلَةِ أَنَّ الْمَكْفُولَ عَنْهُ

کافی در باب کفالة و تفسیر مسئلہ آنست کہ بتحقیق مکفول عنہ

أَمَرَ الْكَفِيلَ بِبَيْعِ الْعِينَةِ هُوَ مَكْرُوهٌ لِمَا فِيهِ مِنَ الْإِعْرَاضِ عَنْ

حکم کرد ضامن را بہ بیع عینہ آن بیع مکروه ہست بنابرانچہ درین بیع روگردانی کردن ہست از

مَبَرَّةَ الْاِقْرَاضِ وَقِيْلَ اِيَّاكَ وَالْعِيْنَةَ فَاِنَّهَا الْعِيْنَةُ وَهُوَ مُخْتَرِعُ
نیکوئی قرض دادن وگفته شده پرہیز کن از عینه پس تحقیق آن لعونت و آن بیع اختراع کرده

اَكَلَةِ الرِّبٰوا وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ اِذَا تَبَايَعْتُمْ بِالْعِيْنَةِ وَاتَّبَعْتُمْ
خورندگان ربوا است و فرمود علیه السلام چون باہم سامان بیع کنید به بیع عینه پیروی کنید

اَذْنَابَ الْبَقَرِ ذَلَلْتُمْ وَظَهَرَ عَلَيْكُمْ عَدُوُّكُمْ وَالْمُرَادُ بِالْعِيْنَةِ اَنْ يَاْتِيَ
دمهاے گاو را خوار شوید و ظاهر شود بر شما دشمن شما و مراد بعینه آنکه بیاید

الْمُحْتَاجُ اِلٰى اَحَدٍ يَسْتَقْرِضُ مِنْهُ عَشَرَةَ دَرَاهِمَ فَلَا يَرْغَبُ الْمُقْرِضُ
محتاج بسوی کسے در حالیکه قرض می طلبد محتاج از آن کس ده درہم را پس خواہش نمی کند قرض دهنده

فِي الْاِقْرَاضِ طَمَعًا فِيْ اِصَابَةِ الْفَضْلِ الَّذِيْ لَا يَنَالُهُ بِالْقَرْضِ فَيَقُوْلُ
در قرض دادن بجهت طمع کردن دریافتن زیادتے کہ نمے یابد آنرا بقرض پس می گوید

لَا اُبِيْعُكَ هٰذَا الثَّوْبَ وَقِيْمَتُهُ عَشَرَةٌ بِاثْنَيْ عَشَرَ اِلٰى اَجَلٍ لِتَبِيْعَهُ
مستقرض را کہ می فروشم بدست تو این جامه را و قیمت آن ده درہم ست به دوازده درہم بسوی مدت تا بفروشی آنرا

فِي السُّوْقِ بِعَشَرَةٍ فَيَحْصُلُ لَهُ رِبْحُ دِرْهَمَيْنِ وَمِنْهَا مَا ذُكِرَ فِي
در بازار به ده پس حاصل شود مر مقرض را فائده دو درہم و بعضی از آنها آنچه مذکور ست در

الْفَتَاوَى الْعَالَمْكِيْرِيَّةِ اِخْتَلَفَ الْمَشَائِخُ فِيْ تَفْسِيْرِ الْعِيْنَةِ الَّتِيْ
فتاوے عالمگیرے اختلاف کردند مشائخ در تفسیر عینه آنکه

وَرَدَ النَّهْيُ عَنْهَا فَذَكَرَ وَجْهَيْنِ اَحَدُهُمَا مَا مَرَّ وَالثَّانِيْ يُقَارِبُهُ
وارد شد منع از آن پس ذکر کرد دو وجه را یکے از آن هر دو آنچه گذشت و دوم قریب است

الْخَامِسُ اَنَّ الْمَنَافِعَ الَّتِيْ تَحْصُلُ لِلْمُقْرِضِ لِاَجْلِ الْقَرْضِ مِنَ الْمُسْتَقْرِضِ
پنجم اینکه تحقیق نفعهائی که حاصل می شود مر قرض دهنده را بجهت قرض از قرض گیرنده

الَّذِيْ لَا يَكُوْنُ قَرِيْبَهُ وَلَا صَدِيْقَهُ وَلَا يَكُوْنُ الْمُسْتَقْرِضُ مَعْرُوْفًا
که نباشد قریب مقرض و نه یار او و نه باشد قرض دهنده مشهور

قال النبی صلی الله علیه وسلم نفع المعروف ... رسانیدن ... بالحرمت ... در مجموع ... قوله الی ... الی ... ۱۲

بِالْجُودِ وَالسَّخَاءِ لَا تَحِلُّ لِلْمُقْرِضِ وَتَكُونُ خَبِيثَةً وَإِنْ لَمْ يَشْتَرِطْ

به جود و سخاوت حلال نمی شود مر مقرض را و می باشد پلید اگرچه مشروط نباشد

وَقْتَ الْقَرْضِ وَكَوْنُ أُجْرَةِ حِفْظِ الْمَرْهُونِ مَنْفَعَةً لِأَجْلِ الْقَرْضِ

وقت قرض و بودن مزد نگاهداشتن گرو نفع بجهت قرض

ظَاهِرٌ لَا سُتْرَةَ فِيهِ فِي الْفَتَاوَى الْعَالَمْكِيرِيَّةِ نَقْلًا عَنِ الْمُحِيطِ

ظاهرست نیست پوشیدگی دران در فتاوی عالمگیری ست درحالیکه نقل ست از محیط

إِذَا كَانَ الْمُسْتَقْرِضُ لَا يَدْعُو الْمُقْرِضَ أَوْ كَانَ يَدْعُوهُ قَبْلَهُ فِي

چون باشد قرض گیرنده که دعوت نمی کرد مقرض را یا بود مستقرض که دعوت می کرد مقرض را پیش از

كُلِّ عِشْرِينَ يَوْمًا وَبَعْدَ الْإِقْرَاضِ جَعَلَ يَدْعُوهُ فِي كُلِّ عَشَرَةِ أَيَّامٍ

هر بست روز یک روز و بعد قرض دادن شروع کرد که دعوت می کند آنرا در هر ده روز

أَوْ زَادَ فِي الْمُبَاحَاتِ فَإِنَّهُ لَا يَحِلُّ وَيَكُونُ خَبِيثًا السَّادِسُ أَنَّ

یا زیاده کرد در مباحها پس بتحقیق حلال نمی شود و می باشد پلید ششم اینکه بتحقیق

جَوَازَ الْحِيَلِ مَشْرُوطٌ بِمَا إِذَا لَمْ يُؤَدِّ إِلَى الضَّرَرِ بِأَحَدٍ كَمَا هُوَ مُصَرَّحٌ

جائز شدن حیله مشروط ست بآنچه وقتیکه نرساند بسوی ضرر بکسی چنانکه آن مصرح

فِي أَوَائِلِ الْفَنِّ الْخَامِسِ مِنَ الْأَشْبَاهِ وَالنَّظَائِرِ وَبِهَذِهِ الْحِيلَةِ يَأْخُذُ

در شروع فن پنجم از اشباه و نظائر و باین حیله می گیرد

الْمُرْتَهِنُ مَالَ مُسْلِمٍ مُحْتَاجٍ بِوَجْهٍ لَا يُجَوِّزُهُ الشَّرْعُ فَفِيهَا ضَرَرٌ ظَاهِرٌ

مرتهن مال مسلمان محتاج را بوجهی که جائز نمی دارد آنرا شرع پس درین حیله ضررست ظاهر

بِالْمُسْتَقْرِضِ وَالضَّرَرُ يُزَالُ كَمَا صَرَّحَ بِهِ صَاحِبُ الْأَشْبَاهِ وَالنَّظَائِرِ

به قرض گیرنده و ضرر دور کرده می شود چنانکه تصریح کرده است بوی صاحب اشباه و نظائر

فِي النَّوْعِ الْأَوَّلِ فِي الْقَاعِدَةِ الْخَامِسَةِ فَيَكُونُ هَذِهِ الْحِيلَةُ

در نوع اول در قاعدهٔ پنجم پس می باشد این حیله

وَاجِبَ الدَّفْعِ لِاحْتِيَالِهِ لِاقْتِنَاصِ النَّفْعِ السَّابِعُ سَلَّمْنَا اَنَّ هٰذِهِ

واجب الدفع بجہت حیلہ گرفتن او برای حاصل کردن نفع هفتم آنکه تسلیم کردیم که تحقیق این

الْحِيلَةَ تُجَوِّزُ اَخْذَ الْفَضْلِ لٰكِنَّ مَا نَقَلْنَاهُ مِنَ الْاَدِلَّةِ الْوَاضِحَةِ

حیله تجویز میکند گرفتن زیادتے را لیکن انچه نقل کردیم از دلیلهای روشن

الْقَوِيَّةِ يُحَرِّمُهُ وَمِنَ الْقَوَاعِدِ الْمُقَرَّرَةِ الْمَشْهُورَةِ الْمَذْكُورَةِ فِي

مستحکم حرام میکند آنرا از جمله قواعد مقرر مشهور مذکور در

كُتُبِ الْفِقْهِ وَالْاُصُولِ اَنَّهُ اِذَا اجْتَمَعَ الدَّلِيلُ الْمُبِيحُ وَالْمُحَرِّمُ قُدِّمَ

کتابهای فقه و اصول ست که بتحقیق چون جمع شود دلیل اباحت کننده و حرام کننده مقدم کرده

الْمُحَرِّمُ عَلَيْهِ الثَّامِنُ اَنَّ الْمُرْتَهِنَ لَمَّا اَخَذَ الْمُشَاهَرَةَ عَلٰى حِفْظِ الرَّهْنِ

محرم بر مبیح هشتم آنکه بتحقیق مرتهن هرگاهکه گرفت درماهه را بر نگاهداشتن گرو

الَّذِي لَيْسَ فِي حِفْظِهٖ مَؤُنَةٌ اَصْلًا كَمَا وَقَعَ فِي السُّؤَالِ فَقَدِ انْتَفَعَ

آنکه نیست در حفاظت او بار هرگز چنانکه واقع شده در سوال پس بتحقیق نفع گرفت بوی

وَالْاِنْتِفَاعُ بِهٖ بِوَجْهٍ مِنَ الْوُجُوهِ لَا يَجُوزُ فِي الْفَتَاوٰى النَّاطِقِيِّ وَ

و نفع گرفتن بوے بوجهے از وجوه جائز نیست در فتاوے ناطقی ست و

غَيْرِهَا الرَّهْنُ لَا يُبَاعُ وَلَا يُؤَاجَرُ وَلَا يُعَارُ وَلَا يُسْتَعْمَلُ وَلَا يُنْتَفَعُ

جز آن گرو فروخته نمی شود و اجاره داده نمیشود و عاریت داده نمی شود و استعمال کرده نمی شود و نفع گرفته نشود

بِهٖ بِوَجْهٍ مِنَ الْوُجُوهِ وَلْيُعْلَمْ اَنَّا بَيَّنَّا الْكَلَامَ فِي رَدِّ هٰذِهِ الْحِيلَةِ

بوی بوجهی از وجوه و باید که دانسته شود که بتحقیق ما بیان کردیم سخن را در رد کردن این حیله

عَلٰى كَوْنِ مَالِ الْمُسْتَقْرِضِ عِنْدَ الْمُقْرِضِ عَلٰى طَرِيقِ الرَّهْنِ وَاَعْرَضْنَا

بر بودن مال مستقرض نزد مقرض بر طور گرو و روگردانیدیم

عَنْ كَوْنِهٖ عِنْدَهٗ عَلٰى سَبِيلِ الْوَدِيعَةِ مَعَ كَوْنِهَا مُحْتَمِلَةً وَاَخْذُ

از بودن آن مال نزد مقرض بر طور امانت باوجود بودن امانت محتمل و گرفتن

الأجرة عليها جائزة بوجهين الأول أن كون المال عند المقرض

مزد برامانت جائز است بدو وجه اول آنکه تحقیق بودن مال نزد قرض دهنده

على طريق الرهن مصرح في الاستفتاء والثاني أن الوجوه المذكورة

بر طور گرو مصرح است در استفتاء و دوم آنکه بتحقیق وجوه مذکور

ما خلا الأول والآخر منتهضة على بطلانها على تقدير الإيداع

سوای وجه اول و آخر قائم اند بر بطلان حیله بر تقدیر امانت داشتن

أيضا كما لا يخفى على الناظرين وما كتبتم من مناظرتكم بعضهم

نیز چنانکه پوشیده نیست بر بینندگان وانچه نوشتید از مناظرهٔ شما ببعض ایشان

وإلزامكم عليه بأن هذه الحيلة في حل الربوا كحيلة اليهود

والزام شما بروے بهینکه بتحقیق این حیله در حلت ربوا مانند حیلهٔ یهود

المطرود للاصطياد في اليوم المعهود واضطراره في الجواب إلى

مردود است برای شکار کردن در روز معین و مضطر شدن وی در جواب بسوی

ادعاء تخصيص حرمة الحيلة بالنسبة إليهم دون هذه الأمة

دعوی کردن تخصیص حرمت حیله بنسبت بسوی یهود نه این امت

المرحومة فهذا الإلزام نور من أنوار مشكوة النبوة طلع على

مرحوم پس این الزام نور است از نورهای مشکوة نبوت طلوع شده

قلبكم لأجل وثاقة علاقة النبوة ولكم فيه أسوة حسنة

دل شما بجهت استواری علاقهٔ نبوت و مر شمارا درین الزام پیروی نیک است

بمن تشرف منصب احتساب سيدنا وإمامنا عمر بن الخطاب

بکسی که مشرف شد عهدهٔ احتساب سردار ما و امام ما عمر بن خطاب را

لما روينا في صحيح البخاري عن طاؤس أنه سمع ابن عباس رضي

بنابر آنچه روایت کرده شدیم در صحیح بخاری از طاؤس بتحقیق شنید طاؤس ابن عباس رضی

متعلق بقوله بجا ۱۲ منه وبعبارت [illegible] المربوط [illegible] ای الوجه الثانی ۱۲ [illegible] ۱۲ ای وز [illegible] ۱۲ [illegible] ۱۲ در [illegible] مشکوة [illegible] راه ندارد [illegible] ۱۲

اللّٰہ عنہما یقول بلغ عمر بن الخطاب اَنّ فلاناً باع خمراً فقال
اللہ عنہما کہ بگفت ابن عباس سید عمر بن خطاب را کہ تحقیق فلان فروخت شراب ایں گفت
قاتل اللّٰہ فلاناً الم یعلم اَنّ رسول اللّٰہ صلی اللّٰہ علیہ وآلہ وسلم
لعنت کند خدا فلان را آیا نہ دانست کہ تحقیق پیغمبر خدا صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم
قال قاتل اللّٰہ الیہود حرمت علیہم الشحوم فجملوھا فباعوھا
فرمود لعنت کند خدا یہود را حرام کردہ شد براوشان شحم ہا پس برداشتند آنہا پس فروختند آنہا
انتہی فافہموا واقبلوا ھذہ البشارۃ فان العاقل تکفیہ الاشارۃ
آخر شد پس بفہمید و قبول کنید این مژدہ را پس تحقیق دانا کفایت می کند او را اشارہ

ھٰذِہٖ صُوْرَۃُ خَطِّ الْاِمَامِ الْاَجَلِّ
این صورت خط امام ست بزرگ تر

الْاَکْمَلِ مَوْلٰنَا عَبْدِ الْعَزِیْزِ قُدِّسَ سِرُّہٗ
کامل تر مولانا عبد العزیز قدس سرہ

قد وقفنا علی ھذا التحریر الانیق والتقریر الرشیق فوجدناہ
تحقیق آگاہ شدیم برین تحریر عجیب و تقریر خوب پس یافتیم آنرا
صحیح المبانی مستحکم المعانی موافقاً للروایات مطابقاً للدرایات
درست الفاظ استوار معانی موافق روایتہا و مطابق درایتہا
ولقد سعی صاحبہ سلمہ اللّٰہ وجزاہ خیراً کل مسعی ممکن فی
و ہر آینہ تحقیق کوشش کرد صاحب آن تحریر سلامت دارد او را خدا و پاداش دہد او را نیک ہر کوشش ممکن در

حاشیہ: [illegible]

جَوابِ هاتَینِ المسئلتینِ جعلَ اللهُ قرۃَ العینینِ فی الدّارینِ
جواب این دو مسئلہ بگرداند او را خدا خنک چشم در ہر دو سرا

وَھُوَ مَالِکُ النَّشأتینِ
و او خدا مالک ہر دو پیدایش است یعنی دنیا و آخرہ

ھٰذِہٖ صُورۃُ خطِّ الامامِ المُکرَّمِ المُعظَّمِ
این صورت خط امام ست مکرم معظم

مَولٰنا شاہ رفیع الدّین قُدِّسَ سِرُّہٗ
مولانا شاہ رفیع الدین قدس سرہ

اِطّلعتُ علٰی ھٰذا المرقومِ بجمیعِ ما فیہِ فاستحسنتُ غایۃَ الاستحسانِ
خبردار شدم برین نوشتہ بہمہ آنچہ دران ست پس نیکو شمردم نہایت استحسان

ما نثرَ بانیہِ من جواھرِ الالیہِ فی مبانیہِ ومعانیہِ وشکرتُ
آنچہ پراگندہ کرد بنا کنندہ او از جواہر مروارید ہای او در الفاظ او و معانی او و شکر کردم

اللہَ سُبحانَہٗ علٰی حُسنِ توفیقہِ لھٰذا الولدِ فی توفّی مقاصدہٖ
خدای سبحانہ را بر خوبی توفیق او برای این فرزند در تمام گرفتن مقاصد او

ومجاریہِ وسألتُہٗ ان یھبَ لہٗ من خزائنِ فیضہِ فوقَ امانیہِ
و مجاری او و سوال کردم خدا را آنکہ بہ بخشد خدا مر او را از خزینہ ہای فیض خود بالای امید ہای او

سؤال خوردن افیون وجمله سمیات چه حکم دارد و درصورت اثبات حرمت آن کسیکه آنرا حلال دانسته بخورد چه حکم دارد **جواب** چهار چیز ست که در نباتات خوردن آن حرام ست اول سمیات وخوردن آن انگاه حرام میشود که بقدر مضرت خورد وچون از حکم سمیت برآید وباصلاح آراسته شود ووزن قلیل باشد خوردن آن حرام نخواهد بود دوم مسکرات وآن چیزها هستند که عقل را زائل میکنند وحس وشهوت وغضب را که تابع حس اند برهم میکنند این چیزها حرام مطلق اند پیش حنفیه سوای خمر دیگر مسکرات هم موافق بعضی روایات صحیحه قلیل وکثیر حرام ست وپیش بعضی آنچه سوای خمر ست اگر بحد اسکار رسد حرام ست وکمتر از آن حرام نیست قسم سوم مفترات ست که دفعهٔ انسان را بی حس وبی اختیار میسازد ومرده وار می افتد مانند چرس وبعضی اقسام بنگ کشیدنی این هم حرام ست چهارم مخدرات واو آنست که حس وشهوت وغضب را که تابع حس اند مخدر میسازد وبادنی تنبیه متنبه میگردد وجواب موافق عقل درست میدهد وعقل را زائل میسازد واین مکروه هست افیون از قبیل مخدرات ست مگر قباحت اینست که چون عادت افیون قلیل شود نفع نمی بخشد پس باعث میشود بر زیادتی وزیادتی او آدم را از مصالح دین ودنیا معطل میگرداند ومنشای قباحتهای بسیار میگردد وخوردن مسکرات از محرمات ست بدو سبب یکی بقای شهوت وغضب ست بدون عقل که مبدء جمیع مفاسد میگردد دوم غافل شدن از عبادات کما ورد اِنَّمَا يُرِيدُ الشَّيْطَانُ اَنْ يُّوْقِعَ بَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاۤءَ فِي

چیکه وارد شده جزاین نیست که میخواهد شیطان که بیندازد درمیان شما دشمنی وناخوشی بسبب

الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ وَيَصُدَّكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللّٰهِ وَعَنِ الصَّلٰوةِ

شراب وقمار وباز دارد شمارا از یاد خدا واز نماز

ودر مخدرات خلل اول مفقود ست وخلل ثانی موجود وچون اول از کبائر ست ثانی از صغائر خواهد بود

واللہ اعلم

تمت

ریچ نفی شهوت عمل بطل عقل ست یعنی عاقل نبی دشمنیه

مسئلة قال في الجوهرة لا يجوز اكل البنج والحشيش والافيون وذلك

گفت در جوهره جائز نمی شود خوردن بنگ وبرگ بنگ وافیون و آن

كله حرام لانه يفسد العقل حتى يصير الرجل فيه ذا خلاعة وفساد

همه او حرام ست چه بتحقیق هر یک از و تباه میکند عقل را تا آنکه میگردد مرد در فساد عقل صاحب فرحت و فساد

ويصد عن ذكر الله وعن الصلوة لكن تحريم ذلك دون تحريم

وباز میدارد از یاد خدا و از نماز لیکن حرمت آن کم ست از حرمت

الخمر فان اكل شيئا من ذلك لا حد عليه وان سكر منه كما اذا شرب

شراب پس اگر بخورد چیزی را از آن نیست حد بر وی اگرچه مست شود از و چنانکه تحقیکه بنوشد

بولا او اكل الغائط فانه حرام ولا حد عليه في ذلك بل يعزر

پیشاب را یا بخورد براز را پس بتحقیق او حرام ست ونیست حد بر وی در ان بلکه تعزیر داده شود

بما دون الحد قلت في شرح النظم الوهباني يحرم اكل الحشيش

بانچه کم از حد ست گویم در شرح نظم وهبانی ست حرام می شود خوردن حشیش

وهو ورق القنب وقد اتفق مشائخنا ومشائخ الشافعي على

واو برگ بنگ ست وبتحقیق اتفاق کردند مشائخ ما و مشائخ شافعی بر

تحريم تناوله وافتوا باحراقه مع خطر قيمته وامروا بتاديب بائعه

حرام کردن خوردنش وفتوی دادند بسوزانیدن او باگرانی قیمت او وحکم کردند به ادب دادن فروشنده او

والتشديد على اكله فالان فتوى المذهبين على تحريمه مع الغفا

وسختی کردن بر خورنده اش پس اکنون فتوی هردو مذهب بر حرام کردن اوست

تمت

حكم الافيون انه يحرم اما لانه سم يضر ضررا بينا بالبدن كما هو

حکم افیون آنست که بتحقیق او حرام می شود یا برای آنکه بتحقیق او زهر ست ضرر میرساند ضرر ظاهر به بدن چنانکه او

مشروع في الطب وإما لأنه مفتر ومخدر وروى أحمد في مسنده و

مشروع ست در طب و یا بجهت آنکه وی سست کننده است و سست کننده و روایت کرد امام احمد در مسند خود و

أبو داود في سننه عن أم سلمة قالت نهى رسول الله صلى الله

ابو داؤد در سنن خود از ام سلمہ رضی اللہ عنہا کہ منع فرمود رسول خدا صلے اللہ

عليه وسلم عن كل مسكر ومفتر قال القسطلاني في المواهب قال

علیه وسلم از هر مست کننده و سست کننده گفت قسطلانی در مواهب که گفتند

العلماء المفتر كل ما يورث الفتور والخدر في الأطراف وهذا الحديث

علما مفتر هر چیزیکه پیدا کننده سستی را و سستی را در طرفها **ف۱** و این حدیث

أدل دليل على تحريم الحشيش وغيرها من المخدرات فإنها إن لم

دلیل تر دلیل ست بر حرام بودن گیاه **ف۲** وجز آن از سست کننده ها پس به تحقیق آنها اگر

تكن مسكرة كانت مفترة مخدرة ولذلك يكثر النوم من متعاطيها

نیستند مست کننده هستند سست کننده و سست کننده و برای همین بیشتر میشود خواب از خورندهای آن

ويثقل رؤسهم بواسطة تبخيرها في الدماغ واختلف هل يحرم

وگران میشود سرهای ایشان بواسطهٔ بخار کردن وی در دماغ و اختلاف کرده شد که آیا حرام میشود

تعاطي اليسير الذي لا يفتر ولا يخدر قال النووي في شرح المهذب

خوردن اندکی که سست نکند و سست نکند گفت امام نووی در شرح مهذب

إنه لا يحرم أكل القليل بخلاف الخمر والفرق أن الحشيش طاهر

که به تحقیق حرام نمی شود خوردن اندک به خلاف شراب و فرق **ف۳** آنست که البته حشیش پاک ست

والخمر نجس فلا يجوز شرب قليله للنجاسة وتعقبه الزركشي

و شراب پلید ست پس جائز نمی شود نوشیدن اندک او بسبب پلیدی و رد کرده آن را زرکشی

بأنه صح في الحديث ما أسكر كثيره فقليله حرام وأما قول النووي

بانکه به تحقیق صحیح شد در حدیث که انچه مست کند بیشتر وی پس اندکش حرام ست و اما قول امام نووی که

اِنَّهَا طَاهِرَةٌ وَّلَيْسَتْ بِنَجِسَةٍ فَقَطَعَ بِهِ ابْنُ دَقِيْقِ الْعِيْدِ وَحَكٰى

که البته او پاک ست و نیست پلید پس یقین کرد بوی ابن دقیق العید و حکایت کرد

الْاِجْمَاعَ عَلَيْهِ وَقَالَ وَالْاَفْيُوْنُ وَهُوَ لَبَنُ الْخَشْخَاشِ اَقْوٰى

اتفاق را بروے و گفت و افیون در حالیکه او شیر خشخاش ست قوی ترست

فِعْلًا مِنَ الْحَشِيْشِ وَكَذٰلِكَ جَوْزُ الطِّيْبِ مَعَ اَنَّهٗ طَاهِرٌ

از روی تاثیر از حشیش و همچنان جایفل باوجودیکه به تحقیق او پاک ست

اِنْتَهٰى وَبِالْجُمْلَةِ لَمَّا كَانَ عَدُّهٗ حَرَامًا لِلتَّخْدِيْرِ وَالتَّفْتِيْرِ

آخر شد و حاصل آنکه هرگاه بود شمار کردن افیون حرام یا برای سست کردن و سست کردن

اَوِ السَّمِّيَّةِ فَالْاَرْجَحُ اَنَّ الْقَلِيْلَ مِنْهُ الَّذِيْ لَا يَفْعَلُ هٰذِهِ

یا بجهت زهر پس غالب تر آنکه به تحقیق اندک از افیون آنکه نمی کند این

الْاَفْعَالَ لَا يَكُوْنُ حَرَامًا وَاللّٰهُ اَعْلَمُ

فعلها را نمی باشد حرام وخدا داناترست

تمت

بسم الله الرحمن الرحيم

حامداً و مصلیاً در بارہ مبادکه در حل و حرمت حقه بسیار شور و شغب واقع شده و هر یک از جاده اعتدال منحرف گشته راه افراط و تفریط پیموده لهذا برای احقاق حق و ابطال باطل سطری چند تحریر مینمائیم پس باید دانست که حق آنست که کشیدن حقه مکروه تحریمی ست و همانست مختار علمای ماوراء النهر و حضرت افضل المحدثین مولانا شاه عبد العزیز قدس سره العزیز و اکمل المتاخرین ملا اسعد رومی حنفی رحمه الله تعالی کتاب در مجالس الابرار ابواب انصاف وا کرد تفصیل این اجمال آنکه بروایت ابوهریره رضی الله عنه ثابت شده که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم من حسن اسلام المرء ترکه ما لا یعنیه هذا الحدیث من حسان المصابیح رواه ابوهریرة رضی الله عنه فمعناه ان اسلام الرجل لا یکون کاملاً و حسناً الا اذا ترک من الاقوال والافعال ما لا ینفعه اصلاً لا فی الدنیا ولا فی الآخرة یعنی اسلام مرد کامل

وجوب نمی شود مگر قبیحیکه بگذارند واز اقوال وافعال انچه که سود نمیکند او را هرگز در دنیا ونه در آخرت وشبهه نیست
درینکه کشیدن حقه از جمله افعال لایعنی ست وظهورش در ابتدای قرن یازدهم شده وعامه مردمان
از مردان وزنان دران گرفتار اند وتضییع اوقات مینمایند الغرام سخن محقق واجب الاتباع آنستکه هر فعل اختیاری
که از مکلف صادر شود وخالی باشد از فائده دینی واخروی دائرست میان عبث ولعب ولهو وفرق میان
این هر سه آنست که عبث عبارت ست از فعلیکه خالی باشد از لذت وفائده ولعب از فعلیکه دران لذت باشد
نه فائده ولهو مانند لعب ست لیکن در لهو حظ نفس زیاده میباشد بمرتبه که مرتکبش از امور مهمه باز ماند وهمه
اینها حرام هستند چه ذکر آنها در قرآن عظیم بطرز مذمت وارد شده مگر انچه شارع آنرا استثنا کرده پس مباحات
مندرج گردیده وهرگاه حرمت عبث ولهو ولعب متحقق گشت بلاشک حرمت حقه مؤید باشد چه کشیدن وی یکی از افعال
مذکوره مندرج ست لا انسب نست که در عبث داخل شود بجهت خالی بودن وی از لذت که در مفهوم عبث لهو ماخوذ ست مگر اینکه
گفته شود که بعضی کسان آنرا لذیذ می انگارند پس در لعب یا لهو مندرج خواهد شد ودر هیچ صورت خلو او از فائده دینی ظاهر ست جا بیان
دوا اما خلو او از فائده دنیوی تقریرش آنکه کشیدن حقه اصلاح نمیکند غذا را ونه دوا را بلکه اطبا متفق اند بر آنکه مطلق دخان
مضر ست چنانچه شیخ ابوعلی بن سینا در قانون تصریح کرده که همه انواع دخان مجفف اند واز همین جاست که بعضی
محققین گفته اند که دخانیکه از کشیدن حقه حاصل میشود نیز مجفف رطوبات ست پس جائز نیست استعمال او را
که موجب محافظت نفس از لحوق ضرر ود رنصاب الاحتساب مذکور ست استعمال المضر حرام ودرینجا خدشه ایست
واجب طلب بیانش آنکه تسلیم کردیم که دخان مجفف رطوبات ست لیکن استعمالش نافع ست برای مزاج بلغمی
چه اخراج رطوبات فضلیه میکند وتحریر جواب آنکه در صورت مذکوره البته استعمال بعضی از ادخنه مینمایند وبعد
حصول تجفیف ترک میکند وبطریق مداومت استعمال نمی کنند واگر غلیان کنند که کشیدن حقه هم بطریق تداوی ای اخراج
رطوبات ودوا باشد گوییم انتفاع بوی مجهول ست پس ضرورت جهت حرفت وار تجویز طبیب مسلمین حاذق که حکم کند باستعمالش
تا وقت حصول النفع الغرض دران حالت حکم دوا اجازی خواهد شد یعنی بعد حصول فائده استعمال وی جایز نخواهد شد چه استعمال دوا بعد زوال
مرض زیان میکند زیرا که چون دوا منی یابد مرضی در بدن تصرف میکند در بدن پس مع دی میشود وسوی ضرر رود در مجالس الابرار
کثیره برای اثبات دعوی مذکور مذکور ماند وبعضی علمای مالکیه حرمتش را واز بعضی آن با عتبار آنسه استنباط کرده وتفصیلش در کتاب مذکور

+ مرقوم ستارن شتت فارجع الیه حرره ابوالبرکات المدعو بشرف علی عفی عنه +

خاتمة الطبع

جرعه کشان بزم عرفان مدام بسکر اذکار حمد صانعی کیفیتما دارند که پیدا آور دانش از نیش نوش و از لاله رنگین پیاله شیره مخدر هوش هوش ربای عقلای باعقل و هوش ست اگر هدایت هادی صراط مستقیم شریعت علیه الثناء والتحیه سبب تعقل نگردانیدی تمامی امت بپا لغزش نشاء شراب و دیگر مسکرات و تخدیر افیون و تفتیر سمیات در گو ضلالت رسیدی منجمله منن بی پایان خلق ذات بابرکات علماست که از کتاب و سنت حلال و حرام را استنباط نموده پوست کنده بیان فرمودند و هرچه دران اشتباهی واقع شد بتعبیر مکروه ازان حکم اجتناب نمودند **اما بعد** دربرده مباد که نسخه ایست جامعه مملو از فوائد عجیبه و رساله نافعه مشحون بعوائد غریبه بصیرت بخش کملای باعلم و هنر **مقاله اولی** از مقالات پنجگانه کتاب اله الحظر عن مسائل الاباحة والحظر مشتمل بر استفتاهای مفید علم و دانش و فرهنگ مشتمل بر مسائل کراهت حقه و حرمت نان پاو و جوز و افیون و چرس و بنگ مزین بدستخط آیة من آیات الله معجزة من معجزات رسول الله خاتم المفسرین سند المحدثین معدن علوم وهبیه مخزن فنون کسبیه استاذ اساتذه با عقل تمیز مولانا و مقتدانا حضرت شاه عبد العزیز اسکنه الله بحبوحة الجنان وافاض علیه سجال العفو والغفران و تحریر عالم ربانی کامل حقانی سمیدع بحر العلوم هادینا مولانا عبد العلی مرحوم و متبع سنت سید المرسلین مولانا رفیع الملة والدین اعلی الله درجتهم فی اعلی علیین و رسائل و تقریرات دیگر علمای اعلام بوأهم الله فی دار السلام مثل رئیس علمای با نام و نشان مولانا رشید الدین خان علیه المغفرة والرضوان و جبر معدن همه دانی مخدوم عبد الواحد و مولانا میرزا رضی الدین جرجانی نور مرقدهما بانوار مراحم الرحمانی ترتیب داده برادر سعادت و اقبال عبد الرحمن خان صانه الله عن طوارق الحدثان و تهذیب و نظر ثانی نموده آفتاب آسمان تحقیق مرکز دائره تحقیق مطمح فیوض سرمدی مورد عنایات ابدی ماهر علوم عقلی و نقلی مولانا ابو البرکات رکن الدین محمد الشهیر بمولوی تراب علی لا زالت شموس افاداته بازغة واقمار افاضاته ساطعة بنده امیدوار رحمت حق جل و علی متوقع شفاعت شافع روز جزا محمد مصطفی اغفر الله له ولوالدیه واحسن الیهما والیه در مطبع مصطفائی واقعه محله پتکاپور منجملات شهر کانپور بنظر فائده عام برادران ایمانی و نفع تام اخوان اسلامی طبع نمود امید از

ناظران شائق آنکہ ہرگاہ ازین مجموعہ فوائد حظی بردارند علمای سابق الوصف و مولف احقر را بدعای خیر یاد آرند و اگر اعانت ایزدی ہمیرین منوال عنایت میفرماید مقالۂ دوم کتاب موصوف العصدر در اسرع اوقات بنظر شائقان جلوۂ ظہور می نماید کہ منہ الابتداو الیہ الاتمام و علی اللہ التوکل و بہ الاعتصام ط

تمام شد

تصحیحنامۂ متن مقالۂ اولی کتاب ازالۃ الخطر عن مسائل الاباحۃ والحظر

صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۳	۵	تجاحا	تجاجا
۴	۱۲	مذہب	بمذہب
۱۱	۲	خمبر	خمیر
۳۹	۔	تِقاءٌ	شِفَاءٌ
۶۰	۱	استراط	اشتراط
۸۲	۲	آبرگا	آبوجو

تصحیحنامۂ حواشی مقالۂ اولی از کتاب ازالۃ الخطر عن مسائل الاباحۃ والحظر

صفحہ	حاشیہ	سطر	غلط	صحیح
۵	؎۴	۱۲	کسی	کسیکہ
ایضا	ایضا	ایضا	تنوشد	بسوشد
۸	؎۱	۱۴	خسر	خبز
۱۵	؎۲	۷	فیہا	فیہا
۴۲	؎۳	۱	خیر	خبر
۵۷	؎۱	۴	اللام	الام فی
۶۷	؎۳	۱۱	الغرث	الغرت
۷۷	؎۵	۲	کیتم	کتبتم

تمت